

古事記物語

کوچیکی

ترجمہ
دکتر احسان مقدس

کتاب مقدس ژاپن
آیین شینتو



کوجیکی

کتاب مقدس آئین شینتو

(در ژاپن)

ترجمہ : دکتر احسان مقدس



امشارات سرگاما

کوجیکی، فارسی
کوجیکی: کتاب مقدس آنین شینتو (در ژاپن) /
ترجمه احسان مقدس - تهران: نیروانا، ۱۳۸۰.
۲۰۰ ص.

ISBN 964-93421-1-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.
عنوان به انگلیسی: Kojiki.
این کتاب ترجمه شده از متن عربی تحت عنوان
ال. کوجیکی (وفایع الاشياء الطیمة) الکتاب
الیاپانی المقدس است.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. ژاپن -- تاریخ -- از آغاز تا ۶۴۵ م. --
ماخذ. ۲. اساطیر ژاپنی. ۳. شینتو. الف. مقدس.
احسان، ۱۳۸۰ - مترجم. ب. عنوان.

۹۵۲/۰۱

۵۸۵۵/۴۹
۱۳۸۰

۲۲۹۲۱-۸۰م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:



انشارات بهجت



انشارات بهجت

کوجیکی

کتاب مقدس آنین شینتو (در ژاپن)

ترجمه: دکتر احسان مقدس

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۰

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: گلپایگان

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۳۴۲۱-۱-۷

حق چاپ محفوظ است

انشارات نیروانا

انشارات بهجت، تهران، خیابان ولی عصر، پورهای پست آید

پلاک ۸۰۲ - تلفن ۸۹۵۷۱۷۶

۹	پیشگفتار
۱۱	ژاپن کهن
۱۲	ساختمان فرهنگی دینی ژاپن
۱۴	۱ - آمیختگی افکار بودایی و شیئویی
۱۵	۲ - وضعت آیین شیئو
۱۶	۳ - داستان پیدایش آیین شیئو
۱۸	۴ - معنی واژه کامی
۲۱	۵ - آداب و رسوم آیین شیئو
۲۲	۶ - معابد آیین شیئو
۲۴	۷ - اجرای مراسم مذهبی شیئو
۲۶	۸ - عبادت در منزل
۲۶	۹ - سبیل ها و رموز در آیین شیئو
۲۷	تألیف کتاب کوجیکی
۲۹	کارشناسان نقد و بررسی کوجیکی
۳۲	اهمیت کتاب کوجیکی
۳۲	۱ - اهمیت تاریخی کوجیکی
۳۴	۲ - اهمیت دینی کوجیکی
۳۶	۳ - اهمیت اساطیری کوجیکی
۴۱	فصل اول - کتاب کوجیکی
۴۳	آفرینش زمین و آسمان
۴۴	ایزاناگی و ایزانامی
۴۴	۱ - استوار کردن زمین
۴۴	۲ - ازدواج دو خدای ایزوناگی و ایزونامی
۴۵	۳ - آفرینش جزایر بزرگ هشتگانه
۴۷	۴ - تولد خدایان
۴۸	۵ - نتایج حاصله از مرگ ایزانامی
۴۹	۶ - سرزمین مردگان
۵۱	۷ - پاک شدن ایزاناگی و تولد خدایان
۵۳	۸ - فرمانروایی فرزندان سه گانه ایزاناگی
۵۳	۹ - اشک های والا حضرت هایاسوسانو

- ۵۴ الهه امانراسو و الاحضرت هایاسوسانو
 ۵۴ ۱ - صعود الاحضرت هایاسوسانو
 ۵۵ ۲ - سوگند بر ساحل رودخانه آسمانی
 ۵۶ ۳ - جاودانه کردن پیروزی الاحضرت هایاسوسانو
 ۵۷ ۴ - غار آسمانی
 ۵۹ ۵ - اصل گیاهان پنج گانه
 ۵۹ ۶ - نبرد الاحضرت هایاسوسانو با لژدهای هشت سر
 ۶۲ خدای سرور ولایت بزرگ «اوکونی نوشی»
 ۶۲ ۱ - خرگوش سفید اینابا
 ۶۳ ۲ - درگیری خدایان متعدد با خدای اوکونی نوشی
 ۶۴ ۳ - بازدید از جهان های زیرین
 ۶۶ ۴ - خواستگاری از شاهزاده خانم نوناکاوا
 ۶۸ ۵ - حادث شاهزاده خانم جلو دار
 ۷۰ ۶ - فرزندان خدای سرور ولایت بزرگ «اوکونی نوشی»
 ۷۱ ۷ - خدای «شاهزاده کونوله»
 ۷۲ ۸ - فرزندان «خدای بزرگ درو»
 ۷۳ آرامش سرزمین وسط نیزارها
 ۷۳ ۱ - خدای «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج»
 ۷۴ ۲ - «شاهزاده جوان آسمانی»
 ۷۶ ۳ - «خدای نرینه» ، آذرخش سهمگین ،
 ۷۷ ۴ - اطاعت و تسلیم «خدای سرور واسطه وحی» هشتمین درجه شکوفایی
 ۷۸ ۵ - اطاعت و تسلیم «خدای سهمگین میناکاتا»
 ۷۹ ۶ - خدای «اوکونی نوشی» سرزمین رانحویل می دهد
 ۸۰ الاحضرت خوشه های رسیده
 ۸۰ ۱ - تولد الاحضرت خوشه های رسیده
 ۸۰ ۲ - خدای «شاهزاده رامنما»
 ۸۱ ۳ - فرود از آسمان
 ۸۲ ۴ - دوشس های رامنما
 ۸۳ ۵ - شاهدخت شکوفایی
 ۸۵ الاحضرت آتش ملایم
 ۸۵ ۱ - شاهزاده صباد بحری و شاهزاده صباد بری
 ۸۵ ۲ - بازدید از قصر خدای دریا
 ۸۹ ۳ - کرنش الاحضرت شعله وری

۸۹	۱ - وضعیت شاهدخت نفس شهوت
۹۱	فصل دوم - کتاب کوچیکی
۹۳	امپراتور جیم مو
۹۳	۱ - فتح شرق
۱۰۱	۲ - انتخاب ملکه آینده
۱۰۳	۳ - سریچی و گردنکشی والاحضرت شاهزاده ناکی شی
۱۰۴	امپراتور سونی زی نی
۱۰۴	امپراتور ان نی نی
۱۰۵	امپراتور اوتو کو
۱۰۵	امپراتور کوشکو
۱۰۶	امپراتور کوآن
۱۰۶	امپراتور کوری نی
۱۰۷	امپراتور کوگین
۱۰۹	امپراتور کانی کا
۱۱۱	امپراتور سوجین
۱۱۱	۱ - خانواده امپراتور
۱۱۲	۲ - پرستش خدایان
۱۱۳	۳ - اسطوره کوهستان مپوا
۱۱۴	۴ - سریچی شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو
۱۱۶	۵ - امپراتور میماکی
۱۱۸	امپراتور سوتین
۱۱۶	۱ - خانواده امپراتور
۱۱۸	۲ - سرکشی شاهزاده امپراتوری ساهو
۱۲۱	۳ - شاهزاده امپراتوری ، ارباب درون آتش
۱۲۴	۴ - شاهدخت ماتونو
۱۲۴	۵ - تاجیماموری
۱۲۵	امپراتور کینکو
۱۲۵	۱ - خانواده امپراتور
۱۲۶	۲ - والاحضرت او اوسو
۱۲۷	۳ - والاحضرت اوسو مانع غرب
۱۲۹	۴ - پیروزی بریاهی خشن ایزومو
۱۳۰	۵ - فتوحات والاحضرت اوسو در شرق
۱۳۳	۶ - درگذشت والاحضرت خشن یامانو

۱۳۶	۷ - فرزندان والاحضرت خشن بامانو
۱۳۷	امپراتور سنجو
۱۳۸	امپراتور جوای
۱۳۸	۱ - خانواده امپراتور
۱۳۸	۲ - ملکه جنگو و فتح سرزمین سیلا
۱۴۱	۳ - سرپیچی و گردنکشی شاهزاده امپراتوری اوشیکوما
۱۴۲	۴ - خدای بزرگ کبه می
۱۴۳	۵ - آوازهای سر سفره
۱۴۴	امپراتور اوجین
۱۴۴	۱ - خانواده امپراتور
۱۴۵	۲ - والاحضرت اویاماموری و والاحضرت اوسازاکی
۱۴۶	۳ - شاهدخت یاکا وابه
۱۴۷	۴ - شاهدخت کامی ناگا (درازموی)
۱۴۹	۵ - آوازهای کوزو
۱۴۹	۶ - ورود تمدن فاره
۱۵۰	۷ - سرپیچی و گردنکشی اویاماموری
۱۵۲	۸ - نبر آسمانی خورشید
	۹ - خدای «نرینه برگ درختان سرخ بایزی کوهستان»
۱۵۳	و خدای «نرینه مه بهاری کوهستان»
۱۵۵	۱۰ - فرزندان امپراتور
۱۵۷	فصل سوم - کتاب کوچیکی
۱۵۹	امپراتور نیتوگو
۱۵۹	۱ - خانواده امپراتور
۱۶۰	۲ - روزگار خوش
۱۶۰	۳ - شاهدخت کورو
۱۶۲	۴ - یاتا نو واکمی ابرانسومیه
۱۶۵	۵ - شاهدخت امپراتوری میدوری و شاهزاده امپراتوری ارباب هابابوسا
۱۶۶	۶ - تخم مرغایی های وحشی
۱۶۷	۷ - قایقی به نام کارانو
۱۶۸	امپراتور ریچو
۱۶۸	۱ - خانواده امپراتور
۱۶۸	۲ - سرکشی شاهزاده امپراتوری سومی نوبه نوناکا
۱۶۹	۳ - والاحضرت ارباب میزوها و هسوباکاری

۱۷۱	امپراتور هانشو
۱۷۲	امپراتور اینگیو
۱۷۲	۱ - خانواده امپراتور
۱۷۲	۲ - شفای امپراتور و تنظیم رتبه های دربار
۱۷۳	۳ - شاهزاده امپراتوری کینا شینو کارو
۱۷۶	امپراتور انکو
۱۷۶	۱ - تاج نامای سوار شده بر روی چوب گرانها
۱۷۷	۲ - سرکشی شاهزاده امپراتوری مایووا
۱۷۹	۳ - شاهزاده امپراتوری اوشی ها ، از «ایچی نویه» و فرزندانش
۱۸۰	امپراتور بوریاکو
۱۸۰	۱ - خانواده امپراتور
۱۸۱	۲ - جستجو برای یافتن ملکه
۱۸۲	۳ - اگایبکو
۱۸۴	۴ - پوشینو
۱۸۴	۵ - کوهستان کازوراکس
۱۸۶	۶ - تپه ، شخم زن های فلزی ، و «درخت بزرگ نارون»
۱۸۸	امپراتور سبنی نی
۱۸۸	۱ - کشف دو شاهزاده
۱۹۰	۲ - «والاحضرت اوکیه» و ندیم «شیبی»
۱۹۱	امپراتور کین سو
۱۹۱	۱ - پیرزنی با حلقه شگرف
۱۹۳	۲ - ویرانی آرامگاه
۱۹۴	امپراتور نینکن
۱۹۴	امپراتور بوریت سو
۱۹۵	امپراتور کینای
۱۹۶	امپراتور انکان
۱۹۶	امپراتور سینگا
۱۹۶	امپراتور کیمی نی
۱۹۷	امپراتور بیدانسو
۱۹۹	امپراتور بومی نی
۱۹۹	امپراتور سون شون
۱۹۹	ملکه سونی کو

پیشگفتار

کتاب های مقدس ادیان یکی از گران بها ترین میراث های فرهنگ بشری اند که ما را با جهان بینی پیشینیان آشنا می کند. ترجمه این کتاب های مقدس از زبان اصلی یکی از دشوار ترین نوع ترجمه است که بنا به عقیده صاحب نظران ، مترجم هیچ گاه نمی تواند حق مطلب را ادا کند و احساسات واقعی نهفته در ماورای کلمات را بیان کند . حال اگر متن مورد نظر متنی کهن و لبریز از اساطیر و افسانه ها باشد کار به مراتب دشوار تر می گردد.

کتاب کوچیکی کتابی است که تمامی خصوصیات فوق الذکر را دارد و در آن از آفرینش زمین و آسمان ، خدایان متعدد ، آداب و رسوم مذهبی ، مرگ و دیار مردگان ، خوبی ها و شرارت ها و مطالب بسیار دیگری سخن رفته است . در لابه لای آن اشعار بسیاری وجود دارد که به اساطیر کهن ژاپنی بازمی گردد. از سویی دیگر این کتاب ، در حقیقت « شاهنامه » ژاپنی هاست که به سرگذشت امپراتوران متعدد ژاپن و پهلوانان آن ها می پردازد .

امیدوارم خوانندگان با خواندن این کتاب تا حدودی با فرهنگ ملی مذهبی ژاپن آشنا شوند .

دکتر احسان مقدس

۱۳۸۰/۱/۲۹

ژاپن کهن

ژاپن کشوری است که درمتهی الیه شرق آسیا قرار دارد این کشور باستانی دارای تمدنی کهن می باشد که تاریخچه آن به بیش از دوهزار و پانصد سال می رسد. ژاپنی ها مردمی سخت کوش، میهن دوست و پرتلاش هستند که توانسته اند باهمت و پایداری خود، کشورشان را از عقب ماندگی و فقر به اوج صنعت و تکنولوژی و ثروت برسانند. بنا به عقیده پژوهشگران، نژاد ژاپنی نژادی خالص نیست بلکه این نژاد از نژادهای مختلفی پدید آمده اند که عبارتند از: نژاد سفید اولیه، که در عصر نوسنگی، باهجرت قوم آینو از اطراف رودخانه آمو، به ژاپن راه یافتند؛ نژاد زرد یا مغولی که در حدود قرن هفتم ق م از سرزمین کره ویا از طریق خاک کره وارد ژاپن شدند؛ و نژاد قهوه ای - سیاه، که از شبه جزیره مالایا و اندونزی برخاستند و از جزایر جنوبی به ژاپن رسیدند. صدها سال بر این کشور گذشت تا از اختلاط نژادها، قوم یک پارچه ای با زبانی خاص و تمدنی جدید ظهور کرد.

جان گرایی و تونم پرستی و نیاپرستی و پرستش دستگاه جنسی نیازهای دینی ژاپنی های نخستین را برآورده می کرد. اینان عقیده داشتند که ارواح درهمه جا هستند - در سیارات و ثوابت آسمانی، در گیاه ها و حشرات مزارع و در درختان و حیوانات و مردم. به نظر آنان، خدایان بی شمار بر فراز خانه ها و ساکنان آن ها شناور بودند و در شعله و پرنو چراغ ها می رقصیدند. با سوزاندن استخوان گوزن یا کاسه لاک پشت، و مطالعه خطوطی که بر آن ها ظاهر می شد، به غیب

گویی می پرداختند، از مردگان می ترسیدند و به پرستش آنان می پرداختند و برای رام کردن آن ها اشیای گران بها در قبور می نهادند، مثلاً درگور مردان شمشیر، و درگور زنان آینه می گذاشتند. همچنین هرروز در برابر الواح نیاکان دعا می خواندند. برای بازداشتن باران زیان بخش یا دوام عمارت یا دیوار، به قربانی کردن انسان دست می زدند، و گاهی که بزرگی در می گذشت، ملازمانش را نیز با او به خاک می سپردند تا در سفر آخرت هم ملازم و مدافع او باشد^۱.

ساختار فرهنگی دینی ژاپن

همان طور که گفته شد در دوران نوسنگی، اکثریت ساکنان جزایر چهارگانه ژاپن از نژاد آینو Ainu بودند و عقاید مذهبی آنان شامل یک سری مراسم قربانی و عقاید اولیه دیگر بود که به ظاهر این عقاید نتوانست تأثیری در اقوام جنگجوی دیگری که بعدها به طور همزمان از کره و سبیری و همچنین از جزایر اقیانوس آرام در جنوب به این سرزمین سرازیر شدند، داشته باشد.

قبیله یاماتو Yamato که بعدها توانست قدرت را به دست بگیرد و خاندان امپراتوری از آن سر برآورد، از جمله مهاجران جنوبی بودند.

کهن ترین سند برجای مانده از دوران کهن ژاپن، کتاب کوچیکی است که در سال ۷۱۲ م و با حروف چینی و تلفظ ژاپنی نوشته شد و پس از آن کتاب نیهونگی است که در سال ۷۲۰ م و به زبان چینی نوشته شده است و هدف از نگارش آن ثبت وقایع تاریخی ژاپن از آغاز آفرینش تا سال ۶۹۷ م بود؛ در این دو کتاب سعی می شود که به

طور هم زمان ، کهن بودن ژاپن و خاندان امپراتوری مورد تأکید قرار گیرد : هر دو کتاب معتقدند که ژاپن رسالتی الهی و مقدس دارد که باید آن را بر روی زمین انجام دهد ، این دو کتاب در عین حال که به اسطوره های کهن مذهبی می پردازند ؛ اما به راحتی از اسطوره به تاریخ حقیقی ژاپن منتقل می شوند ؛ و به خواننده چنان القا می کنند که گویا فاصله ای میان اسطوره و تاریخ وجود ندارد ؛ آن ها اساطیر محض را به گونه ای مطرح می کنند که گویی بخشی از تاریخ است که اثبات آن به راحتی امکان پذیر است .

تاریخ حقیقی پیدایش ژاپن که با ظهور خاندان امپراتوری گره خورده است ، با این مطلب آغاز می شود که نینگی نواده الهه خورشید « اماتراسو » Amaterasu به زمین فرود می آید تا زمین را که به شدت نا آرام و دستخوش شورش ها وستم ها و تباهی ها است آرام کند ؛ و پس از قدرت گرفتن او و فرزندانش ، عاقبت نواده قدرتمند او جیم مو Jimu توانست اولین امپراتور سراسر ژاپن گردد . ژاپنی ها معتقدند که این واقعه مهم در سال ۶۶۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است ، اما تاریخ نگاران به دشواری می توانند چنین مطلبی را در مورد دوره ای بپذیرند که هزار سال قبل از اختراع فن کتابت بوده است . هم چنین اگر به مطابق این تاریخ با اسناد برجای مانده از آن دوران بنماییم ، خواهیم دید که قبیله یاماتو تا قرن اول قبل از میلاد اهمیت چندانی نداشته است ، و به همین علت مورخان معتقدند که یک پارچه شدن کشور ، ششصد تا هفتصد سال بعد از این تاریخ صورت گرفته است . اسناد برجای مانده از آن دوران ، نشان می دهد که قدرت در آن دوران در دست حکمرانان زن بوده است . حکمرانانی که به وظیفه شامانی یا غیب گویی خود عمل می کردند و به همین علت ، این زنان از سویی به عنوان حکمران ، وحدت

سیاسی کشور، واز سوی دیگر به عنوان کاهن وحدت دینی کشور را حفظ می کردند و این همان کاری است که بعدها امپراتوران ژاپن آن را به عهده گرفتند.

دو کتاب کوچیکی و نیهونگی، دو منبع گرانقدر برای شناخت اساطیر کهن ژاپنی است، به غیر از این دو کتاب، کتاب «انگی شیکی» یا (قوانین دوره انگی Engi) که تاریخ نگارش آن به سال ۹۲۷ م می رسد نیز حائز اهمیت است، کتاب اخیر شامل نوریتوی کهن Norito است، که اوراد مذهبی شیتو است و کاهنان این دیانت آن را در هنگام مراسم مذهبی می خواندند.

۱- آمیختگی افکار بودایی و شیتویی

پس از دخول آیین بودایی به ژاپن در قرن ششم، به تدریج نوشتن در آن سرزمین رایج گردید و ما می توانیم به منابع مکتوب آن دوره رجوع نمایم، و همزمان با آن شاهد آمیختگی شکفت آور آیین بودا و سایر مذاهب هندی و چینی با میراث مذهبی ژاپن باشیم، حاصل این آمیختگی تشکیل فرقه ها و مذاهب جدیدی است که در عرصه فرهنگ آیینی ژاپن به وجود آمدند و در نتیجه آیین کهن بودایی توانست در سرزمین ژاپن چهره ای کاملاً جدید به خود گرفته و با توجه به ساختار فئودالی کشور، به شدت شکوفا شده و شاخه های مذهبی بسیاری از آن منشعب شوند که این امر به ویژه در قرن سیزدهم میلادی ملحوظ و آشکار بوده است.

آمیختگی میان افکار بودایی و شیتویی، وریشه دار شدن نگرش قومی مذهبی، تا ظهور اروپاییان در سال ۱۵۴۹ میلادی ادامه داشت و در این سال فرانسیس اکسوییر F.Xavier سعی کرد که برای اولین بار مسیحیت را وارد ژاپن کند. دشمنی فئودال ها با یکدیگر باعث رشد

سریع مسیحیت در آن کشور گردید به گونه ای که تعداد مسیحیان ژاپن در اواخر همان قرن به بیش از سیصد هزار نفر رسید ، اما قوانین ضد مسیحی (که به قوانین هیدیوشی Hideyoshi معروف بود و در سال ۱۵۹۷ م به تصویب رسید) از سویی ، سیاست خصمانه خاندان «توکوگاوا» Tokugawa (از سال ۱۶۱۲ م) از سویی دیگر باعث توقف رشد مسیحیت در آن سرزمین و عزلت ژاپن از دنیای جدید و بازگشت ژاپنی ها به دیانت کهن گردید . این عزلت تا سال ۱۸۵۳ م ادامه یافت . در این سال اروپاییان دوباره به ژاپن بازگشتند و میمون های مذهبی مسیحی نیز از سال ۱۸۵۹ م کار خود را مجددا در ژاپن از سر گرفتند ، تا آن که عاقبت قوانین ضد مسیحیت در سال ۱۸۷۳ م لغو گردید .

۲ - وضعیت آیین شینتو

در حقیقت آزادی مذهبی ای که قانون اساسی جدید به تقلید از غربیان در سال ۱۸۸۹ م تصویب کرد چیزی غیر از آزادی صوری مسیحیت در کنار ادیانی چون شیتو و بودایی نبود ، و بسیاری از فرقه های دیگر مذهبی که با آغاز قرن نوزدهم در ژاپن ظاهر شدند ، ناچار بودند که در زیر سایه آیین شیتو و یا بودایی فعالیت کنند و خود را به عنوان فرقه ای بودایی و یا شیتویی معرفی کنند . در سال ۱۸۹۰ م امپراتور در زمینه آموزش و پرورش فرمانی صادر کرد و اساطیر شیتویی و اخلاق کونفوسیوسی را منبع آموزش و پرورش نوین اعلام کرد و بخش دولتی مذهب شیتو که تیموئیسم Temoism (از واژه تیمو به معنی «پادشاه آسمانی» گرفته شده که این نام لقب امپراتور بود) نامیده می شد ، بر همه ملت ژاپن تحمیل شد ، و از آنجا خواسته شد که آن را نه به عنوان یک عقیده مذهبی ، بلکه به عنوان

یک وظیفه ملی بپذیرند، هرچند که این وظیفه در بردارنده اساطیر شیتو و انجام مراسم دینی آن بود.

در سال ۱۹۴۵ م متفقین تصمیم گرفتند که حمایت دولت ژاپن را از آیین شیتو متوقف کنند و به همین خاطر بود که قانون اساسی جدیدی را در سال ۱۹۴۷ م به تصویب رساندند. قانون اساسی جدید توانست آزادی دین را برای همگان تضمین کند و به کمیسیون های مذهبی مستقل اجازه تشکیل و فعالیت بدهد. در اثر اعطای این آزادی، صدها فرقه مذهبی تشکیل و شروع به فعالیت کردند. این ادیان از جهت ماهیت و نگرش، نمایانگر ادیان ساده و عامیانه مردم ژاپن بود. در این میان عقاید جدیدی نیز به وجود آمدند، اما این عقاید تا مدت های طولانی جزو فرهنگ کهن شیتویی و یا بودایی باقی ماندند.

مسیحیت با ظهور خود در جامعه، افکار جدیدی را به همراه خود آورد، اما به تدریج ناچار شد که اساس اخلاقی را در عقاید خود مقدم دارد، زیرا که این نگرش اخلاقی در دو آیین شیتویی و بودایی وجود نداشت و یا این که بسیار کم رنگ بود. برای شناخت هرچه بیشتر فرهنگ ژاپنی، نخست باید به گذشته فرهنگی آن و بویژه شناخت آیین شیتو بپردازیم:

۳- تاریخ پیدایش آیین شیتو

عقاید ابتدایی ژاپنی های اولیه بر اثر گذشت زمان و به تدریج قوام گرفت و به شکل یک آیین درآمد و این آیین توانست برای قرن ها وحدت ملی ژاپن را حفظ نماید. این آیین، آیین شیتو است. شیتو قدیمی ترین دین ژاپن است که تا روزگار ما باقی مانده است. «شیتو» سه صورت دارد: پرستش اجداد خانواده، پرستش نیاکان عشیره و پرستش امپراتوران و خدایان ژاپنی. امپراتور یا نمایندگان او

هرساله هفت بار از نیای آسمانی دودمان امپراتوری یاد می کردند و در مواردی که کشور به عمل مقدسی می پرداخت به نام او دعا می خواندند. آیین شیتو مشتمل بر اعتقادات و مراسم پیچیده و قوانین اخلاقی و کاهنان مخصوص نبود و صحبتی از بهشت و جاودانگی نمی کرد. فقط مؤمنان را موظف می کرد که گاه گاه به زیارت جاهای متبرک بشانند و با زهد و تقوا، به گذشته و نیاکان و امپراتور حرمت گذارند.^۱

نام این آیین به زبان ژاپنی «کامی نو مینی» یعنی «طریق خدایان» بود، بعدها چینی ها این آیین را به نام «شین تو» نامیدند که در زبان چینی به همان معنی «طریق خدایان» بود، و این نام از طریق چینی ها وارد زبان های اروپایی گردید. پس از ورود آیین بودا به ژاپن، آیین شیتو با فشار زیادی مواجه گردید، به طوری که کاهنان شیتویی به تدریج در محدوده وراثتی بسته ای، نسل اندر نسل جای خود را به دیگری می دادند. آنان با تقلید از معابد بودایی شروع به ساختن معابد شیتویی کردند هرچند که این معابد از معابد بودایی ساده تر بود، و در آن برخی از تصاویر و مجسمه های خدایان شیتویی نصب می شد. بوداییان اقدام به سوزاندن جنازه ها می کردند، در حالی که پیروان شیتو مردگان خود را به خاک می سپردند.

آیین شیتو آیینی یکنواخت و یک دست نیست. این آیین قبل از هرچیز به دو فرقه تقسیم می شود: شیتوی معابد رسمی، و شیتوی قبیله ای. ناپایان جنگ جهانی اول شیتوی معابد رسمی، آیین حکومتی ژاپن بود. محور اصلی این فرقه حکومت الهی امپراتوران است و بنا به اعتقاد آنان امپراتور (میکادو تینو) جانشین الهه بزرگ اماتراسو است و بر هر ژاپنی واجب است که در برابر اراده مقدس او



سر فرود آورد. قصر امپراتور جای مقدسی است و آرامگاه امپراتور متوفی نیز به زیارتگاهی مبدل می شد.^۱

آیین شیتو نگرشی مادی گرایانه به جهان دارد که این نگرش در ادیان دیگر مشاهده نمی شود. این آیین به استدلال های عقلی اهمیتی نمی دهد و تنها ادراک باطنی سریع حقایق و بدون مقدمات، را به عنوان مشخصه اصلی خود به رسمیت می شناسد، به همین علت پیروان شیتوبه هیچ وجه پرسش های جهان شناختی مطرح نمی کنند، بلکه آنان درحقیقت کافی است که حقیقت کامی Kami وواقعیت آن را درک کنند زیرا که از دیدگاه آنان تجربه اتصال به خدایان ودرک رازهای پیچیده آنان بسیار مهم تر از نظریات پیچیده عقلانی می باشد.

فرقه های مختلف آیین شیتو بار زیادند و به ده ها فرقه بالغ می شوند در برخی از این فرقه ها می توان به وضوح بقایای ادیان ابتدایی را یافت، برای مثال فرقه های «کوهستانی»، «جیکو کیو»، فوسو کیو و میتاکیه کیو، قله کوه ها را به عنوان اقامتگاه خدایان می پرستند. برخی دیگر از فرقه های شیتویی تحت تاثیر آیین بودا و کونفوسیوس، برخی از آداب ورسوم آنان را اقتباس کرده اند. اما به هرحال تمامی فرقه های شیتویی دریک چیز مشترکند و آن پذیرفتن کتاب کوچیکی به عنوان کتابی مقدس است که از خدایان شیتویی سخن می گوید.

۴- معنی واژه کامی Kami

کامی در آیین شیتو مورد پرستش قرار می گیرد و آن چه که از این واژه استنباط می شود اینست که به معنی «خدا» یا «روح» است، اما درحقیقت این واژه نیروهای طبیعی بسیاری را در برمی گیرد و این

۱- سرگی نورکیف - ادیان در تاریخ ملل جهان، ص ۲۸۴

نیروها هم زمان شامل نیروهای خیر و شر است. این نیروها به علت برتری خود، مورد احترام و قداست مردم واقع شده اند، و بدین گونه است که ارواح آفریننده و ارواح برجسته نیاکان، و چیزهای زنده و غیر زنده هم چون گیاهان، پرندگان، درندگان، ماهیان و صخره ها همه و همه نمونه هایی از کامی هستند. در آیین کهن شیتو، کامی آسمانی گرانقدرتر و مقدس تر از کامی زمینی بود و به صورت سمبل با چیزهای معینی مورد تقدیس قرار می گرفت، هم چون تقدیس آینه که سمبل الهه اماتراسو است و تقدیس آن هم چنان در معابد شیتویی رایج و متداول است. اساطیر مذهبی شیتو از «هشت میلیون» کامی سخن می گویند که تعبیری از عدد بی نهایت است، و به طور مستمر هر از چندی گروه های جدیدی از کامی به منصه ظهور می رسند. هرچند که ما این واژه را به معنی مألوف الهه و یا خدا ترجمه کرده ایم. اما بسیاری معتقدند که این واژه را باید به همان صورت اصلی آن به کار برد زیرا که بر بسیاری از مظاهر طبیعی (نظیر کوهستان، رعد و برق، دریا، درندگان، پرندگان و غیره) دلالت می کند.

موتوری نورینگا Motoori Noringga یکی از رهبران مذهبی شیتو در قرن هیجدهم برداشت کلی خود را از کلمه کامی چنین بیان می کند: «همه چیزهایی که مستحق بزرگداشت و تقدیس هستند و برخلاف معمول، آدمی را به هراس می افکنند، و نیروهایی که آن ها را به وجود می آورند، کامی نامیده می شوند». سپس ادامه می دهد: «لازم نیست که آن چیزها به علت ارزش فراوان و یا سودبخشی و یا زیانباری برجسته باشند».

بی گمان رهبران فعلی شیتو معتقدند که: «خود ژاپنی ها نیز برداشت واضحی از کامی ندارند. آنان کامی را در اعماق وجود خود

درک می کنند و به طور مستقیم با او ارتباط برقرار می کنند ، بدون آن که برداشتی لاهوتی و تصویری معین از کامی داشته باشند ، و بدین گونه است که به طور کلی نمی توان چیزی را که اساس و نهاد آن مبهم و پیچیده است توضیح داد .^۱

با این وجود کلمه کامی در زبان ژاپنی وجود دارد و در این زبان به معنی «بالا» و «برین» است ، و بسیار خردمندانه خواهد بود اگر بین این واژه و واژه «Ka» ارتباط برقرار کنیم . واژه ای که به معنی تعجب و شگفتی است . شگفتی که از دیدن چیزهای ترسناک و یا غیر قابل درک به آدمی دست می دهد ، چه با ممکن است که گذشت آیام توانسته باشد که این طرز تفکر را از همین ریشه و منشأ پرورانده و بدین جا رسانده باشد .

نگرش کلی به مفهوم کامی در دوره های مختلف تاریخی متفاوت بوده است . نگرش اولیه آن نگرشی ساده بود ، اما بعدها به دلیل نفوذ افکار و عقاید بودایی و کنفوسیوسی و ادیان دیگر ، این نگرش رفته رفته دگرگون شد . برای مثال آثار و افکار کنفوسیوسی در باره تیان (Tien آسمان) توانست نظر نویسنده ای از نویسندگان قرن هفدهم را درباره کامی چنین تغییر دهد که وی می نویسد : « هنگامی که می گوئیم که کامی با چیزهای ناپاک تفاوت دارد . این مطلب مترادف است با این موضوع که بگوئیم شخص پلیدی باعث خشم کامی می شود ... و این بدان جهت است که کامی مظهر و جوهره راستی و امانت است » .

نویسنده دیگری سعی می کند که بین دو کلمه « کامی » و « کاگامی » (به معنی آینه) ارتباط برقرار کند ، او معتقد است که :



«آن موجودی که در آسمان است، کامی است و هموست که روح طبیعت است و هموست که در آدمی اخلاص نامیده می شود.»

۵ - آداب و رسوم آیین شیتو

آیین شیتو در آغاز آداب و رسومی بسیار ساده داشت، به همین علت نیازی به ساختن معابد نداشت و مراسم مذهبی را در محیط های طبیعی و برای مثال زیر درخت ساکاکای Sakaki برپا می کردند. امروزه نیز این درخت در همه معابد شیتو دیده می شود. مراسم توسط کاهنان مذهبی شیتو انجام می شد. این کاهنان در خلسه فرو رفته و معتقد بودند که کامی کاملاً در آن ها حلول کرده است. این مراسم بیشتر با رقص های مذهبی همراه بوده است (تا امروزه نیز در معابد شیتو کاهنه هایی زندگی می کنند که به آن ها میکو Miko می گویند. این کاهنه ها مسؤول انجام کاگورا هستند، و کاگورا در حقیقت نوعی رقص مذهبی است که به اتحاد و حلول پرستندگان با کامی معبد اشاره می کند). البته تصویر خاصی که نمایانگر «کامی» باشد وجود ندارد، بلکه تنها شین تای Shintai وجود دارد که جلوه ای سمبولیک از کامی مورد نظر در بین «هشت میلیون کامی» دیگر است. «هشت میلیون کامی» که خدایان آیین شیتو را تشکیل می دهند و دو کتاب مذهبی کوچیکی و نیهونگی از آن نام برده اند.^۱ در آغاز پرستش مسئله ای خانوادگی بود که از خانه ها منشأ می گرفت و به خانواده تعلق داشت، اما چون قبیله در حقیقت امتداد خانواده به شمار می رفت، پس به تدریج این پرستش در قبیله تعبیم می یافت و پس از چندی، تعداد زیادی از معابد به یوجی کامی Ujigami (با کامی قبیله) اختصاص داده می شد. این خدایان



حامیان قبیله بودند و باعث اتحاد افراد قبیله با یکدیگر می شدند . و علی رغم جابجایی مستمر و مهاجرت پی در پی خانواده ها که باعث تلاشی شدن روابط کهن خانوادگی و قبیله ای می شد ، اما با این همه این احساس همچنان وجود داشت که این معبد همگانی محل تعیین هویت همگانی منطقه است ، و این امر در هنگام برپایی اعیاد و جشن ها بیشتر جلوه گر می شد ، زیرا که نسل قدیمی باحضور در این جشن ها و مشارکت دادن کودکان خود در این جشن ها سعی می کردند که تا علاوه بر شرکت در عبادت دسته جمعی ، نسل آینده را با اطرافیان آشنا ساخته و آنان را با «کامی» مورد نظر پیوند دهند .

۶ - معابد آیین شیتو

اکثریت معابد آیین شیتو در دو شهر «ایزومو» و «ایسه» قرار دارد.

شهر ایزومو شهری کهن است که در آغاز بازاری برای عرضه فراوردهای کشاورزی بود . اهمیت این شهر بدان جا باز می گردد که این شهر مرکز دینی مهمی برای دیانت شیتو است . در حومه آن که «نیشا» نام دارد و در شمال غربی ایزومو قرار دارد کهن ترین معابد شیتو قرار گرفته است که در طول سال پذیرای زوار بسیاری از اطراف واکناف ژاپن است .

در منطقه ایزومو معابد بسیاری وجود دارد . پیروان شیتو معتقدند که در ماه اکتبر هر سال، خدایان شیتو در یکی از معابد کوچک ایزومو گرد هم می آیند . به همین خاطر آن ماه را «ماه همراهی با کامی» Kami Ani zki می نامیدند ، در حالی که اهالی مناطق دیگر ژاپن، آن ماه را «ماه بدون کامی» Kanna Zuki می نامیدند .

شهر دیگری که معابد شیتو در آن قرار دارند ، شهر « ایسه » است که برکناره خلیج « ایسه » در اقیانوس آرام قرار گرفته است که در برگیرنده بزرگ ترین و مهم ترین معابد دیانت شیتو است ، این معبد در قرن سوم میلادی بنا شده است و تامل دو بخش داخلی و خارجی است . بخش داخلی معبد مخصوص پرستش الهه خورشید «اماتراسو» نیای بزرگ خاندان امپراتوری است ، که در آن « آینه مقدس » سمبل الهه مذکور ، که سمبل امپراتوری نیز به شمار می رود نگهداری می شود .

بخش خارجی معبد در اواخر قرن پنجم ساخته شده است و مخصوص الهه « تویوکو می کامی » الهه کشاورزی و پرورش کرم ابریشم بود . در گذشته رسم براین بود که نگهبان و یا خدمتکار این معابد شاهدختی باکره باشد .

معابد شیتو معمولا به سوی جنوب و گاهی روبه شرق ساخته می شد . اما این معابد راهیج گاه روبه شمال و یا غرب نمی ساختند ، زیرا که معتقد بودند ، این جهت ها خوش یمن نیستند .

هنگامی که پیروان شیتو قصد ورود به معبدی را داشتند ، می بایستی از گذرگاه معبد که به آن توری Tonii عبور می کردند وجهه با اتفاق می افتاد که شامل چندین در باشد ، درهای معابد مانند درهای خانه ها بود و از چوب ، سنگ ، برنز و یا حتی سیمان ساخته می شد . درهای معابد قدیمی شیتو از جنس چوب سرو بود و در بیشتر وقتها درختان را با حالت طبیعی خود در ساختن معابد به کار می بردند ، بعدها رنگ این درها تحت تاثیر فرهنگ بودایی چینی به رنگ قرمز رنگ آمیزی می شد .

گذرگاه معابد شیتو پر از چراغ دان های سنگی بود که نذرکنندگان آن را به معبد هدیه می کردند . در بیشتر اوقات دو مجسمه

سنگی سگ ویا شیر به عنوان نگهبانان معبد در مدخل آن قرار داده می شد. البته تنها در مدخل معبد خدای «ایناری» Inari (خدای برنج) مجسمه روباه می گذاشتند. زیرا معتقد بودند که روباه پیام رسان خدای «ایناری» است.

۷- اجرای مراسم مذهبی شیتو

پیروان شیتو در هنگام زیارت معابد باید مراسم خاصی را اجرا کنند. آنان پس از عبور از دروازه اولیه معبد، باید دست و دهان خود را با آب چشمه طبیعی ویا آب موجود در حوض سنگی داخل معبد و با استفاده از ظروفی که معبد برای این کار اختصاص داده است بشویند. سپس باید دست بزنند و سر خود را به نشانه احترام فرود آورند و نیازهای خود را زیر لب زمزمه کنند. زایران معبد می توانند خواسته های خود را بر روی کاغذی بنویسند و آن کاغذ را بروی شاخه های درخت «ساکاکی مقدس» بیاویزند.

عبادت مذهبی شیتو چهار بخش دارد که عبارتند از:

۱- تطهیر (هارایی Harai): که علاوه بر شستشوی دست و دهان می توان با ریختن آب بر روی سر، تمامی بدن را غسل داد. سپس کاهن با مالیدن شاخه یا برگی از درخت ساکاکی بر روی سر زایر او را تطهیر می کند.

۲- تقدیم هدایا (شینسن Shinsen): که معمولا از جنس حبوبات یا شراب بوده، و اخیرا چنین متداول شده است که زایران هدایای خود را به صورت نقدی به معابد می دهند. چنانچه زایری توانایی مالی نداشته باشد، می تواند شاخه ای از درخت ساکاکی را به معبد هدیه کند.

۳- نماز خواندن (نوریتو Norito) : نماز در آیین شیتو منحصر به خواست های مادی و بشری می گردد . برای مثال می توان نماز زیر را که به منظور درخواست برکت و فراوانی کشت و زرع است، به عنوان نمونه ای از نمازهای آیین شیتو آورد :

در آغاز و پیش از هر چیزی ،
در کشتزار مقدست ، ای خدای توانا ،
ای کاش آخرین دانه هایی که درو می کنند ،
ای کاش آخرین دانه های برنجی که درو می شود ،
با عرق چکیده از بازوان آنان آبیاری شود ،
و به لطف و محبت توشکوها شود ،
و خوشه های فراوان برنج دهد ،
برنجی که دست های زیادی به سوی آن دراز خواهد شد ،
و اولین محصول آن را در ساخت شراب به کار خواهیم برد .

کاهنان هر معبد موظف بودند که نماز و دعای مخصوص خود را تهیه کنند، و این عادت تا دوره « میجی Meiji »^۱ ادامه داشت . با ظهور عصر جدید ، دولت ژاپن از آیین شیتو برای اهداف ملی خود استفاده کرد و به همین جهت از سال ۱۸۷۵ م ، نماز های رسمی دولتی تهیه کرده و کاهنان را موظف کرد که در مراسم و اعیاد و جشن ها ، از آن نمازها و دعاها استفاده کنند . در سال ۱۹۴۶ م « جمعیت معابد شیتو » که سرپرستی بیش از هشتاد هزار معبد را به

۱- عصر میجی در تاریخ ژاپن (۱۸۶۸ - ۱۹۱۲) دوره ای حساس و مهم است . این عصر منسوب به امپراتور میجی (۱۸۵۲ - ۱۹۱۲) است که در سال ۱۸۶۷ م به امپراتوری رسید . این دوره دوره نوگرایی ژاپن بود که در طی آن ژاپن گرایش به غرب را پذیرفت . و سادر خود را به روی بیگانگان گشود . این دوره با سقوط « هانسان » توگوکاوا « که حکومتی نظامی و واپس گرا به راه اساخته بودند آغاز گردید و با ورود افکار غربی و عطای حقوق شهروندی و تشکیل مجلس نمایندگان همراه بود . این دوره در حقیقت عصر حیرش ژاپن ها ؛ خروج آنان از شرایط فرون وسطایی بود .

عهد داشت در طی دستورالعملی، تهیه نماز و دعاها را به کاهنان معابد محول کرد.

۴ - میهمانی سمبلیک (نیورای Neorai) : که در آن زایران با «کامی» معبد غذا تناول می کنند، و معمولاً این پذیرایی به صورت نوشیدن چند قطره از عرق برنج است که آن را یکی از کاهنان معبد به زایران می دهد. زایران معبد می توانند در هنگام زیارت، درخواست اجرای رقص مذهبی مخصوص آن معبد (کاگورا Kagura) را بنمایند، و قابل ذکر است که سی و پنج نوع رقص مذهبی وجود دارد که همگی آن ها از اساطیر کهن ژاپن سرچشمه می گیرند.

۸ - عبادت در منزل

عبادت در آیین شیتو از طریق «خدایان روی طاقچه» (کامی دانا Kami dana) به خانه ها راه یافت. این خدایان در حقیقت مجسمه های کوچکی بودند که در جای معینی از خانه که نقش معبد را داشت نگهداری می شدند و معمولاً از معبد بزرگ در «ایسه» تهیه می شدند. در هر بامداد و هر شامگاه پیروان آیین شیتو باید هدایایی را تقدیم این معبد خانگی و ارواح نیاکان خود کنند. مؤمنان پاک نهاد باید پس از گرفتن وضو و نظهیر خویش در برابر معبد تعظیم کنند، سپس دوبار دست بزنند، سپس بار دیگر تعظیم کنند و برای مدت یک دقیقه ساکت شوند.

۹ - سمبل ها و رموز شیتو

آیین شیتو از تصاویر استفاده نمی کند، اما سمبل ها در این آیین فراوان هستند. شایع ترین این سمبل ها آینه است که با الهه خورشید «اماتراسو» ارتباط دارد و یکی از سه رمز و سمبل معروف این

الهه است. دوسمبل دیگر این الهه، شمشیر و گوهر بزرگ ناما است که آن‌ها را به نواده خود که قصد فرود آمدن به زمین را داشت هدیه کرد، و به او گفت که روح او در این سه هدیه نهفته است، و از این روست که آینه به عنوان رمزی مقدس در بسیاری از معابد شیتو و بویژه در معبد بزرگ «ایبه» گرامی داشته می‌شود^۱

تألیف کتاب کوچیکی

در حوالی قرن چهارم میلادی به تدریج قبایل ژاپنی به زیر چتر حکومت مرکزی یاماتا در آمدند و در پایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم میلادی امپراتوری ژاپن به تدریج شکل گرفت و مشروعیت آن مورد بحث و جدل قرار گرفت. هدف اصلی از نوشتن کتاب «کوچیکی» و کتاب «نیهونگی» همانا اثبات ریشه الهی خاندان امپراتوری بود. حکایات این دو کتاب درباره اساطیر کهن ژاپن بود که تاپیش از آن، این حکایات و اساطیر و اشعار کهن توسط نقالان و به صورت شفاهی نسل به نسل منتقل می‌گردید. این نقالان که در زبان ژاپنی به آنان «کاتاری ییه» (کاتاری: داستان سرای، ییه: قبیله) می‌گفتند در مراسم میهمانی‌ها و جشن‌ها حضور می‌یافتند و این داستان‌ها را برای مردم تعریف می‌کردند و بدین گونه بود که این داستان‌ها در طی اعصار و قرون متمادی سینه به سینه نقل گردید.

در قرن هفتم امپراتور جیم مو^۲ از پراکندگی وسیع این حکایات دچار سرگشتگی شده و اظهار کرد: «آداب و رسوم تاریخی و نسب نامه ما در میان همه خانواده‌ها پراکنده است و تمامی این داستان‌ها با دروغ آمیخته شده است و اگر ما امروز آن‌ها را گرد نیاورده و تصحیح نکنیم به زودی همه آن‌ها از بین خواهند رفت». سپس

۱ عقاید دینی ملل جهان، جفری بارندر، عالم‌المعرفه، کویت سال ۱۹۹۳، ص ۳۴۲.

امپراتور از «هیدانوآریه» که بیست و هشت ساله بود، خواست که به همه جا سفر کند و این حکایات را جمع آوری و مورد مطالعه قرار دهد. اما امپراتور قبل از پایان یافتن کتاب درگذشت. پس از او ملکه «گیم یو» کار او را ادامه داد و شخصی به نام «اونو یاسومارو» را موظف کرد که هرآن چه را که «هیدانوآریه» گرد آورده بود بنویسد. پس «اونو یاسومارو» در طی چهار ماه کتاب را نوشت، سپس در روز بیست و هشتم ژانویه سال ۷۱۲ میلادی این کتاب را به ملکه هدیه کرد و بدین گونه بود که کتاب «کوچیکی» (کارنامه حوادث کهن) در اوایل قرن هشتم میلادی و بعد از ورود مذهب بودا به ژاپن به وجود آمد، اما نباید فراموش کرد که این اساطیر، تاریخی کهن دارند و پیش از ورود مذهب بودایی در طی قرن های چهارم، پنجم و ششم پدید آمده است. به همین علت کتاب کوچیکی مهم ترین کتاب مذهبی برای شناخت نگرش دینی ژاپنی ها به شمار می رود.

کتاب کوچیکی به سه فصل تقسیم می گردد: فصل اول آن به داستان آفرینش و پدید آمدن جزایر متعدد ژاپن و نزول خدایان (اجداد خاندان امپراتوری) به زمین می باشد.

فصل دوم، از دوران امپراتور «جیم مو» تا دوران امپراتور «سوجین» را شامل می شود که در دوران همین امپراتور اخیر بود که افکار کونفوسیوسی وارد ژاپن گردید و این امر نقطه عطف مهمی در تاریخ تمدن ژاپن می باشد.

فصل سوم کتاب از دوران امپراتوری «نینتوکو» آغاز شده و تا دوره زندگی مولف ادامه می یابد.^۱

کتاب کوچیکی به حروف چینی بسیار کهن نوشته شده است که امروزه دیگر متداول نیست و تنها گروهی از متخصصین زبان شناس



قادر به خواندن آن می باشند و این متخصصین در مورد معانی بسیاری از کلمات و جملات کتاب اختلاف نظر دارند، زیرا که این کلمات و جملات را به چندین طریق می توان خواند و به همین علت امروزه ترجمه های متعددی از کتاب کوچیکی به زبان جدید ژاپنی شده است که تمامی این ترجمه ها در ذکر عناوین و سرفصل ها و روح و نگرش کتاب متفق القول اند.^۱ ترجمه کتاب حاضر از روی ترجمه عربی این کتاب صورت گرفته است که مترجم عربی آن از اصل ژاپنی کتاب و ترجمه فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن به طور هم زمان استفاده کرده است

کارشناسان نقد و بررسی کوچیکی

هشت سال پس از ظهور کوچیکی کتاب دیگری پا به عرصه وجود گذاشت که نامش «نیهونگی» (کارنامه ژاپن) و در سی فصل نگاشته شده بود. کتاب «نیهونگی» درحقیقت کامل کننده کتاب کوچیکی بود و سعی می کرد که نواقص کوچیکی را پر کند و به روشی مشابه تاریخ نویسی چینی نوشته شده بود. این کتاب را جورج ویلیام استون به انگلیسی ترجمه کرد و در سال ۱۸۹۶ در لندن به چاپ رساند.

کتاب نیهونگی به تدریج توانست دیده ها را به خود جلب کند و به همین علت کتاب کوچیکی تا دوره «ایدو» (۱۶۱۵ - ۱۸۶۷ م) به بوته فراموشی سپرده شد. از این رو قدیمی ترین نسخه خطی کوچیکی، نسخه ای است که متعلق به سال ۱۳۷۱ م بوده و در معبد «شیمبکوجی» در «ناگویا» نگهداری می شود. در حالی که از کتاب «نیهونگی» نسخه های خطی متعددی وجود دارد که تاریخ نگارش

۱ - محمد غضبیه، مقدمه ترجمه عرب کوچیکی، چاپ سال ۱۹۹۹، بیروت، ص ۴۷

آن ها به دوره «میان» (۷۹۴-۱۱۸۵ م) باز می گردد و بدین گونه مشاهده می کنیم که مطالعات و تحقیق در زمینه نیهونگی بیشتر بوده و دوره های تاریخی گسترده ای را به خود اختصاص داده است .

در این جا شایسته است که معروف ترین کارشناسان متخصص ژاپنی در زمینه مطالعه و بررسی کوچیکی را معرفی کنیم :

۱- *ارایه کانیکوی* : که مولف کتاب *کوچیکی اوراکاگی* است . این کتاب در سال ۱۷۲۳ م نوشته شده و قدیمی ترین شرح شناخته شده کوچیکی است که تا به امروز باقی مانده است .

۲- *ارایی ماکوسیگی* (۱۷۲۵ م) : که معتقد بود وقایع کتاب های کوچیکی و نیهونگی حقیقی است و نمی پذیرفت که نگرشی شاعرانه در ذکر حوادث وجود دارد . از این رو دو کتاب مذکور را به روشی عقلانی شرح کرده است .

۳- *کامونوماجویی* (۱۷۶۹ م) : اولین کسی است که کتاب کوچیکی را بر نیهونگی ترجیح داد .

۴- *موتو اوری نوریناگا* (۱۸۰۱ م) بزرگ ترین کارشناس متخصص در زمینه کتاب کوچیکی است . او شاگرد کامونوماجویی بود و بسیار تحت تاثیر افکار او قرار داشت . او کتابی به نام *کوچیکی دون* در شرح کتاب کوچیکی نوشت که چهل و چهار فصل داشت . او این کار را در سن سی و پنج سالگی آغاز و در سن شصت و نه سالگی به پایان رساند و مدت نوشتن کتاب سی و پنج سال طول کشید . کتاب مذکور کتابی بسیار دقیق است که روش صحیح خواندن هر واژه از کتاب را به همراهی معنی دقیق آن بیان کرده و به بحث مقایسه ای در مورد هر اسطوره پرداخته است . صاحب نظران

متفق القول هستند که این کتاب بهترین کتاب در زمینه شناخت کوچیکی است و از هر نقص و کاستی به دور است.^۱

پس از دوره اصلاحات میجی (۱۸۶۷ م) پژوهشگران ژاپنی شروع به تحقیق و پژوهش کتاب های کوچیکی و نیهونگی به روش اروپایی نمودند که ما در این جا به ذکر سه تن از آنان می پردازیم:

۱- تسودا سوکی/یچی (۱۸۷۳-۱۹۶۲ م): یکی از بزرگ ترین تاریخ نویسان معاصر ژاپن است که استاد دانشگاه واسیدا بود. او برای اولین بار مطرح کرد که برخی از اساطیر کتاب های کوچیکی و نیهونگی هیچ ربطی به وقایع تاریخی ندارد و برای مثال امپراتوران قبل از امپراتور سوجین همه زاده و پرداخته ذهن و خیال مؤلفین می باشند. این اظهار نظر باعث بروز مخالفت های شدیدی در میان جامعه ژاپنی گردید، به طوری که همه تألیفات این نویسنده ممنوع شده و خود وی نیز به محاکمه کشیده شد.

۲- واتسوجی نیترو (۱۹۶۰ م): یکی از بزرگ ترین فلاسفه معاصر ژاپن و استاد اخلاق دانشکده توکیو بود. محور مطالعات او فلسفه و فلسفه تاریخ بود. نویسنده مذکور در سال ۱۹۲۰ م کتاب «فرهنگ کهن ژاپن» را منتشر کرد و هدف او از نوشتن این کتاب بررسی پدیده های فرهنگی ژاپن قبل از ورود مذهب بودیسم بوده است. وی معتقد بود که کتاب کوچیکی از لحاظ ادبی بر کتاب نیهونگی برتری بسیاری دارد. او کوچیکی را به عنوان بزرگ ترین حماسه نژاد ژاپنی می شناسد.

۳- کورانو کینجی: رییس انجمن مطالعات کوچیکی است که کتاب مهمی در باره مقایسه کوچیکی و آثار حماسی غرب نوشته است.

۱- ماسومی نیبانا، مقدمه ترجمه فرانسوی کوچیکی، چاپ سال ۱۹۶۸ پاریس.

اهمیت کتاب کوچیکی

۱ - اهمیت تاریخی

در هنگام مطالعه کوچیکی خواننده با تاریخ کهن ژاپن آشنا می شود، البته حوادث مذکور در کتاب رانمی توان حوادث محض تاریخی دانست. زیرا که این حوادث با بسیاری از افسانه های محلی ژاپن کهن آمیخته شده است. برای مثال هنوز مسئله فتح شرق به وسیله امپراتور جیم مو یکی از موارد بحث وجدل در زمینه تاریخ ژاپن است. کوچیکی روایت می کند که امپراتور جیم مو از منطقه میموکا به سوی جنوب کیوشو رهسپار شد. برخی از مؤرخان مثل «بیچی نی ریوسوکیه» معتقد است که یاماتوی مذکور در کوچیکی امروزه در منطقه نارا واقع شده است. او حادثه فتح شرق به وسیله جیم مو را به شکل زیر می بیند:

«... خانواده سینوما» پس از کنار نهادن «وینی» از سلطنت در سال ۲۶۵ م توانستند تا سال ۴۲۰ م به نام خاندان «تسیر» بر ژاپن حکومت کنند. این مسئله برای حکومت یاماتو که روابط بسیار صمیمانه و نزدیکی با «وینی» داشت، گران تمام شد، به طوری که باعث تضعیف نیروی یاماتو گردید. وجهی که پادشاهی در شمال کیوشو از این فرصت استفاده کرده و در پایان قرن سوم توانسته باشد به سوی شرق پیشروی کرده و بتدریج و با روشی مسالمت آمیز بر حکومت «ملکه یاماتو» (تویو) چیره شود و کشور خود را یاماتو بنامد وجهی که این امپراتور همان امپراتور سوجین باشد و به همین علت به نام «امپراتور میماکی اولین حاکم سرزمین» نامیده شده است. این امپراتور به سایر ولایات حمله کرد اما به ولایات شمال کیوشو حمله نکرد. و برخی را اعتقاد بر این است که آن منطقه در آن دوره زیر سلطه امپراتوری نبود، اما پروفیسور «بیچی نی» معتقد است که

چون خود امپراتور از آن منطقه برخاسته بود، پس نیازی به تصرف آن منطقه نداشت و چه بسا ممکن است که امپراتور جیم مو به گونه ای با شخصیت امپراتور سوجین مرتبط باشد. بنا به نوشته کتاب نیهونگی سال به قدرت رسیدن امپراتور جیم مو سال ۶۶۰ م است و بدین گونه فاصله زمانی بین او و امپراتور سوجین ۹۰۰ سال می شود و معقول نیست که امپراتور جیم مو این مدت را زندگی کرده باشد. برای این اساس کتاب کوچیکی و نیهونگی هشت امپراتور ساختگی و خیالی خلق کرده اند تا این فاصله زمانی را پر کنند، بویژه که رقم هشت رقم محبوب ملت ژاپن است و در فرهنگ آن ها به فراوانی اشاره دارد. به همین علت به خوبی می توان درک کرد که چرا سه امپراتور قبل از سوجین هر کدام بیش از یکصد سال عمر کرده اند، و اما داستانی که می گوید امپراتور جیم مو از جنوب «کیوشو» حرکت کرد ریشه در ایمان به پرستش خورشید دارد، اما حقیقت این است که سوجین از قصر «اوکادا» در استان «فوکو/اوکای» امروزی به راه افتاد.

به هر حال بسیاری از منابع و دلایل پروفیسور «ایچی نی» را نمی توان در این جا ذکر کرد، اما به جرأت می توان گفت که: تفسیر و تأویل کوچیکی می تواند تا حدود زیادی ما را به فهم تاریخ کهن ژاپن یاری رساند.

مثال دیگر در این زمینه مربوط به منطقه «ایزومو» است. خاک این منطقه غنی از معادن آهن و فلزات دیگر است و به راحتی می توان اهمیت این منطقه را درک کرد و باید دانست که این منطقه از دیدگاه اساطیر کتاب کوچیکی نیز اهمیت دارد و سیطره بر این منطقه برای حکومت یاماتو (نارای کنونی) بسیار مهم بوده است به همین علت کتاب کوچیکی فصلی را به نسلیم/ایزومو به یاماتو اختصاص

می دهد که این فصل تحت عنوان «خدای سرور ولایت بزرگ» سرزمین را تحویل می دهد، می باشد.

یکی از تاریخ نگاران اضافه می کند که «یاماتو» نیز مدتی به تصرف/یزومو درآمد، زیرا که در کوچیکی (ص ۱۵۰) آمده است که «خدای سرور ولایت بزرگ» معبدی را در کوهستان میسرور و در نارا ساخت.

۲ - اهمیت دینی کوچیکی

کلمه کامی بارها و بارها در کوچیکی تکرار شده است. این واژه همان طور که پیش تر گفته شد، معانی مختلفی دارد و می توان آن را به «نفس»، «روح» و «خدا» ترجمه کرد البته در ترجمه آن به معنی خدا باید توجه داشت که منظور نه تنها خدای نیکی بلکه خدای شر و پلیدی نیز هست.

ترس و نگرانی اقوام اولیه از عوامل طبیعی باعث به وجود آمدن یک سری آداب و رسوم و مراسم سحر آنگیز (مثل ساختن معابد برای زایمان، رقص، آوازهای دسته جمعی برای مردگان، ظروف مقدس، تطهیر و غیره) گردید.

این اقوام معتقد بودند که فضا و قدر را یک سری از نیروهای مخفی و سری در دست دارند، به همین علت شروع به پدید آوردن واسطه های الهی نمودند تا بتوانند خود را از آنان در امان بدارند و در این راه تابدان جا پیشروی کردند که معتقد شدند، ارواح می توانند در اجساد برخی از افراد بشری حلول کنند (مانند داستان ملکه میمیکو که به وسیله همین سلطه روحی توانست بر کشور فرمان براند). به همین علت کوچیکی گنج گران بهایی است که به وسیله آن می توان به روان شناسی دینی اقوام اولیه بشری پی برد. واپسین

بسیار طبیعی است که پهلوانی به علت خصوصیات اخلاقی ویا نیرومندیش پس از مرگ به مرتبه خدایان برسد. و سپس به تدریج اهمیت این خدایان محلی افزایش می یابد و به خدایان ملی ویا منطقه ای تبدیل می شوند .

از میان عقاید متعدد ، ریشه دارترین و مهم ترین آن ها ، تقدیس و بزرگداشت خورشید به عنوان منبع روشنائی و زندگی است که در شخصیت الهه بزرگ وبامهابت «ماتراسو» متجلی می شود . به همین علت ژاپنی ها معتقدند که معبد بزرگ «ایسه» که مخصوص عبادت این الهه است مقدس ترین معبد مذهب شیئو است . چنین اعتقادی به خورشید برای مردمی که اکثریت آنان را کشاورزان تشکیل می دهند امری بسیار طبیعی است ، و ما امروزه شاهدیم که این عقیده باوجود گذشت قرن ها و علی رغم پیشرفت صنعتی ژاپن هنوز هم در میان ژاپنی ها ریشه دار و استوار است .

جالب است یاد آور شویم که «جان پل سارتر» و «سیمون دوبوار» در هنگام بازدید از ژاپن در سال ۱۹۶۶ م در میهمانی شامی که در «کیوتو» به افتخار آنان بر پاشده بود از حاضرین چنین پرسیدند :
- ژاپن کشوری صنعتی است اما چرا در این کشور (واز جمله حتی شهرهای بزرگ) مردم شب ها ، به روش کشاورزان. به خواب می روند ؟

ژاپنی ها در آغاز متوجه مفهوم سؤال نشدند ، اما بعدها دریافتند که منظور این است که همه ژاپنی ها شب زود به بستر می روند و صبح زود از بستر برمی خیزند ، در ژاپن جهانگردان در آغاز از روشنی خیره کننده خیابان ها لذت می برند اما دیری نمی باید که ساعت یازده

فرامی رسد و خیابان ها از مردم خالی می شوند . ژاپنی ها در توضیح این امر می گویند که علت این مسئله دو چیز است :

۱ - ژاپنی ها کارگرند، به همین علت شب ها زود به بستر می روند .
 ۲ - خانواده ها در ژاپن ساختاری استوار و تحکم آمیز دارند و آزادی فردی اعضای خانواده محدود است به همین علت افراد شب ها زود به خانه باز می گردند .

اما این جواب نتوانست آنان را متقاعد کند، زیرا که فرانسویان نیز کارگرند وهم چنین ساختار خانواده در اروپائیز دقیق واستوار است اما با این وجود هنگامی که شب نشینی ها در پاریس آغاز می شود، در ژاپن به پایان رسیده است .

این مسئله قابل تفسیر نیست مگر آن که به اهمیت وزرفای اعتقاد ژاپنی ها به الوهیت خورشید پی ببریم .

در ژاپن پرستش خورشید به عنوان تجربه ای دینی اهمیت فراوانی دارد واز این روست که شخصی به نام «کوروزومی مونیادا» (۱۷۸۰ - ۱۸۵۰ م) تحت تأثیر این تجربه می گیرد :

« او در سپیده دم رو به خورشیدی که از پس ابرها بیرون آمده می ایستد و به احترام آن سه بار دست می زند، سپس با تمامی اراده به خود فراموشی و ناخود آگاهی فرو می رود . خورشید نیز اندک اندک نورانی تر می شود و اشعه زرین آن بیشتر و بیشتر می گردد و ناگهان به «مونیادا» نزدیک می شود و سینه اش را روشن می کند و باعث می شود که او به سوی خورشید بجهد و در این هنگام است که حالت «وجد» و «وحدت وجود» بین خدا و انسان ایجاد می شود . »
 بعد از گذراندن این تجربه دینی، او مذهب شیتویی جدیدی را به نام «کوروزومی» پایه گذاری کرد .

۳ - اهمیت اساطیری کوچیکی

کتاب کوچیکی یکی از کتاب های پربار اساطیری است . دانشمند اسطوره شناس «ماتسو موتونوبوهیرو» معتقد است که

داستان خروج الهه بزرگ *اماتراسو* از غار آسمانی ، پیانگر آداب و رسوم مختلف اقوام اولیه در برابر خورشید است تا نور آن دوباره طلوع کند و باروری و زندگی را پس از طی کردن پاییز دوباره به ارمغان آورد . اوهم چنین معتقد است که کشته شدن *الهه شامدخت آذوقه* ، به وسیله *والاحضرت نرینه نیرومند خشن و سریع* ، [*هایا سوسانو*] و تبدیل اندام های این الهه به حیوانات و کرم ابریشم بازگو کننده آداب و رسوم کشاورزان اولیه و راز و نیایش آنان جهت باروری گیاهان و قربانی کردن انسان ها و حیوانات در این زمینه است .

داستان دیگر کوچیکی که از معروفیت بسیاری برخوردار است داستان کشتن *اژدهای بزرگ کوشی* ، توسط *والاحضرت نرینه قوی و سریع و خشن* ، (*هایا سوسانو*) در نزدیکی رودخانه *هی* ، در ولایت *ایزومو* است ، که به روش های زیر تفسیر شده است :

۱ - چه با که در گذشته های دور سالیانه دوشیزه ای را به عنوان قربانی ، تقدیم اژدهای بزرگ که خدای رودخانه بود می کردند تا از خطرات جانی و مهلکی که رودخانه برای منطقه ایجاد می کرد ، در امان باشند و بعدها این مسئله به صورت افسانه ای درآمد و به وسیله *والاحضرت نرینه قوی هایا سوسانو* ، منوخ شده است .

۲ - برخی معتقدند که این داستان بازگو کننده جنگی طولانی به منظور به دست آوردن معادن آهن منطقه *ایزومو* ، بوده است و اژدها در این داستان این گونه توصیف شده است که :

«بالای بدن اژدها خزها و سرخس ها و قارچ ها روییده بودند ، طول این اژدها معادل طول هشت دره و هشت تپه بود و اگر به شکم او نگاه می کردیم ، شاهد ترشح خون و چرک بودیم .»

شاید این توصیف توصیفی شاعرانه از معادن آهن باشد .

۳ - دکتر «سودا کی چی» معتقد است که این داستان پژواک اعمالی سحرآمیز است که باعث باروری کشتزارها می‌گردد و ناشی از همبستگی دوشیزه با اژدها که سمبل روح زمین است می‌باشد. دوشیزه ای که نامش «شاهدخت شانه کشتزار» نیز آدمی را به یاد کشت و زرع می‌اندازد. داستان می‌گوید که اژدها هر سال باز می‌گردد تا دوشیزه ای را ببرد و این نشان می‌دهد که این مراسم سحر آمیز سالبانه تکرار می‌شده است.

۴ - «کورانو کینجی» معتقد است که این حکایت مربوط به جنگ قبیله «ایزومو» با قبیله بومی «کوشی» است که در پایان منجر به بیرون راندن قبیله «کوشی» گردید. چه این که دوشیزه سمبل زمین و کشتزار منطقه، اژدها سمبل قبیله بومی «کوشی» و «والاحضرت هایاسوسانو» سمبل قبیله «ایزومو» می‌باشد.

در عرصه بررسی های مبتلوزی می‌توان شباهت زیادی بین اساطیر ژاپن و اساطیر ملل دیگر جهان یافت، برای مثال در کوچیکی آمده است که اگر کسی یک وعده از غذای دوزخ یا دیسار مردگان بخورد دیگر نمی‌تواند به این دنیا بازگردد. این اسطوره ما را به یاد اسطوره «پرسفون» می‌اندازد که در طی آن «اله دمتر» از خدای «زنوس» می‌خواهد که دخترش را از دوزخ بیرون آورد، و او پاسخ می‌دهد: اگر یک وعده از غذای دوزخ خورده باشد، دیگر به هیچ وجه نمی‌توان او را از آن جا بیرون آورد.^۱

درجایی دیگر کوچیکی می‌گوید: «والاحضرت یاماتوی خشن» (یاماتوناکیرو) پس از مرگ به پرنده سفید بزرگی تبدیل شد. این اسطوره شباهت بسیاری به برخی اساطیر یونان دارد که از آن جمله است: وقتی «پردیکس» به وسیله عمویش «دال» کشته شد، الهه

«آتنا» اورا به صورت پرنده درآورد^۱. هم چنین خواهران «ملناگار» به علت گریه بر برادرشان به پرنده تبدیل شدند^۲.
در جایی دیگر خواننده در هنگام خواندن فصل مربوط به سفر «ایزاناگی» به دیار مردگان برای دیدن همسرش «ایزاناگی» به یاد اسطوره سفر «اورفه» به دوزخ برای دیدن اوریدس می افتد، هر چند که عاقبت این دو داستان متفاوت است و عکس العمل «ایزاناگی» با عکس العمل «اورفه» بسیار متفاوت است که این مسئله ریشه در اختلاف نگرش جهان بینی این دو ملت دارد، چه این که «ایزاناگی» با دیدن واقعیت جد همسرش که نفرت انگیز شده بود، شاید می خواهد واقع گرا بودن ژاپنی ها را به ما بنمایاند، در حالی که «اورفه»^۳ حتی در دیار مردگان نیز هم چنان دلباخته و هواخواه «اوریدس» باقی می ماند که شاید این موضوع رماتیک بودن یونانی ها را بیان می کند.

۱ - فرهنگ اساطیر یونان و رم، تألیف پیر گریمال، ترجمه احمد بهمنش، ج ۲، ص ۷۰۷.

۲ - فرهنگ اساطیر یونان و رم، تألیف پیر گریمال، ترجمه احمد بهمنش، ج ۲، ص ۶۱.

۳ - فرهنگ اساطیر یونان و رم، تألیف پیر گریمال، ترجمه احمد بهمنش، ج ۲، ص ۶۵۵.

فصل اول

آفرینش آسمان وزمین

در هنگام آفرینش آسمان وزمین ، در گستره آسمان برین به خدا به دنیا آمدند که عبارت بودند از : خدای بزرگ ، سرور مرکز آسمان ، و خدای بزرگ ، بلند مرتبه تولید ، و بالاخره خدای «زایمان های الهی» . این به خدا به صورت افراد مجردی تجلی کردند و کالبد خویش را از معرض دید همگان پوشاندند.

پس در حالی که زمین ، تازه پدید آمده ، شبیه لکه روغن شناوری بود که هم چون آسیاب حرکت می کرد ، از «چیزها» دو خدای دیگر به دنیا آمدند که هم چون جوانه نی شکفته شدند و آن ها عبارت بودند از خدای «جوانه نی» و خدای «مقیم ابدی آسمان» و این دو خدا به صورت افراد مجردی تجلی کردند و کالبد خود را از معرض دید همگان پوشاندند .

خدایان پنج گانه فوق ، خدایانی آسمانی هستند که از سایر خدایان متعدد آسمانی دیگر متمایز می باشند .

خدایان دیگری که بعد از آنان به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : خدای «مقیم ابدی زمین» و پس خدای «ابر و کشاورزی پر بار» که این دو خدا به صورت افراد مجردی تجلی کردند و کالبد خود را از معرض دید همگان پوشاندند .

خدایانی که پس از آن به دنیا آمدند عبارت بودند از : خدای «گل» و همسرش الهه «شمیر» ، خدای «ستون سخت» و همسرش الهه «ستون تحریک شده» ، خدای «نرینه بزرگ» و همسرش الهه «مادینه بزرگ» ، خدای «اندام بالغ» و همسرش الهه «کمال معشوق» و بالاخره خدای «ایزاناگی» و همسرش الهه «ایزاناگی» .

خدایان مذکور از خدای «مقیم ابدی زمین» تا الهه «ایزانا می» گروهی از خدایان را تشکیل می دهند که به آن ها «نسل های اسطوره ای هفت گانه» می گویند.

(دودخدای اول مجرد بودند. به همین علت هر کدام از آن ها یک نسل به شمار می آیند. اما ده خدای بعدی هر زوجی، یک نسل به شمار می آیند).

ایزاناگی و ایزانا می^۱

۱ - استوار کردن زمین

همه خدایان آسمانی به دودخدای «ایزاناگی» و «ایزانا می»، دستور دادند که :
«این زمین جاری را ترمیم و تثبیت کنید» و این کار را به آنان سپردند و یک تیر آسمانی کنده کاری شده به آنان دادند و درحالی که این دودخدا بر روی «پل شناور آسمان»^۲ ایستاده بودند، تیر الهی را در آب شور دریا فرو بردند و به صورت دورانی به حرکت درآوردند، سپس آن را به گونه ای بیرون کشیدند که باعث ایجاد حباب های آب گردید. در این هنگام قطرات شور، چکیده از تیر، بر روی هم افتادند و جزایری گردیدند، و چنین بود که جزیره «نونوگورو»^۳ به وجود آمد.

۲ - ازدواج دودخدای ایزاناگی و ایزانا می

دودخدای ایزاناگی و ایزانا می پس از آن که از آسمان بر آن جزیره فرود آمدند، مشغول برداشتن ستون های آسمانی بزرگ و ساختن خانه ای به ارتفاع هشت پا شدند.

ایزاناگی از همسرش ایزانا می پرسید :

«اندامت چگونه است ؟

همسرش پاسخ داد:

«اندامم کامل شده است . کامل شده ، اما بخشی از آن هنوز کامل نشده است .

در این هنگام ایزاناگی فریاد برآورد :

«اندام من هم کامل شده است . کامل شده ، اما بخشی از آن بسیار کامل شده است و به همین جهت معتقدم که اگر من بخش بسیار کامل شده خود را در بخش

۱ - اسم کامل آنان «ایزاناگی نومیکوتو» و «ایزانا می نومیکوتو» است

۲ - «پل شناور آسمانی» نام پلی است که به اعتقاد آنان آسمان را به زمین متصل می کند.

۳ - به معنی «خود سخت شو».

غیر کامل تو فرو گتم، به زودی زمین را خواهیم زانید. تو زایمان را چگونه می بینی؟

ایزانا می پاسخ داد: «چیز خوبی است».

به همین علت ایزانا کی فریادی برآورد و گفت: «در این حالت، من و تو، در آغاز گردستون های بزرگ آسمانی خواهیم چرخید، سپس باهم جفت خواهیم شد».

بعد از پیمان بستن، ایزانا کی گفت:

«تو از سمت راست بگرد و من از سمت چپ می گردم تا به هم برسیم».

هنگامی که گردستون می گشتند الهه ایزانا می سخن آغاز کرد و گفت:

«آه ای مرد سحر انگیز».

ایزانا کی در جوابش گفت:

«آه ای زن سحر انگیز».

پس از آن که هر کدام از آن ها، این سخن را بر زبان آوردند، ایزانا کی ادامه داد: «خوب نیست، که زن در آغاز سخن بگوید» با این وجود، آن هادراتاق خویش با هم درآمیختند و برای آنان پری به نام «هیروکو» به دنیا آمد که او را بر بالای قایق کوچکی ازنی گذاشته و رها کردند، سپس جزیره «اوا» را به وجود آوردند و این جزیره جزو فرزندان آن ها به شمار نمی آید.

۳- آفرینش جزایر بزرگ هشت گانه

دو خدا، باهم به تأمل پرداختند و باخود گفتند که: «همه کودکانی را که تا آن هنگام به وجود آورده بودند، کودکانی غیر کامل بودند و باید خدایان آسمانی را به این موضوع آگاه کرد».

پس به آسمان بالا رفتند و از خدایان آسمانی درباره کار خود پرسیدند.

خدایان آسمانی پس از آتش زدن استخوان شانه گوزن همراه با چوب، و انجام مراسم کهنات و تنجیم پاسخ دادند:

«شایسته نیست که زن اول سخن بگوید، برگردید و به زمین فرود آید و همه چیز را تکرار کنید».

چنین بود که آنان فرود آمدند و هم چون گذشته گردستون آسمانی بزرگ گردیدند و این بار ایزانا کی آغاز سخن کرد و گفت:

۱- هنوز اقوام بسیار کهن «کوبی جیو» ساکن جنوب چین، در هنگام برپایی مراسم ازدواج، سنونی برپا می کنند و مردان در هنگام انتخاب همسر باید گرد آن برقصند. چنین شواهدی می تواند در شناخت اصل نژاد ژاپنی کمک نماید و نظریه دانشمندانی را که بر اساس مقایسه مجموعه های میناکان ژاپنی معتقدند که اصل آنان از جنوب چین است را تأیید می کند.

– آه ای زن سحر انگیز .

همرش الهه ایزانامی ادامه داد:

– آه ای مرد سحر انگیز .

پس ازدواج کردند و پری به دنیا آوردند که جزیره «اواجی نوهونوساواکه» نام داشت. پس جزیره «دو اسمه ایو» رازآیدند. این جزیره چیزی غیر از جسد نداشت ولی دارای چهار وجه بود و هروجهی اسمی داشت و چنین بود که ولایت «ایو» به نام «شاهدخت سحر انگیز» و ولایت «سانوکیه» به نام «شاهزاده روح برنج» و ولایت «اوا» به نام «شاهدخت آذوفه» و ولایت «نوبا» به نام «سرور دلاوری» نامیده شدند.

پس جزایر «فرزندان به گانه اوکی» رازآیدند و نام دیگر «اوکی» «سرور آسمانی جزایر تثبیت شده» بود.

پس جزیره «توکوشی» رازآیدند و اونیز چیزی غیر از یک جسد و چهار وجه نداشت و هروجهی اسمی داشت که چنین است: ولایت «توکوشی» که به نام «سرور خورشید درختان» و ولایت «تویو» که به نام «سرور اشعه فراوان خورشید» و ولایت «هی» که به نام «سرور برابر خورشید» و ولایت «کوماسو» که به نام «سرور خورشید دلاور» نامیده می شود.

پس جزیره «ایکی» رازآیدند که نام دیگر آن «ستون های آسمانی یگانه» است. پس جزیره «توسو» رازآیدند که نام دیگر آن «شاهزاده خانم آسمانی انگشتر دار» است.

پس جزیره بزرگ «یلماتو» دارنده غله های فراوان را که نام دیگر آن «سرور غله های آسمانی فراوان» است زآیدند.

این جزایر هشت گانه چون در آغاز زاییده شدند به نام «سرزمین جزایر بزرگ» نامیده شدند.

پس از آن و در بازگشت به جزیره «اونوگورو» آن ها جزیره «کو» در «کیبی» را که «سرور همیشگی خورشید دلاور» نامیده می شود، زآیدند. پس جزیره «ازوکی» را که «شاهدخت اونودیبه» نامیده می شود زآیدند. پس جزیره «او»^۱ را که «سرور اوتامارو» نامیده می شود زآیدند. پس جزیره «هیمبه»^۲ را که «نرینه یگانه آسمانی» نامیده می شود زآیدند. پس جزیره «توشیکا» را که

۱ – این جزیره اکنون در استان «یاماگوشی» قرار دارد.

۲ – این جزیره اکنون در استان «او»^۱ یا «یتا» قرار دارد.

«نرینه چند گانه آسمانی، نامیده می شود، زاییدند، سپس جزیره «لوتاگو»^۱ را که «دومعبد آسمانی، نامیده می شود، زاییدند (از جزیره «کو» تا جزیره «دومعبد آسمانی» به طور اجمالی شش جزیره می باشند).

۴ - تولد خدایان

چنین بود که آنان ولایت ها را زاییدند، آن گاه کار خود را بازاییدن خدایان ادامه دادند و به ترتیب خدایان زیر را زاییدند: خدای «نرینه دارنده اشیای متعدد»، خدای «شاهزاده صخره وزمین»، خدای «سرور بزرگ دروازه»، خدای «نرینه پیش گیرنده آسمانی»، خدای «شاهزاده بزرگ معبد»، خدای «نرینه چند گانه بادها»، خدای دریا که نامش خدای «روح بزرگ اقبانوس» است و دو خدای سرچشمه رودخانه ها که نام شان، خدای «شاهزاده آزاد شده جهنده»، و همرش الهه «شاهدخت آزاد شده جهنده» می باشد (که تعداد این خدایان، از خدای «نرینه دارنده اشیای متعدد» تا الهه «شاهدخت آزاد شده جهنده» به طور اجمالی ده خدای می باشند).

چون دو خدای «شاهزاده آزاد شده جهنده» و «شاهدخت آزاد شده جهنده»، یکی موظف به حمایت از رودخانه ها و دیگری موظف به حمایت دریاها بودند، به همین علت خدایان زیر را زاییدند: خدای «حباب آرام»، خدای «حباب جاری»، خدای «سطح آرام آب»، خدای «سطح خروشان آب»، خدای «تقسیم کننده آب های آسمانی»، خدای «تقسیم کننده آب های زمین»، خدای «ابزار های آبی آسمانی» و خدای «ابزار های آبی زمینی» (که تعداد این خدایان از خدای «حباب آرام» تا خدای «ابزار های آبی زمینی» به طور اجمالی هشت خدای می باشند).

سپس خدایان زیر را زاییدند: خدای باد که نامش خدای «شاهزاده دارنده وزش های طولانی» است و خدای چوب که نامش «روح ساقه برنج» است و خدای کوه ها که نامش خدای «روح بزرگ کوهستان» است و خدای دشت ها که نامش الهه «شاهدخت علوفه ها» یا الهه «روح دشت» است. (که تعداد این خدایان از خدای «شاهزاده دارنده وزش های طولانی» تا الهه «روح دشت» به طور اجمالی چهار خدای می باشند).

چون دو خدای «روح کوهستان بزرگ» و الهه «روح دشت» یکی موظف به حمایت از کوه ها و دیگری دشت ها بودند، به همین علت خدایان زیر را زاییدند: خدای «خاک آسمانی»، خدای «خاک زمینی»، خدای «مه آسمانی»، خدای

۱ - این جزیره اکنون در استان «ناکاراکی» قرار دارد.

«مه زمینی»، «خدای دره آسمانی»، «خدای دره زمینی»، «خدای شاهزاده بزرگ گم گشتی»، (که تعداد این خدایان از خدای «خاک آسمانی» تا خدای «شاهزاده بزرگ گم گشتی» به طور اجمالی هشت خدا می باشند).

سپس خدای دیگری به وجود آوردند که نامش خدای «قایق قوی پرنده» و نام دیگرش «قایق پرنده آسمانی» بود. سپس الهه «شاهدخت آذوقه» و بالاخره خدای «نرینه تند فروزنده»، که دو نام دیگر نیز دارد که عبارتند از: خدای «روح روشانی درخشان» و خدای «روح روشانی آتش» را به وجود آوردند.

هنگامی که ایزانامی فرزند اخیر خود را زاید، اندام های مادیتگی اوسوخت و در بستر بیماری افتاد و در هنگام بیماری خدایانی از وی کردن او به دنیا آمدند که عبارت بودند از: خدای «شاهزاده معادن»،^۱ سپس الهه «شاهدخت معادن». اما خدایانی که از مدفوع او به دنیا آمدند عبارت بودند از: خدای «شاهزاده گل پخته»، واله «شاهدخت گل پخته». خدایانی که از ادرار او به دنیا آمدند عبارت بودند از الهه «شاهدخت آبیاری» و خدای «جوان رشدونمو» که بعدها الهه «شاهدخت آذوقه»^۲ ثروتمند،^۳ را به وجود آورد.

هنگامی که ایزونامی خدای آتش را زاید، به شکلی خدای گونه از این جهان رخت بر بست. (تعداد این خدایان از خدای «قایق پرنده آسمانی» تا الهه «شاهدخت آذوقه» ثروتمند، به طور اجمالی هشت خدا می باشند).

به طور خلاصه، تعداد جزایری که دو خدای ایزانامی و ایزونامی به وجود آوردند. چهارده جزیره و تعداد خدایان سی و پنج خدا بودند (که این ها همه قبل از رخت بر بستن ایزونامی از این جهان بود) و تنها جزیره «اونوگورو»^۴ به وسیله او به وجود نیامده است. هم چنین «هیروکو»، «جزیره» او، «در شمار فرزندان آن ها نیستند».

۵ - نتایج حاصله از مرگ ایزانامی

ایزونامی فریاد بر آورد: آه، ای عزیزم، آه ای همسر، چگونه می توانم به پذیرم که باید تو را با فرزندی مبادله کنم! و در حالی که گریه وزاری می کرد. گاهی خود را بر سر و روی او می انداخت و گاهی خود را بر پاهای او می انداخت و از اشک های او الهه «مادینه سوگوار» به وجود آمد که دره «کونوموتو» در کوهستان «کاگو» اقامت دارد. هنگامی که ایزانامی به شکلی

۱ - در گذشته، بیرون آمدن فلزات سائل از دل زمین، قی کردن را تداعی می کرده است

۲ - این الهه در زاپن از معروفیت زیادی برخوردار است و در معبد ایسبه عبادت می شود

خدای گونه از این جهان رخت برست، در کوهستان «هیا» و در مرز بین ولایت «ایزمو» و ولایت «هاهاکی» به خاک سپرده شد.

در این هنگام ایزاناگی شمیر خود را که ده و جب درازا داشت و بر کمر بسته بود از نیام بیرون کشید و فرزندش خدای «روح روشنایی آتش» را گردن زد و از خونی که لبه شمیر را خونین کرد و بر اطراف پاشید به خدا به وجود آمدند که عبارت بودند از خدای «برنده سنگ»، خدای «برنده ریشه»، خدای «نرینه گره های سنگی».

پس از خونی که نیام شمیر را آلوده کرد، و بر سنگ های اطراف پاشید خدایان زیر به وجود آمدند که عبارت بودند از: خدای «جشن های سریع»، خدای «سرعت فروزنده»، و خدای «نرینه آذرخش خشن» که نام های دیگر نظیر خدای «روح آب دره ها» و خدای «روح کوچک دره» دارد.

از خدای «برنده سنگ» تا خدای «روح کوچک دره» شش خدا هستند که همگی از شمیر بوجود آمده اند.

خدایی که از سر خدای آتش یعنی خدای «روح روشنایی آتش» به وجود آمد، عبارت بود از خدای «کوهستان تراز اول» و خدایی که از سینه او به وجود آمد، خدای «کوهستان تراز دوم» و خدایی که از شکم او به وجود آمد، خدای «کوهستان تراز آخر» بود. خدایی که از شکم او به وجود آمد، خدای «دره ها و کوه ها» بود و خدایی که از دست چپ او به وجود آمد، خدای «سلسله جبال» بود و خدایی که از دست راست او به وجود آمد، خدای «دامنه کوهستان» بود. خدایی که از پای چپ او به وجود آمد، خدای «تپه ها» بود و خدایی که از پای راست او به وجود آمد، خدای «کوهستان خارجی» بود. (از خدای «کوهستان تراز اول» تا خدای «کوهستان خارجی» به طور اجمالی هشت خدا می باشند). شمیری را که برای گردن زدن به کار گرفته شد بعدها «دم سخت پرنده آسمانی» و یا «دم سخت پرنده جشن ها» نامیده شد.

۶- سرزمین مردگان (دوزخ)

در این هنگام ایزاناگی اراده کرد که همسرش ایزانامی را ببیند، پس به سرزمین مردگان رفت و هنگامی که همسرش برای دیدن او به کنار در بسته معبد آمد، ایزوناگی به او گفت:

«آه ای عزیزم، آه ای همرم، سرزمینی که من و تو ساختم هنوز کامل نشده است، پس به نزد من بیا!».

۱- نام آن یومی «سرزمین دورخ» است، به آن «سرزمین تاریکی» نیز می گویند.

در این هنگام ایزانامی پاسخ داد:

«چقدر تأسف آور است که توزودتر از این نیامدی، چرا که من یک وعده از غذای سرزمین مردگان را خوردم. اما با این وجود، آمدن همسر عزیز و سحر انگیزم مرا تکان داد. به همین جهت باز خواهم گشت و در آغاز با غذای سرزمین مردگان (دوزخ) در این باره صحبت خواهم کرد و از تومی خواهم که به من نگاه کنی!».

پس از آن که این سخنان را بر زبان راند، به داخل معبد رفت. اما انتظار از دیدگاه ایزوناگی بسیار طول کشید. پس به درون رفت و یکی از دو دندان بزرگی که در دو طرف شانه بزرگ او قرار داشت و موهای سر او را بر ناحیه چپ نگاه می داشت، آتش زد و با نور آن به تماشا پرداخت و در این هنگام با جسد همسرش روبرو شد که کرم ها آن را پوشانده بود و بر بالای سر او آذرخش بزرگ و بر بالای سینه او آذرخش درختان و بر بالای شکم او آذرخش سیاه و بر بالای فرج او آذرخش پاره کننده و بر دست چپ او آذرخش جوان و بردست راست آذرخش دارنده خاک و بر پای چپ او آذرخش آشوب و بر پای راست او آذرخش خشک کننده قرار دارند و چنین بود که خدایان هشت گانه آذرخش بر اثر طفیلی بودن بر او به وجود آمدند.

ایزانامی از دیدن این صحنه ترسید و فرار کرد. همسرش ایزانامی فریاد برآورد: چه ننگی! تو پرده آزمون مرا دریدی. سپس مادینه های زشت سرزمین دوزخ را به دنبال او فرستاد و ایزانامی در حین فرار جامه های سیاه خود را فرو افکند، که در همان هنگام «انگور» زاده شد و هنگامی که آن مادینه ها مشغول چیدن خوشه های انگور و خوردن آن بودند، او به فرار خود ادامه داد. اما آن ها دوباره به تعقیب او پرداختند و در این هنگام او شانه بزرگ خود را که موی سمت راست او را نگاه می داشت بیرون کشید و شکاند و خرده های آن را پرتاب کرد که گیاه خیزران از آن به وجود آمد و هنگامی که آن مادینه ها مشغول کندن خیزران و خوردن آن بودند، او به فرار خود ادامه داد. اما ایزوناگی برای پیگرد او، خدایان هشت گانه آذرخش را فرستاد و هزار و پانصد سرباز از سربازان دوزخ را همراه آن ها کرد.

در این هنگام ایزانامی شمیر بلند ده وجبی خود را از نیام بیرون کشید و در حالی که شمیر را هم چون آسیاب کوچکی گرد سر و دست های خود می چرخاند، به فرار خود ادامه داد و پیگرد ادامه یافت. هنگامی که به پایین

۱ - در قدیم معتقد بودند که هر کس یک وعده از غذای سرزمین مردگان (دوزخ) را بخورد، به طور کامل دوزخی می شود و دیگر نمی تواند به زمین بازگردد.

۲ - در گذشته این حرکت معنی سحر آمیزی داشته و می توانسته است که دشمن را از کنار اندازد.



سرازمیری مرزین سرزمین دوزخ و این جهان رسیدند. ایزوناگی ازدیخت هلوئی که در آن جا بود، سه هلو کند، پس اندکی درنگ کرد و بعد آن ها را به سوی بیگردکنندگان پرتاب کرد. همه آن ها پشت کرده، فرار کردند. در این هنگام ایزوناگی به میوه هلو گفت: «همان طور که به من کمک کردی، می خواهم به ملتی که امروزه در سرزمین وسط نیزار ها» (این زندگی می کنند، در هنگام عبور از مراحل سخت کمک کنی». پس به این میوه نام «عالیجناب خدای بزرگ میوه ها» داد.

همسرش ایزونامی عاقبت، خود به تعقیب او پرداخت. ایزوناگی چون چنین دید در پایین دره ای که مرزین سرزمین دوزخ و این جهان بود، مرز را با قرار دادن صخره ای بست. ^۱ صخره ای که کمتر از هزار شخص نمی توانستند آن را جابجا کنند. آن گاه آن دو روبروی هم ایستادند و تصمیم به جدایی گرفتند.

در این هنگام ایزونامی گفت:
- آه، ای همسر عزیزم، حال که چنین تصمیمی گرفته ای، بدان که من هر روز یک هزار نفر را ساکنان سرزمین نورا خفه خواهم کرد.

ایزوناگی در پاسخ گفت:
- آه، ای همسر عزیزم، اگر چنین کنی من نیز هر روز هزار و پانصد زایمان بر پا خواهم کرد.

به همین علت است که روزی هزار نفر به ضرورت می میرند و روزی هزار و پانصد نفر به ضرورت به دنیا می آیند و به همین علت نیز ایزونامی را «اله بزرگ سرزمین دوزخ» می نامند و برخی نیز با اشاره به تعقیب کردن او، به او «اله بزرگ تعقیب کننده در شاهراه ها» می گویند.

هم چنین صخره ای که دره مرزی بین سرزمین دوزخ و این جهان را می بندد به نام های: «خدای بزرگ در راه راندن» و «یاد خدای بزرگ بستن دروازه سرزمین دوزخ» نامیده می شود و گفته می شود که دره حدفاصل بین سرزمین دوزخ و این جهان، امروزه همان دره «یویا» است که در ولایت «ایزومو» قرار دارد.

۷- پاک شدن ایزوناگی و تولد خدایان

خدای بزرگ ایزوناگی درباره آن چه که اتفاق افتاده بود، تأمل کرد و گفت:
به سرزمینی کثیف، چندی آوار و زشت رفتم، به همین علت باید خود را پاک کنم.



۱ - در گذشته معتقد بودند که سنگ ها و صخره ها می توانند ما را از ارواح شریر محافظت نمایند.

پس به «هاکی بار» بر کناره تنگه «تاچی بانا» کوچک در ولایت «هیموکا» در «توکوشی» رفت و خود را شست.

خدایی که از عصای فروافکنده او به وجود آمد، خدای «چهار راه های کشیده شده» بود و خدایی که از کمر بند فروافکنده او به وجود آمد، خدای «راه های طولانی» بود و خدایی که از کیف فرو افکنده او به وجود آمد، خدای «مدت زمان» بود و خدایی که از پیراهن فروافکنده او به وجود آمد، خدای «سرور درد ها» بود. خدایی که از شلوار فرو افکنده او به وجود آمد، خدای «چهار راه ها» بود. خدایی که از تاج فروافکنده او به وجود آمد، خدای «سرور سیری» بود. خدایانی که از دست بند دست چپ فروافکنده او به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «عرض دریا»، خدای «شاهزاده قابل دسترسی دریا»، و خدای «دریای میانه». اما خدایانی که از دست بند دست راست فروافکنده او به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «ساحل ژرف»، خدای «قابل دسترسی ساحل»، و خدای «ساحل میانه». از خدای «چهار راه های کشیده شده»، تا خدای «ساحل میانه»، دوازده خدا وجود دارند که از کندن هر آن چه که ایزاناکگی بر تن داشت به وجود آمدند. در این هنگام ایزاناکگی فریاد بر آورد: «در بالای مجرای رودخانه، جریان کف آب تند است، اما در مجرای پایینی رودخانه سرعت آن کمتر است».

نخست به میانه مجرای رودخانه فرود آمد، و در حالی که خود را می شست دو خدای زیر به وجود آمدند که عبارت بودند از: خدای «روح واویلا» و هشت گانه، و خدای «روح واویلا بزرگ». این دو خدا از چرخ ها و کثافاتی که در سرزمین کثافات به او چسبیده بود، به وجود آمدند. خدایانی که بعد از برطرف کردن این مصایب به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «پاکسازی عالی»، و خدای «بزرگ پاکسازی»، و الهه «مادینه جشن ها» و خدایانی که از غل او در اعماق آب به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «اعماق دریا»، و عالیجناب «ستاره اعماق دریا». خدایانی که در هنگام غل او در میان دو آب به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «بین دو آب»، و والا حضرت «ستاره بین دو آب»، و خدایانی که از غل او در سطح آب به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «سطح دریا»، و والا حضرت «ستاره سطح دریا».

این خدایان به گانه دریا، به عنوان خدایان جد مشاوران «ازومی»، ستایش می شوند، چه این که این مشاوران از نسل عالیجناب «اوتوشی هی گانا ساکو»، هستند که اونیز فرزند این خدایان است. خدایان به گانه مذکور یعنی خدایان

۱ دریاوردان کهن برای دریاوردی از ستاره ها یاری می جستند. به همین جهت ستاره ها

خدای دریاوردی به شمار می رفتند.

این خدایان به گانه دریا، به عنوان خدایان جد مشاوران «ازومی» ستایش می شوند، چه این که این مشاوران از نسل عاليجناب «اوتوشی هی گانا ساکو» هستند که اونیز فرزند این خدایان است. خدایان به گانه مذکور یعنی خدایان نرینه «ستاره اعماق دریا» و «ستاره بین دو آب» و «ستاره سطح دریا» خدایان به گانه بزرگ در «سومینومیه» می باشند.

در این حال، خدایی که ازشتن چشم چپ اش به دنیا آمدند، الهه بزرگ و با مهابت، الهه آسمان درختان «اماتراسو»^۱ بود و خدایی که ازشتن چشم راست او به دنیا آمد: والاحضرت «شمارنده اقمار» بود و خدایی که ازشتن بینی او به دنیا آمد، والاحضرت «نرینه نیرومند و سریع و خشن»^۲ یا «هایاسوانو» بود.^۳ خدایان یادشده بالا، از خدای «روح واویلای هشت گانه» تا والاحضرت «هایاسوانو»، در مجموع چهارده خدای هستند که همگی از غسل ایزاناگی به وجود آمدند.

۸- فرمانروایی فرزندان به گانه ایزاناگی

در این هنگام ایزاناگی باشادی فراوان فریاد برآورد:

«فرزندانی به وجود آوردم، فرزندانی به وجود آوردم! و در پایان کار صاحب سه فرزند اشراف زاده شدم.

پس به الهه بزرگ «اماتراسو» گردنبند خود را بخشید، گردنبندی که چون آن راتکان می دادند، صدای خوشایندی می داد و به او گفت:

«توای والاحضرت برگستره آسمان بالا فرمان بران.

این کار رابه او واگذار نمود و از آن هنگام به گردنبند اولقب خدای «بالای طاقچه گنجینه» داده شد.

پس به والاحضرت «نرینه نیرومند و سریع و خشن» «هایاسوانو» گفت:

«اما توای والاحضرت، بر دریا فرمان بران.

این کار رابه او واگذار کرد.

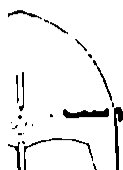
۹- اشک های والاحضرت هایاسوانو

کسانی که قرار شد براساس فرمان ایزاناگی، فرمانروایی کنند، به سرکار خود رفتند، به غیر از والاحضرت «هایاسوانو» که از فرمانروایی بر سرزمینی که به او سپرده شده بود، خودداری نمود و آغاز به گریه کرد که اشکش خشک شد و

۱ Amaterasu

۲ او خدای آتشفشان فعال است، به همین علت نام اونیز نشانگر فعالیت خشن و سریع است.

۳ Susano



خدای بزرگ «ایزاناگی» از والاحضرت «هایاسوسانو» پرسید:
 - چرا چنین گریان ایستاده ای و به فرمانروایی سرزمینی که به تو سپردم نمی روی؟
 او پاسخ داد:
 - می خواهم به سرزمین زیرین بروم، جایی که مادر فقیدم در آن جا مقیم است.
 در این هنگام خدای بزرگ «ایزاناگی» به خشم آمد و گفت:
 - دیگر حق ماندن در این سرزمین را نداری.
 پس او را تبعید کرد.
 خدای بزرگ ایزاناگی در «تاگا»، در «اومی» اقامت داشت.

الهه «اماتراسو» و والاحضرت «هایاسوسانو»

۱ - صعود والاحضرت «هایاسوسانو»

در این هنگام والاحضرت «هایاسوسانو» گفت: «من نخواهم رفت، مگر اینکه در آغاز بر الهه بزرگ «اماتراسو» سلام کنم، و هنگامی که در حال صعود به آسمان بود، کوه ها، رودخانه ها، زمین و همه سرزمین ها لرزید، و هنگامی که الهه بزرگ «اماتراسو» صدای لرزش آنها را شنید، ترسید و گفت: «برادر کوچکم با حن نیست به نزد من نمی آید، شاید که می خواهد بر سرزمین من چیره شود. پس موی سر خود را باز کرد و به روشی مردانه آراست، و بر سمت چپ و راست سر خود گل سر، ساخته شده از نی که موها را از پشت می گیرد، بست و بر مچ دست هایش تگین های «تاماء»^۱ را، که با نخ بلندی به هم متصل بودند، بست و بر پشت خود نیز جعبه ای، که هزار تیر در آن بود، قرار داد و بر بالای شکم خود جعبه ای، که پانصد تیر در آن بود، قرار داد و زه کمان او هر گاه که به من باسن چپ او می خورد، صدا می داد.

ساق های پای او تا زانو در زمین سخت فرو می رفت و خاک ها را هم چون برف های پاشیده به اطراف می پراکند، و در حالی که بر بالای زمین راست ایستاده بود (بر سر برادرش) فریادی بلند و مردانه کشید و گفت: «برای چه بالا آمدی؟» والاحضرت «هایاسوسانو» پاسخ داد: «سو» نیتی ندارم و حقیقت اینست که خدای بزرگ «ایزاناگی» از من علت گریه ام را پرسید، و من به او پاسخ دادم که مایل هستم به سرزمین مادر فقیدم بروم، ولی او (در خشم شد و) فرمان داد:

۱ - نوعی سنگ قیمتی که احتمالاً بنم است.

« حال که چنین است ، دیگر حق ماندن در این سرزمین را نداری » و مرا تبعید کرد. و به همین جهت من به بالا آمدم تا بر تو سلامی بکنم ، و به تاکید قصد و نیت درگیری با تو را ندارم ».

در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» از او پرسید :

« چگونه می توانم بدانم که نیت تو پاک است ؟ »

پس والاحضرت «هایاسوسانو» گفت :

« پس یا تا هر کدام از ما سوگند بخوریم و فرزندانی بوجود آوریم ».

۲ - سوگند خوردن بر ساحل «رودخانه آرامش آسمانی»

پس از آن که هر کدام از آن ها بر ساحل «رودخانه آرامش آسمانی» سوگند خورد، الهه بزرگ «اماتراسو» از والاحضرت «هایاسوسانو» خواست که در آغاز، شمیر بلند ده وجبی خود را به او بدهد و چون چنین کرد، آن را گرفت و شکاند و به قسمت کرد. سپس آن را در چشمه «آسمانی مانا»^۱ فرو برد و بیرون آورد، که شبمی شد که هم چون گوهر می درخشید و آن را در دهان گذاشت و به شدت جوید. سپس آن را فوت کرد و خدایانی که از بازدم او به وجود آمدند، به الهه زیر بودند: «والاحضرت شاهدخت مه» که نام دیگرش «والاحضرت شاهدخت جزیره دریای عالی» است و نیز «والاحضرت شاهدخت جزیره ایچی کی» که نام دیگرش «والاحضرت شاهدخت غیب گو» است و بالاخره «والاحضرت شاهدخت سیل».

در مقابل، والاحضرت «هایاسوسانو» از الهه بزرگ «اماتراسو» خواست که تگین های «تامای» به نخ کشیده شده را که بر سمت چپ سر خود نهاده است به او بدهد و چون به او داد، آن را گرفت و در چشمه «آسمانی مانا» فرو برد و بیرون آورد، که شبمی شد که هم چون گوهر می درخشید و آن را در دهان گذاشت و به شدت جوید. سپس آن را فوت کرد و خدایانی که از بازدم او به وجود آمدند: والاحضرت «روح پیروز مند خوشه های فراوان برنج آسمانی» بود و هم چنین از او خواست که تگین های «تامای» به نخ کشیده شده، سمت راست سر خود را به او بدهد و چون به او داد، آن را گرفت و به شدت جوید و سپس آن را فوت کرد و خدایانی که از بازدم او به وجود آمدند: والاحضرت «روح خوشه های برنج آسمانی» بود. سپس از او خواست تا تگین های «تامای» گل بر ساخته شده از نی را، که موهایش را تکه می دارد، به او بدهد و چون به او داد، آن را گرفت و به شدت جوید و سپس آن را فوت کرد و خدایانی که از بازدم او به وجود آمدند: والاحضرت

۱ - مفسران ژاپنی معنی آن را نمی دانند، شاید معنی آن آب آسمانی باشد.

بود. سپس از او خواست تا تکین های «ناماء» ی گل بر ساخته شده از نی را، که موهایش را نگه می دارد، به او بدهد و چون به او داد، آن را گرفت و به شدت جوید و سپس آن را فوت کرد و خدایی که از بازدم او به وجود آمد: «والاحضر» «شاهزاده آسمان» بود. هم چنین دستبند «تاما» را که دردست چپش بود از او خواست و چون به او داد، آن را گرفت و به شدت جوید سپس آن را فوت کرد و خدایی که از بازدم او به وجود آمد، «والاحضر» «شاهزاده بیدار» بود و بالاخره دستبند «تاما» را که دردست راستش بود از او خواست و چون به او داد، آن را گرفت و به شدت جوید سپس آن را فوت کرد و خدایی که از بازدم او به وجود آمد، «والاحضر» «کومانو» بود (در مجموع پنج خدا می باشند).

در این هنگام اله بزرگ «اماتراسو» به «والاحضر» «هایاسوسانو» گفت: «شاهزادگان الهی پنج گانه ای که به تازگی به دنیا آمدند، همگی از چیزهایی که متعلق به من بود زاده شدند. پس آنان فرزندان من هستند و اما شاهدخت های الهی به گانه ای که در آغاز به دنیا آمدند، همگی از چیزهایی که متعلق به تو بود زاده شدند، پس آنان فرزندان تو هستند، و چنین بود که درین این خدایان مرزی قرارداد.

اله ای که در آغاز به دنیا آمد یعنی «والاحضر» «شاهدخت مه» در معبد «اوکیتسو» در «موناکاتا» ستایش می شود و «والاحضر» «شاهدخت جزیره ایچی کی» در معبد «ناکاتسو» در «موناکاتا» ستایش می شود و این سه اله، اله های سه گانه بزرگی هستند که به ویژه دوک های «موناکاتا» آن ها را ستایش می کنند.

ازین فرزندان پنج گانه ای که به تازگی به دنیا آمدند، «والاحضر» «پرنده شجاع»، «فرزند والاحضر» «روح خوشه های برنج آسمانی»، «جد فرمانروایان ولایت» «ایزومو»، «جد فرمانروایان ولایت» «موساشی»، «جد فرمانروایان ولایت» «نونوکامی علیا»، «جد فرمانروایان ولایت» «نونوکامی سفلی»، «جد فرمانروایان ولایت» «ایجیمو»، «جد سروران محلی جزیره» «توشیما»، «جد فرمانروایان ولایت» «نونوتسو»، «غیره» .. می باشد.

اما «والاحضر» «شاهزاده آسمان»، «جد فرمانروایان ولایت» «نوشی کوشی»، «جد مشاوران» «اویه»، «درین قبایل» «نوکاتا»، «جد فرمانروایان ولایت» «اوبار کی»، «جد اربابان محلی» «تاناکا»، «در» «یاماتو»، «جد فرمانروایان ولایت» «یاماشیرو»، «جد فرمانروایان ولایت» «اوساگاتا»، «جد فرمانروایان ولایت» «کینه»، «جد فرمانروایان ولایت» «سوها»، «جد فرمانروایان ولایت» «اموچی»، «در» «یاماتو»، «جد حکمرانان محلی» «تاکاکی شی»، «جد زمین داران» «کامافو»، «جد حکمرانان قبیله» «ساکا کوسا» می باشد.

از همه این ها یک نتیجه گیری کنم ، آن نتیجه اینست که بنابراین من پیروز شدم .
 و پس از این که این سختی به پایان رسید و برای آن که پیروزیش جاودانه
 شود ، کشتزار های برنج الهه بزرگ ، اماتراسو ، را ویران کرد و جوی های آن را
 بست و در معبدی که همیشه برنج نو بر پیشکش آن می شد ، کتابت مبال پراکنده
 کرد و علی رغم این کارها ، الهه بزرگ ، اماتراسو ، بدون آن که او را مورد
 مواخذه قرار دهد گفت : « چیزی را که اکنون کتابت مبال به نظر می رسد چیزی
 نیست جز آن چه والا حضرت برادرم در آئینای منی ، قی کرده است ، اما شاخه های
 لرزان کشتزار برنجی که او از بین برد ، مانع رفت و آمد بود و والا حضرت برادرم که
 کرد آن چه کرد ، زمین گم شده را با زبیس می گیرد ، و با آن که اوتامی کارهای
 زشت برادرش را کار نیک جلوه داد ، با این همه او به خرابکاری بیشتر ادامه داد و
 در حالی که الهه بزرگ ، اماتراسو ، در معبد بافندگی مقدس ، مشغول بافتن
 پارچه جهت خدایان بود ، او در بالای بام معبد شکافی ایجاد کرد و آسبی آسمانی و
 ابلق را که پوست کپل آن کنده شده بود از آن سوراخ به داخل معبد فرستاد و
 همین که یکی از بافندگان این صحنه را دید ، درجا خشکش زد و مرد و دستگاه
 بافندگی از میان فرجش بگذشت .

۴ - غار آسمانی

در این حالت الهه بزرگ ، اماتراسو ، ترسید و داخل یک غار آسمانی منزوی
 شد و در این هنگام ، گستره آسمان برین ، تیره شد و هم چنین ، سرزمین وسط
 نیزار ها ، (یعنی ژاپن) تاریک شد و شبی فرارسید که بایانی نداشت و صدای
 خدایان هم چون مگس در شالیزار برنج ، از هر سو بلند شد و مصایب فراوانی به
 وجود آمد که به شمار نمی آید .

در این هنگام هشت میلیون خدا در گذر ، رودخانه آرامش آسمانی ، گرد آمدند
 و از خدای ، عیگوو ، فرزند ، خدای بلند مرتبه تولید ، خواستند تاراهی (برای
 بیرون آوردن الهه بزرگ اماتراسو) بیابد .

آنان خروس هایی را که صدایی بلند و مستمر داشتند گرد آوردند تا فریاد
 برآورند .^۱ پس گلدانی (سنگی و) آسمانی از گذر بالای ، رودخانه آرامش
 آسمانی ، و مقداری آهن از « معدن آسمانی » گرفتند و از آهنگر ، اماتسو مارا ،
 (خواستند که برایشان شمیری بسازد) و از والا حضرت ، بانوی تصلب ، خواستند
 که آینه ای بسازد و از والا حضرت ، جد تاما ، خواستند که نگین هایی از « تاما » ی به
 نخ کشیده در نخ های بلند بسازد و از « والا حضرت آسمانی کویانیه » و
 « والا حضرت فوتوداما » دعوت به عمل آوردند و از « کوه عطر آسمانی » استخوان

۱ - مراسمی باستانی که در آن از خورشید می خواهند طلوع کند .

فوتوداما، دعوت به عمل آوردند واز «کوه عطر آسمانی» استخوان شانه گوزنی کردند و اندکی از پوسته درخت گیلاس آسمانی که در این کوه قرار داشت کردند و از تمامی آن ها برای ستاره شماری یا تنجیم استفاده کردند.

از «کوه عطر آسمانی» درختی بسیار بارور که برگ های همیشگی داشت کردند و بر شاخه های بالایی آن تگین های «ناما» ی به نخ کنیده شده درنخ های بلند را آویزان کردند و بر شاخه های میانی، آینه ای بزرگ آویزان کردند و بر شاخه های پایینی بافت های گیاهی سفید و سبزی آویزان کردند.

«والاحضرت فوتوداما» این چیزها راقربانی های مقدس برشمرد و«والاحضرت کویانیه» نغمه سرداد ودرحالی که خدای «نرینه دارنده قبضه های قوی» در کنار درغار خودرا مخفی می کرد، «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه» آستین های خود را باریسمان آسمانی تهیه شده از «کوه عطر آسمانی» بت،^۱ و موهایش را با شاخه های درخت آسمانی مرتب کرد ودردست خود دسته ای از شاخه های خیزران برگرفته از «کوه عطر آسمانی» برگرفت پس بشکه ای خالی راجلوی در غار وازگونه کرد و باپاشنه های پای خود شروع به پایکوبی کرد وچون رقص فزونی یافت، پیراهن ازسینه برگند و زنار کمر را تا نزدیک فرج پایین آورد ودراین هنگام «گتره آسمان برین» پر از هیاهو و سر و صدا شد و هشت میلیون خدا شروع به خندیدن کردند.

در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» متحیر شد وذهنش مشغول شد و در غار آسمانی را شکافت واز داخل غار گفت: «فکر می کنم که به علت انزوای من گتره آسمان نیره شده و همه «سرزمین وسط نیزارها» تاریک گردیده است. راستی چرا مادینه آسمانی اوزومه» چنین می رقصد؟ چرا هشت میلیون خدا چنین دسته جمعی می خندند؟

دراین هنگام «مادینه آسمانی اوزومه» گفت:

«ای بانوی من، دراین جا الهه ای اشرف تر از تو وجود دارد و به همین سبب ما شادمانیم و می رقصیم و می خندیم».

درحالی که او این سخنان را بر زبان می راند «والاحضرت آسمانی کویانیه» و «والاحضرت فوتوداما» آینه را روی او گرفتند تا الهه بزرگ «اماتراسو» در آن بنگرد. دراین هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» متحیر شد وذهنش بیشتر و بیشتر مشغول شد، به آرامی بیرون آمد و بیرون را انگریست. دراین لحظه «خدای نرینه دارنده قبضه های قوی» که پنهان شده بود، دست او را گرفت تا او را به زور بیرون آورد.

۱ - زنان زاپنی در هنگام کار کردن برای این که آستین های بلند شان مزاحم کار آنان نشود آن را باریسمان می بندند.

در همین لحظه نیز «والاحضرت فوتوداما» ریمان مقدس را پشت سر او گسترانده و گفت: «از این جا عبور نکن!».

هنگامی که الهه بزرگ «اماتراسو» بیرون آمد، گستره آسمان برین روشن شد و به طور طبیعی «سرزمین وسط نزارها» نیز روشن شد.

هشت میلیون خدا برای مجازات «والاحضرت هایاسوسانو» به مشورت پرداختند و عاقبت او را مجبور کردند که در پای ستونی قربانی دهد و ریش خود را بتراند و ناخن های دست و پای خود را بکشد. سپس او را تبعید کردند.^۱

۵ اصل گیاهان (پنج گانه)

در این حالت والاحضرت «هایاسوسانو» از الهه «شاهدخت آذوقه» درخواست غذا کرد. الهه مذکور از دهان وینی و مقعد خود انواع غذاها را بیرون ریخت و این غذاها را که به روش های مختلف تهیه کرده بود پیشکش او کرد.

والاحضرت «هایاسوسانو» که در کنار او ایستاده بود و مراقب اوضاع بود گمان کرد که او غذاها را بعد از آلوده کردن، تقدیم کرده است. به همین دلیل «شاهدخت آذوقه» را کشت.

چیزهایی که از جسد این الهه مقتول به وجود آمد، عبارت بودند از: از سر او کرم ابریشم، از چشمان او بدر برنج، از گوش های او ذرت سفید، از بینی او بدر لوبیای فرمز، از فرج او گندم و از مقعد او لوبیا به وجود آمد.

تمامی این چیزها را والاحضرت «مادر زایمان های الهی» جمع آوری کرد و از آن ها به عنوان بدر استفاده کرد.

۶ - نبرد والاحضرت «هایاسوسانو» با ازدهای هشت سر

چنین شد که در راه تبعید، در مکانی به نام «توری کامی» بالای ساحل زبرین رودخانه «هی» در ولایت «ایزومو» فرود آمد و در آن لحظه چوب های غذاخوری^۲ شناوری بر روی آب رودخانه دید و دریافت که باید کسانی در گذر بالای رودخانه زندگی کنند، پس شروع به بالا رفتن کرد و دید پیر مرد و پیرزنی نشسته اند و می گریند و در میان آن دو دختر جوانی نیز نشسته است. از آن ها پرسید که:

«شما کیستید؟»

۱ - او را به منطقه ایرومو Izumo تبعید کردند

۲ - نام ژاپنی او «اوکه موجی Uke Mochi» است.

۳ - این چوب ها را در زبان ژاپنی «هانشی Hashi» گویند.

پیر مرد پاسخ داد:

- من فرزند خدای زمینی، خدای بزرگ روح کوهستان، هشتم و نهم، اچی نازوچی، است و نام همرم، تبه نازوچی، است و نام دخترمان، شاهدخت شانه شالیزار، است.

سپس از آنان پرسید:

- چرا گریه می کنید؟

آنان گفتند:

- ما در اصل هشت دختر داشتیم، اما، ازدهای هشت سر، ساکن در، کوشی، هر سال می آید تا یکی از آنان را بخورد و اکنون هنگام آمدن اوست، به همین خاطر ما گریانیم.

سپس پرسید:

- این ازدها که می گوید، چه شکلی دارد؟

گفتند:

- چشمان او مانند گل های سرخ کاکنج است و علی رغم آن که یک جسم دارد اما هشت سر و هشت دم دارد. بر روی بدن او خزها و قارچ ها می روید. درازای او هشت دره و هشت تپه را می پوشاند و اگر به شکم او بنگریم شاهد ترشح چرک و خون خواهیم بود.

والاحضرت «هایاسوانو»، از پیر مرد پرسید:

- آیا حاضری که دخترت را به همری من درآوری؟

پیر مرد پاسخ داد: این باعث بی افتخار است. اما من نمی دانم که تو کیستی؟

والاحضرت «هایاسوانو»، پاسخ داد:

- من برادر الهه بزرگ «اماتراسو»، هتم که هم اکنون از آسمان نازل شدم.

پس دو خدای، اچی نازوچی، و، تبه نازوچی، به او گفتند:

- اگر چنین است که تومی گویی، این برای ما باعث بی افتخار است و ما دختر خود را به تو بخشیدیم.

در این هنگام والاحضرت «هایاسوانو»، دخترک را به شانه ای بادندانه های

بسیار تبدیل کرد و او را در میان موهای خود قرار داد و به آن ها گفت:

- شرابی بازید که هشت بار تقطیر شده باشد و اطراف خود نرده ای بکشید که هشت در داشته باشد و هر کدام از درها به سوی محوطه ای باز شود که در داخل آن بشکه ای پر از شراب هشت بار تقطیر شده باشد. سپس منتظر بمانید!.



آنان چون از انجام دستورات اوفارغ شدند، آماده به انتظار نشستند و همان طور که انتظار می رفت ازدهای هشت سر عظیم الجثه ظاهر گردید و به سوی شراب رفت تا همه آن را بنوشد و هر یک از سرهای خود را در یکی از بشکه ها فروبرد.

اندکی نگذشت که مست شد و چمبره زد و خوابید. در این هنگام والاحضرت «هایاسوسانو» شمیر بلند ده وجبی خود را از نیام بر کشید و به ازدها حمله کرد و او را پاره پاره کرد به طوری که آب رودخانه «هی» از خون سرخ فام گردید و هنگامی که دم اصلی ازدها را قطع کرد، تکه ای از لبه تیز شمیرش پدید و او را شکست زده کرد به همین جهت لبه محدب شمیرش را فروبرد و گوشت را کنار زد و با تعجب در زیر آن شمیری منحنی دید با شکفتنی آن را برداشت و به الهه بزرگ «اماتراسو» پیشکش کرد. و این همان شمیری است که به آن «شمیر دروکننده علفه» می گویند.

پس والاحضرت «هایاسوسانو» در ولایت «ایزومو» به دنبال جایی برای ساختن قصر خود گشت و وقتی به منطقه «سوگا» رسید، گفت:

«در این جا احساس صفا می کنم».

و در آن جا قصری ساخت و در آن ساکن شد و به همین علت از همان زمان تاکنون بدان منطقه «سوگا» (صفا) می گویند. هنگامی که این خدای بزرگ در اولین قصر خود در «سوگا» نشسته بود، ابرهائی را دید که از بالای سر او در گذر هستند پس به شعر ایات زیر را سرود:

هشت طبقه از یخ عبور کردند
ابر ها هشت صف از زده ها را تشکیل داده اند
تا هم رمن در آن ساکن شود
آه، از این صف های هشت گانه زده ها!

در همان حال خدای «اچی نازوجی» را فرا خواند و به او گفت:

«تورا به عنوان رئیس قصر خود برگزیدم».

پس نام «رئیس قصر شالیزار» خدای باتوبس میمی «در سوگا» را بر او نهاد. خدایی که از ازدواج والاحضرت «هایاسوسانو» با «شاهدخت شانه شالیزار» به وجود آمد، خدای «یاشیما جینومی»^۱ می باشد. خدایانی که از ازدواج والاحضرت «هایاسوسانو» با دختر «خدای بزرگ روح کوهستان» که نامش

۱ - در این صفحه و صفحه بعد نام های متعدد خدایانی برده شده است که متخصصان ژاپنی معنی دقیق آن را نمی دانند. به همین علت نام ها بدون ترجمه نوشته شد.

«شاهدخت اماکن مقدسه» بود. به وجود آمدند. عبارت بودند از: «خدای بزرگ درو» و «خدای آذوقه نفیس» (دوخدا).

خدایی که از ازدواج پسر اول او «خدای یاشیما جینومی» با «شاهدخت گل های افتاده» دختر «خدای بزرگ روح کوهستان» به وجود آمد. عبارت بود از: «خدای فوهانو موجی کونو سونو».

خدایی که از ازدواج «فوهانو موجی کونو سونو» با «شاهدخت رودخانه مقدس» دختر «خدای دره ها» به وجود آمد عبارت بود از: «خدای آب های عمیق باریهانا».

خدایی که از ازدواج «خدای آب های عمیق» با «الاحضرت الهه مجمع آسمانی» به وجود آمد. عبارت بود از: «خدای اومیزونو».

خدایی که از ازدواج «اومیزونو» با «الهه فونی میمی» دختر «خدای فونوزونو» به وجود آمد. عبارت بود از «خدای آسمانی فویو کینو».

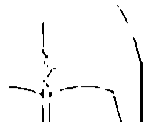
خدایی که از ازدواج «فویو کینو» با «شاهدخت جوان باشی کونی» دختر «خدای کهنسال باشی کونی» به وجود آمد. عبارت بود از: «خدای سرور ولایت بزرگ اوکونی نوشی» که این خدا نام های دیگری نیز دارد که با نام اصلی او رویهم رفته پنج نام می گردد و عبارتند از: «خدای بزرگ نام موجی» یا «خدای زشت روی نیزار» یا «خدای هشت هزار تبر» و یا «خدای دنیا».

«خدای سرور ولایت بزرگ» ، اوکونی نوشی^۱

۱ - خرگوش سفید «اینابا»

چنین بود که «اوکونی نوشی» چند برادر ناتنی داشت که از همه حق و حقوق خود به نفع او چشم پوشی کرده بودند و سبب این چشم پوشی این بود که همه این خدایان می خواستند که با «شاهدخت یاگامی» از ولایت «اینابا» ازدواج کنند و هنگامی که همه آماده سفر دسته جمعی به ولایت «اینابا» بودند. خدای «اوکونی نوشی» را به عنوان خدمتکار با خود بردند و کیسه باری بردوش او انداختند و هنگامی که به ساحل «کیتا» رسیدند. خرگوش سفیدی دیدند و خدایان به او گفتند: «باید خود را با آب دریا بشویی، سپس خود را در معرض وزش باد قرار دهی و بر قله کوه بلندی دراز بکشی».

خرگوش نصیحت آنان را به کار بست و پس بر روی قله کوه دراز کشید و در این هنگام نمک به تدریج خشک شد و پوست او که در معرض باد بود شروع به ترک خوردن کرد و در حالی که دراز کشیده بود. از شدت درد شروع به گریه کرد



و هنگامی که خدای «او کونی نوشی» بدان جا رسید و خرگوش را بدین حال دید. از او پرسید: چرا در این جا دراز کشیده ای و گریه می کنی؟ خرگوش پاسخ داد: می خواستم از جزیره «اوکی» به این جا بیایم، اما وسیله ای برای انجام چنین کاری نیافتم. در این هنگام به نهنگ های دریا نیرنگ زدم و به آن ها گفتم: کدام قبیله تعدادشان بیشتر است قبیله ما یا قبیله شما؟ بیاید که تا باهم مابقه بدهیم. شما همه افراد قبیله خود را فراخوانید تا بین این جزایر و ساحل جزیره «کیتا» صف بکشند، تا من درحالی که از روی پشت شما می جهم، تعداد شما را بشمارم و بدین گونه ما خواهیم فهمید که تعداد افراد کدام قبیله بیشتر است!

نهنگ های ساده دل بر اساس راهنمایی های من صف کشیدند و من درحالی که به شمارش مشغول بودم از روی پشت آن ها جهیدم و چون پای من به خشکی رسید به آنان گفتم: «ها! ها! من به شما خندیدم!». هنوز این جمله را به پایان نرسانده بودم که آخرین نهنگ مرا گرفت و کاملاً برهنه کرد. در این هنگام و در حالی که می گریستم، خدایان متعددی را که چندی قبل از این جا می گذشتند، مرا دیدند و به من نصیحت کردند که با آب دریا خود را بشویم و در معرض وزش باد دراز نکشیم و چون سخن آنان را شنیدم و به کار بستم، پوست همه بدنم ترک خورد.

خدای «او کونی نوشی» نیز به نصیحت خرگوش پرداخت و گفت: زود به سرچشمه برو و با آب شیرین خود را بشو، سپس غبار دانه گرده ریشه های زردی را که در آن جا می یابی، بگیر و بر زمین پاش و در آن غلت بزن و در این حالت بدنت بهبود خواهد یافت و مثل سابق خواهد شد. خرگوش این نصیحت را شنید و به کار بست و بدنش مثل سابق شد. این بود داستان خرگوش سفید «اینابا» که امروزه به او «خدای خرگوش» می گویند. سپس خرگوش به خدای «او کونی نوشی» گفت: این خدایان متعدد هیچ گاه به «شاهدخت یاگامی» دست نخواهند یافت و نوای سرورم علی رغم آن که کیسه ای پر دوش می کنی، به اودست خواهی یافت.

۲- درگیری خدایان متعدد با خدای او کونی نوشی

چنین شد که «شاهدخت یاگامی» به خدایان متعدد پاسخ داد: «از این به بعد به سخنان شما گوش نخواهم داد. با خدای «او کونی نوشی» ازدواج خواهم کرد». در این هنگام خدایان متعدد خشمگین شدند و برقتل او هم پیمان شدند و هنگامی که به دامنه کوه دره تیما، در ولایت «هاهاکی» رسیدند، به او گفتند: «در این کوه گراز وحشی سرخ رنگی زندگی می کند. بیاید همگی اورا به سمت پای

دنبال کنیم. اما تودراین جا منتظرش باش واورابگیر! اگر ازدست توفرار کرد
تورا خواهیم کشت.»

پس سنگ بزرگی که شبیه گراز وحشی بود آوردند وآن را ازبالای کوه رها
کردند تا به سوی پایین بفلند. هنگامی که سنگ به او رسید، آن را گرفت ودرائر
سوختگی مرد.

والاحضرت مادرش براوگریست وبه آسمان بالارفت تا دست به دامان
والاحضرت، الهه زایمان های الهی، شود واونیز، شاهدخت صدف، و
شاهدخت صدف بته، رابه منظور زنده کردن اوفرستاد. الهه اولی پودر صدف
هایی را که قبلا تراشیده بود گرد آورد و الهه دومی پودر مذکور را گرفت و در
عصاره نرم تن صدف بته ای ذوب کرد، پس جد اورا باآن پی اندود ودراین
هنگام خدای، اوکونی نوشی، زنده شده وبه صورت جوان بیار زیبایی در آمده
و مشغول کشت وگزار شد.

۳- بازدید ازجهان های زیرین

هنگامی که خدایان متعدد اورادیدند، بانیرنگ بار دیگر اورا به کوهستان
کشاندند و درخت بزرگی بریدند ویربالای آن سوراخی تعبیه کردند واورابه درون
سوراخ فرستادند وچون اوبه درون سوراخ رفت، سوراخ را بستند ویاضربه ای که بر
درخت وارد کردند اورا کشتند.

باردیگر والاحضرت مادرش باچشمائی گریان به دنبال او گشت تا عاقبت اورا
یافت، و درخت را خرد کرد و جدی جان پرش را بیرون آورد تا دوباره به او
جان بدهد. پس به پرش گفت: «اگر این جا بمانی، عاقبت به دست این
خدایان متعدد کشته خواهی شد». آن گاه اورا به نزد خدای، شاهزاده اویا، به
ولایت، کی، فراری داد. خدایان متعدد، درحال، به جستجوی او پرداختند و
تیرهای خود را در کمان های خود گذاشتند، اما خدای، شاهزاده اویا، باعبور
دادن او ازین شاخه های درخت به او کمک کرد تا فرار کند.

دراین هنگام، والاحضرت مادرش، به اونصیحت کرد وگفت: «به سرزمین
زیرین، یعنی جایی که والاحضرت، نرینه نیرومند سوانو، اقامت میکند برو، که
این خدای بزرگ به تونصیحت خوبی خواهد کرد».

خدای، اوکونی نوشی، نصیحت مادر را شنید وبه نزد والاحضرت، سوانو،
رفت. چون بدان جا رسید، دختر او، شاهدخت جلوداره، بیرون آمد تا اورا ببیند. و
نگاه های آن دو به یکدیگر افتاد و باهم ازدواج کردند وچون بازگشت به پدرش
گفت: «خدایی فوق العاده به نزد ما آمده است». دراین هنگام پدرش خدای
بزرگ، سوانو، بیرون آمد تا او را ببیند وچون اورادید گفت: این خدا، خدای

زشت روی نیزار^۱ است. سپس او را فراخواند و در اتاق مارها جای داد. در این هنگام همر جدید او والا حضرت شاهدخت جلوداره یک شال سحر آمیز که بر علیه مارها کاربرد داشت به اوداد و گفت: «اگر مارها خواستند تورانش بزنند، این شال را سه بار تکان بده و مارها را با آن بیرون کن.»

والا حضرت «او کونی نوشی» نصیحت او را شنید و مارها را آرام کرد و پس از آن با آرامش خوابید و روز بعد سالم از آن جایرون آمد.

در شب دوم، در اتاق زنبورها و هزار پاها جای داده شد و این بار نیز همرش شالی که بر علیه زنبورها و هزار پاها کاربرد داشت به اوداد و هم چون دفعه پیشین او را نصیحت کرد. به همین خاطر او توانست بدون آن که آسیبی به او برسد بار دیگر از آن اتاق سالم بیرون بیاید.

سپس پدر زشت «تیری پردار» در کشتزار وسیعی پرتاب کرد و از او خواست تا آن تیر را بیاید. اما وقتی که او به درون کشتزار رفت، پدر زشت از همه سو کشتزار را به آتش کشید. هنگامی که آتش از همه جا زبانه می کشید او باشگفتی به اطراف تگریست تا شاید راهی برای بیرون رفتن از میان آتش بیابد. در این هنگام موشی به نزدش آمد و گفت: «داخل زمین خالی خالی است! و بیرون آن تنگ تنگ است!»

وقتی موش این را گفت، والا حضرت «او کونی نوشی» در همان مکان مشغول کندن زمین شد و ناگهان درون حفره ای افتاد^۲ و در داخل آن پنهان شد تا آتش از بالای سر او گذشت و موش در حالی که «تیری پردار» در بین دندان هایش گرفته بود بیرون آمد و آن را به او داد. بچه های این موش تمامی پره های این پیکان را خورده بودند.

«شاهدخت جلوداره» با چشمی گریان و در حالی که لوازم آداب و رسوم دفن مردگان را با خود می آورد به سوی کشتزار آمد. پدرش «خدای بزرگ و نیرومند سوسانوه» نیز بیرون آمد، در حالی که مطمئن بود او مرده است. در وسط کشتزار ایستاد، و هنگامی که والا حضرت «او کونی نوشی» تیر را به اوداد، به ناچار او را به خانه و به داخل اتاقی که ستون های فراوان داشت برد و از او خواست که شش های سر او را بجوید.

چون والا حضرت «او کونی نوشی» به سر او تگریست، تعدادی هزار پا را دید. در این هنگام همر او میوه گیاه «فانانت» و کمی خاک سرخ برگرفت و به شوهر خود داد و او شروع به جویدن میوه ها و تف کردن آن ها بر خاک کرد. در این



۱ - نام دیگر «والا حضرت او کونی نوشی» است.

۲ - اعتقاد بر این است که این گودال قبری کهن بوده است.

حالت خدای بزرگ «سوسانو» را گمان بر این شد که او هزار پاهای جود و تنف می کند، پس از او خوشی آمد و به تدریج خوابش برد.

چون چنین شد والا حضرت «اوکونی نوشی» از جای برخاست و هر رشته موی بافته شده او را به ستونی از ستون های اتاق بست و در اتاق را با سنگ بزرگی، که کمتر از پانصد تن نمی توانستند آن را تکان بدهند، بست و درحالی که همسرش «شاهدخت جلودار» را بر پشت خود نشانده بود فرار کرد و «شمیر بزرگ» و «برنده»، و کمان و تیرهای مخصوص خدای بزرگ «سوسانو» و دستگاه موسیقی آسمانی مخصوص دریافت وحی را که «کوتو» نام داشت با خود برد.

ولی در هنگام فرار، آلت موسیقی آسمانی به درختی گرفت و صدای آن زمین را پر کرد. سرو صدای آن خدای بزرگ «سوسانو» را بیدار کرد و او باناراحنی عمارت را خراب کرد و درحالی که رشته موهای بافته شده خود را از ستون ها باز می کرد، آن دو به دور دست ها فرار می کردند، او نیز تا مرز واقع در بین سرزمین دوزخ و جهان زیرین به تعقیب آن ها پرداخت و چون به آن ها رسید از دور به آن ها تگزیست و رو به سوی والا حضرت «اوکونی نوشی» کرد و فریاد زد: «باین شمیر بزرگ برنده و باین کمان ها و تیرهای تیزی که در اختیار داری، برادران ناتنی خود را دنبال کن و در عمق پرتگاه ها آن ها را شکست بده و به سوی پست ترین جای رودخانه آنان را بیرون کن، و نوای همسرش، ای دخترم «شاهدخت جلودار»، بر دامنه کوهستان «اوکانو» سکونت اختیار کن و بر بالای صخره ای عمیق، قصری با ستون های بزرگ باز که کف آن آسمان را لمس کند، آه از تو، ای دخترک سرکش».

هنگامی که والا حضرت «اوکونی نوشی» با شمیر بزرگ و کمان های بزرگ خود به تعقیب این خدایان متعدد پرداخت، آنان را در هر پرتگاهی فراری داد و به سوی پست ترین جای رودخانه بیرون شان کرد و پس از آن به ساختن سرزمین ها پرداخت.

در این حالت «شاهدخت باگامی» بر اساس وعده قدیمی خود به همسری او درآمد و او «شاهدخت باگامی» را همراه خود به خانه برد. اما از خشم همسرش «شاهدخت جلودار» ترسید و به سرزمین «اینا با» برگشت و کودک خود را درون درختی قرار داد. به همین سبب کودک او «خدای درون درخت» نامیده شد، که او را «خدای چاه» نیز می نامند.

۴ - خواستگاری از «شاهدخت نونا کاوا».

خدای «هشت هزار تیر» (اوکونی نوشی) به ولایت «کوشی» رفت تا با «شاهدخت نونا کاوا» ازدواج کند و چون به نزد او رسید، قصیده ای سرود:

والاحضرت خدای هشت هزار تیر
یافتن همسری برایش سخت و دشوار بود
در همه جای این سرزمین

و هنگامی که شنید
در ولایت • کوشی •
بسیار بسیار دور
دختری دانا
دختری زیبا وجود دارد .
غالباً به آن جا می رفت .
تا قبل از ازدواج با او معاشقه و مغالزه نماید .
بدون آن که کمر بند شمشیر خود را باز کند
بدون آن که کلاه دایره ای شکل خود را از سر بردارد .
بر در اتاق دختر بالغ و نورسیده می ایستد
و هم چنان ایستاده می ماند و آن راتکان می دهد و آن راتکان می دهد
در این هنگام ، در کوهستان سرسبز ، پرنده افسانه ای شب آواز می خواند
و در باغچه دراج وحشی آواز می خواند و خروس نیز می خواند .
آه! که این پرندگان مرا آزار می دهند! می خواهم که آواز آنان را خاموش کنم!
(این وقایع است که شاعران محلی آن را بازگو کرده اند)
در این هنگام « شاهدخت نونا کاوا » بدون آن که در را باز کند ، از داخل خانه
این قصیده را سرود :
ای والاحضرت « هشت هزار تیر » (او کونی نوشی)
من زنی هستم همچون سبزه نرم
و قلبم پرنده دریایی است .
امروز تو پرنده من هستی
و در آینده من پرنده تو خواهم بود .
نمیر! که زندگی طولانی از آن نیست .
(این وقایع است که شاعران محلی آن را بازگو کرده اند)
هنگامی که خورشید بر بالای کوهستان سرسبز پنهان می شود
و شب سیاه فرود می آید
بیا ، و همچون خورشید سپیده دم کریمانه لبخند بزن
و بگذار انگشتانت بر بالای ساق ها درنگ کند
ساق های سپید رنگ

و باستان های تازه دمیده که همچون برف نرم می باشند بازی کن .
 و از دوبازوی زیبا بالشی باز
 و برای مدتی طولانی دراز بکشی و به چیزی اهمیت نده
 نه باید که بسیار عذاب بکشی .
 ای والا حضرت ، خدای هشت هزار تیر ، (او کونی نوشی) .
 (این حوادث ، همین گونه بازگو شده است) .
 بدین گونه آنان شب را به دور از یکدیگر به سر بردند ، اما در شب بعد ازدواج
 کردند .

۵ - حادثه « شاهدخت جلو دار »

اما همسر والا حضرت ، او کونی نوشی ، یعنی والا حضرت « شاهدخت جلو دار » ،
 نسبت به همسر جدید او بسیار رشک می برد . همسرش خدای « او کونی نوشی » از
 این کار او آندوهگین شد و تصمیم گرفت که از « ایزومو » به « یاماتو » برود . در
 هنگام رفتن درحالی که یک دست خود را بر زین اسب و یک پای خود را در رکاب
 گذاشته بود ، این قصیده را سرود:

هنگامی که همچون پرنده دریایی به سینه خود می تگرم
 که کاملاً لباس تیره اندوه پوشیده است .
 حتی واگر بر خیزم و بایستم ، این شایسته من نیست .
 من این لباس ها را در ساحل پر خواهم کند .
 همان طور که امواج ، ساحل را بر می کنند

هنگامی که همچون پرنده دریایی به سینه خود می تگرم
 که کاملاً لباس پرنده آبی رنگ را پوشیده است .
 حتی واگر بر خیزم و بایستم ، این شایسته من نیست .
 من این لباس ها را در ساحل پر خواهم کند .
 همان طور که امواج ، ساحل را بر می کنند

هنگامی که همچون پرنده دریایی ، به سینه خود می تگرم .
 که کاملاً لباسی به رنگ عصاره گیاه « فوه » پوشیده است .
 گباهی که از کشتزار های کوهستانی چیده شده است .
 حتی اگر بر خیزم و بایستم ، این شایسته من نیست .

ای همر گرامیم ،
اگر همراهی من همچون همراهی گله ای از پرندگان باشد .
واگر دیگران بتوانند که مرابه خود جذب کنند ، همان طور که پرندگان یکدیگر
را جذب می کنند .

آیا تو مطمئن هستی که گریه نخواهی کرد
و همچون گیاهان دشت های سرسبز کوهستان سرخم نخواهی کرد .
تو همچون شبیم صبحگاهی خواهی گریست .
ای همرم که شبیه سبزه های تازه هستی .
(این وقایع به همین گونه بازگو شده است) .
در این هنگام شاهدخت جامی بزرگ بر گرفت و به او نزدیک شد و آن را به او
پیشکش کرد و چنین سرود :

ای خدای « هنت هزار تبر » (او کونی نوشی)
سرورم ، وای « سرور ولایت بزرگ » ، او کونی نوشی ،
چون تو مرده هستی ، که به راحتی می توانی
در هر جزیره ای که از آن می گذری
بدون آن که فراموش کنی ، که از چه ساحلی می گذری
همری شبیه سبزه های تازه ییایی .
و اما من زن هستم
و نمی توانم مردی غیر از تو بگیرم
نمی توانم غیر از تو بگیرم

در زیر بارچه های زربفت نرم
و در زیر روانداز های گرم
و در زیر خش خش ملافه های سفید ،
سینه های نورسیده ام که شبیه برف های نرم است
وساق های سفیدم
تسلیم نوازش های تومی گردد .
بگذار که انگشتانت بر نعیمی آن ها بگذرد
واز بازوهای زیبایم بتری باز
و برای مدتی طولانی دراز بکشی و به چیزی اهمیت نده
و بهترین شراب ها را بنوش .

بعد از آن که این ایات را سرود جام های خود را باهم مبادله کردند و هر کدام
دست در گردن دیگری نهادند و تا امروز بر همین حالت در معبد باقی ماندند .

این نوع از اشعار «نوادرخدایان» نامیده می شود.

۶- فرزندان خدای «سرور ولایت بزرگ» «اوکونی نوشی»
فرزندانی که از ازدواج خدای «اوکونی نوشی» با والاحضرت «شاهدخت مه»
(که در معبد دریای علوی در «موناکاتا» ستایش می شود) به دنیا آمدند. عبارت
بودند از: خدای «شاهزاده بزرگ و زیبای شخم زننده» و خواهرش «والاحضرت
شاهدخت بزرگ» که نام دیگرش «والاحضرت شاهدخت روشنگر پایین» است.
خدای «شاهزاده بزرگ و زیبای شخم زننده» امروزه «خدای بزرگ کامو»
نامیده می شود.

فرزندی که از ازدواج خدای «اوکونی نوشی» با «شاهدخت پیکان وزره
الهی» به دنیا آمد: خدای «سرور واسطه وحی» است که نام دیگرش خدای
«سرور واسطه وحی» هتتمین درجه شکوفایی است.

فرزندی که از ازدواج اوبا الهه «توری میمی» دختر خدای «مالک جزایر» به
دنیا آمد. خدای «پرنده دریایی خشمگین» است.

فرزندی که از ازدواج خدای «پرنده دریایی خشمگین» با الهه «هینا
تیرنوکاتایی» جی او ایکو چینی» به دنیا آمد خدای «دارنده ولایات ثروتمند
متعدد» است.

فرزندی که از ازدواج خدای «دارنده ولایات ثروتمند متعدد» با الهه «اشینا
داکا» که نام دیگرش «شاهدخت یامگاهیه» است به دنیا آمد خدای «تخمیر
سریع ناکی ساها باجینمی» است.

فرزندی که از ازدواج خدای «تخمیر سریع» با «شاهدخت نفس
خوشبختی» دختر خدای «می فروش آسمانی» به دنیا آمد، خدای «شاهزاده
می فروش» است.

فرزندی که از ازدواج خدای «شاهزاده می فروش» با الهه «شاهدخت
هیناراشی» دختر «خدای آب ها» به دنیا آمد، خدای «تاهی ریکی شیما رومی»
است.

فرزندی که از ازدواج خدای «تاهی ریکی شیما رومی» با الهه «شاهدخت
تامای خوشبخت» دختر «خدای هی هیراگی نوسونو هانامازومی» به دنیا آمد،
«خدای میرونامی» است.

فرزندی که از ازدواج «خدای میرونامی» با الهه «آونوما، اونوما اوشی» دختر
خدای «سرور شیکی یاما» به دنیا آمد خدای «نونو اوشی» بود.

فرزندی که از ازدواج خدای «نونو اوشی» با الهه «واکاتسوکشی میه» به دنیا
آمد، «امینو هیبارا، اوشینا دومی» بود.

فرزندی که از ازدواج «امینو هیبارا اوشینا دومی» با الهه «توت سوماجینه» دختر خدای «ذرات آب آسمانی» به دنیا آمد، خدای «توت سویا ماسا کیتاراشی» بود.

از خدای «یاشیما جینومی» تا خدای «توت سویا ماسا کیتاراشی» را «خدایان هفده نسل» می نامند.

۷- خدای «شاهزاده کوتوله»^۱

هنگامی که خدای «اوکونی نوشی» در قلعه «میهو» در «ایزومو» بود، خدایی ناشناس سوار یرقایی آسمانی که از جوی شناور ساخته شده بود از راه رسید. پیراهن او از بال های پروانه بود و هنگامی که خدای «اوکونی نوشی» از نام او پرسید، او پاسخی نداد. اما قورباغه ای از آن میان گفت: مطمئنم که «شاهزاده خرد شده» او را می شناسد.

هنگامی که خدای مذکور را فراخواندند و در این باره از او پرسیدند، پاسخ داد: او خدای «شاهزاده کوتوله» فرزند الهه «زایمان های الهی» است. آنان برای اطمینان از این مسئله به سراغ الهه «زایمان های الهی» رفتند و از او در این باره پرسیدند. او پاسخ داد: بله او فرزند منت و از میان همه فرزندانم تنها او بود که به صورت مایعی ازین انگشتانم روان شد و به دنیا آمد و از تو خدای «اوکونی نوشی» می خواهم که او برای تو برادری باشد و این سرزمین را گرامی دارد.

از آن هنگام، دو خدای «اوکونی نوشی» و «شاهزاده کوتوله» با هم به گرامیداشت این سرزمین همت گماشتند. سپس خدای «شاهزاده کوتوله» از دریاها عبور کرده و به «سرزمین جاویدان» رفت.

«شاهزاده خرد شده» که توانست خدای «شاهزاده کوتوله» را بشناسد، امروزه به نام «مترسک کنزارهای کوهستانی» نامیده می شود و هر چند که این خدائی تواند راه برود اما تمامی وقایع جهان را می داند.^۲

در این هنگام خدای «اوکونی نوشی» با ندوه گفت: چگونه می توانم این سرزمین را به تنهایی بازم؟ با کمک کدامین خدای می توانم این سرزمین را بازم؟

۱- نام ژاپنی آن «سوکوناییکو Suku na hiko» است.



۲- به همین علت دهقانان ساده لوح در گذشته معتقد بودند که مترسک ها همه چیز را

می دانند.

در همین لحظه خدایی از راه رسید، که دریاها را روشن می کرد، و گفت: اگر همیشه مرا ستایش کنی، به همراهی تو این سرزمین را خواهم ساخت و گرنه ساختن این سرزمین کار دشواری خواهد بود.

در این هنگام خدای «اوکونی نوشی» گفت: حال که چنین است بگو چگونه می توانم تو را ستایش کنم!

خدای مذکور پاسخ داد:

«قله کوهستان شرقی را، که در بین کوهستان های سرسبز همچون نرده هایی اطراف «یاماتو» را احاطه کرده است، نذر من کن.

این خدا اکنون در کوهستان «میمورو»^۱ اقامت دارد.

۸- فرزندان خدای «بزرگ درو»

فرزندانی که از ازدواج خدای «بزرگ درو» و شاهدخت «اینو» دختر خدای «تولید الهی» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: خدای «نفس بزرگ ولایت»، خدای «کوری»، خدای «سوهوری»، خدای «شیراهی»، و خدای «تقویم» (پنج خدا).

اما فرزندانی که از ازدواج او با شاهدخت «کایو» به دنیا آمدند عبارت بودند از: خدای «اوکاگایا ماتو اومی» و خدای مقدس درو «(دو خدا)».

اما فرزندانی که از ازدواج او با شاهدخت «امیشی کارومیزو» به دنیا آمدند عبارت بودند از: خدای «شاهراده دریای بالا» و الهه «شاهدخت دریای بالا» که نام دیگرش «الهه بزرگ تنور» است. او خدای تمامی تنورهاست و همه مردم او را ستایش می کنند. خدای بزرگ کوهستان کویی، که نام دیگرش «خدای بزرگ و سرور قله کوهستان» است و در کوهستان «هیه» در ولایت «شی کاتسو اومی» و همچنین در «ماتسو» در «کازونو» اقامت دارد. او یکتایی لرزان دارد، «خدای خورشید روشنگر معبد»، «خدای اسوها»، «خدای هاهیکی»، «خدای کاگا یاماتو اومی»، «خدای هاباماتو»، «خدای خورشید بالا و روشنگر معبد»، «خدای بزرگ زمین» که نام دیگرش «خدای ملاری زمین» (نه خدا).

خدایان فوق الذکر همگی فرزندان «خدای بزرگ درو» هستند که از «خدای بزرگ نفس اقلیم» تا «خدای بزرگ زمین» می باشند و تعداد کلی آن ها شانزده خدا می باشد.

۱- این کوهستان امروزه به نام کوه میوا نامیده می شود. و این یعنی علت تأسیس معبد «اومیوا» را در این کوهستان توضیح می دهد.

فرزندانی که از ازدواج «خداى هایاماتو» بالهه «شاهدخت آذوقه» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «خداى کوه جوان کویی» و «خداى جوان درو» و خواهرشان الهه «نشا کار» و «خداى آبیاری» و «خداى خورشید مرتفع تابستان» که نام دیگرش «خداى مادینه تابستان» است، «خداى خزان» و «خداى ساقه های درو» و «خداى انبار جدید ساخته شده از ساقه ها» بودند.

تعداد خدایان فوق الذکر از «خداى کوه جوان کویی» تا «خداى انبار جدید ساخته شده از ساقه ها» روپهم رفته هشت خدا می باشند.

آرامش «سرزمین وسط نیزارها»

۱- خداى «روح آسمانى خوشه های برنج»

الهه بزرگ «اماتراسو» فرمان داد که: «سرزمین خوشه های بسیار پر بار برنج در طی دوهزار و پانصد خزان که در بین نیزارها، واقع است باید تحت فرمان پسر والاحضرت «روح آسمانى پیروزمند و خشن خوشه های فراوان برنج» باشد.

بعد از سپردن این کار به او، او را از آسمان به پایین فرستاد. در این حال، هنگامی که والاحضرت «روح آسمانى پیروزمند و خشن خوشه های فراوان برنج» بر روی پل شناور آسمان ایستاده بود، باخود گفت: از سرزمین «خوشه های بسیار پر بار برنج» سرو صداهایی می شنوم.

پس به آسمان بازگشت والهه بزرگ «اماتراسو» را بدان موضوع آگاه کرد.

در این هنگام خداى «بلند مرتبه تولید»^۱ «هشت میلیون خداى رابرحب فرمان الهه بزرگ «اماتراسو» درمجرای «رودخانه آرامش آسمانى» گرد آورد و از «خداى پیشگو» خواست که درباره این مشکل اندیشه کند و گفت:

«این سرزمین، یعنی «سرزمین وسط نیزارها» سرزمینی است که باید فرمان روایی آن به فرزندان الهه بزرگ «اماتراسو» برسد. اما به نظر می رسد که در این سرزمین تعدادی از خدایان بومی بسیار خشن وجود دارند. به نظر شما چه خدایی رامی توان برای آرام کردن آن فرستاد؟

در این هنگام «خداى پیشگو» باهشت میلیون خدا مشورت کرد و همگی گفتند:

«خداى روح آسمانى خوشه های برنج» را بفرست.

او چنین کرد ولی این خدا به مدح خداى «اوکونی نوشی» پرداخت و مدت سه سال در کنار او بود، بدون آن که بازگردد و گزارشی از ماموریت خود بدهد.

۱- این خدا شوهر الهه بزرگ اماتراسو است.

۲- «شاهزاده جوان آسمانی»

بار دیگر خدای «بلند مرتبه تولید» و الهه بزرگ «اماتراسو» از خدایان متعدد رسیدند:

«باتوجه به این که مدتی طولانی از فرستادن» خدای آسمانی روح خوشه های برنج» به «سرزمین وسط نیزارها» می گذرد، او هنوز از ماموریت خود بازنگشته است تا گزارش دهد و اکنون شما کدامین خدای رانایسته فرستادن می بینید؟
در این هنگام «خدای پیشگو» پاسخ آنان را داده و گفت:

«چه با شایسته است که «شاهزاده جوان آسمانی» فرزند خدای «نفس آسمانی» ولایت» را بفرستید».

به همین جهت خدای مذکور را فرستادند و کمائی آسمانی و پیکانی با پرهای کلفت آسمانی به اودادند.

چنین شد که «شاهزاده جوان آسمانی» به این سرزمین فرود آمد و به سرعت با «شاهدخت روشنگر پایین» دختر خدای «اوکونی نوشی» ازدواج کرد و چون امید داشت که این سرزمین را از آن خود کند، بدون آن که گزارشی از ماموریت خود بدهد هشت سال در آن جا ماند.

خدای «بلند مرتبه تولید» و الهه بزرگ «اماتراسو» بار دیگر و مجدداً از خدایان متعدد رسیدند: چون «شاهزاده جوان آسمانی» مدت درازی است بازنگشته تا گزارشی از ماموریت خود بدهد، پس کدامین خدای رامی توانیم بفرستیم تا سبب اقامت طولانی «شاهزاده جوان آسمانی» را بفهمد؟
پس خدایان متعدد و خدای «پیشگو» جواب دادند: دراج را بفرستید که نام دیگرش «مادینه آوازه خوان» است. پس دو خدای بزرگ فوق الذکر به دراج فرمان دادند:

«باید به آن جا بروی و از «شاهزاده جوان آسمانی» بپرسی که ما ماموریت آرام کردن خدایان خشن «سرزمین وسط نیزارها» را به تو سپرده بودیم و اکنون هشت سال از رفتن تو می گذرد، چرا باز نمی گردی تا گزارشی از این ماموریت به ما بدهی؟

چنین شد که «مادینه آوازه خوان» از آسمان فرود آمد و بر بالای درخت زینون تلخ انبوهی، نزدیک در خانه «شاهزاده جوان آسمانی» فرود آمد و گفته های خدایان آسمانی را به تفصیل برای او بازگو کرد.

چون «پیشگوی آسمانی» سخن این برنده را شنید، به «شاهزاده جوان آسمانی» گفت:

«آواز این پرنده بیار نحس است و تو باید با پر تاپ نیری اورا بکشی».

«شاهزاده جوان آسمانی» این نصیحت را پذیرفت و دراج را باتیر «دارند» برهای کلفت آسمانی «و کمائی ساخته شده از جوب درخت آسمانی» به قتل رساند. این تیر و کمان راخدایان به اوداده بودند.

تیر چون سینه دراج را شکافت، از میان آن گذشت و پرواز کرد تا جلوی پاهای الهه بزرگ «اماتراسو» و خدای «بلند مرتبه تولید»^۱ که در ساحل «رودخانه آرامش آسمانی» بودند، بر زمین افتاد.

خدای «بلند مرتبه تولید» تیر را برداشت و دید که برهای آن آغشته به خون است، دانست که این تیر همان تیری است که به «شاهزاده جوان آسمانی» داده شده بود. پس آن را به خدایان متعدد نشان داد و به آن ها گفت:

«اگر «شاهزاده جوان آسمانی» در مأموریت محوله خود خیانت نکرده باشد و این تیر اوبه سوی خدایان شریک پرتاب شده باشد که اکنون بدینجا رسیده است. پس به اوضری نخواهد رسید. اما اگر روح او گمراه شده باشد، پس وای بر او باد، از این تیر، پس تیر را در دست گرفت و آن را از سوراخی که در آسمان ایجاد کرده بود به پایین فرستاد و تیر به سینه «شاهزاده جوان آسمانی» که بر تخت بامدادی خفته بود اصابت کرد و او را کشت.

چنین شد که دراج نیز از مأموریت خود بازگشت و امروزه ضرب المثلی هست که می گویند: «مأموریت بدون بازگشت دراج»، که وقایع فوق سرچشمه این ضرب المثل است.

بادها صدای ناله «شاهدخت روشنگر پایین» «همسر «شاهزاده جوان آسمانی» را با خود بردند و به آسمان رساندند، و خدای «نفس آسمانی ولایت» پدر «شاهزاده جوان آسمانی» آنرا شنید، هم چنین همسر و فرزندان او که در آسمان بودند نیز آنرا شنیدند، و در این هنگام همگی فرود آمدند و شروع به گریه و زاری کردند و در آن جا قربانگاهی ساختند و مرغابی را منول توزیع غذای خیرات و لک لک راجارو کش و کبک را آشپز و پرستو را تمیزکننده برنج و دراج را نوحه خوان کردند و پس از آن که نقش هر کس را به اودادند، به مدت هشت شبانه روز رقصیدند.

در این هنگام، خدای بزرگ «شاهزاده درو»^۲ از راه رسید تا بر جد بی جان «شاهزاده جوان آسمانی» درود بفرستد. اما پدر و همسر «شاهزاده جوان

۱ - یکی دیگر از نام های او «خدای درخت بلند» است و یکی از عقاید ملل بدوی این بود که خدایان در درختان بلند و تنومند اقامت می گزینند.

۲ - این خدا، خدای آذر خشن است.



آسمانی، که از آسمان فرود آمده بودند، چون او را دیدند باهم گفتند: «پسرم نمرده است! شوهرم نمرده است!»

پس شروع به گریه وزاری کردند و بردست و پای خدای بزرگ، شاهزاده درو، افتادند و اشک شان سرازیر شد و علت اشتباه آنان، شباهت فراوان این دو خدا به یکدیگر بود که باعث شد آن ها به اشتباه یفتند.

پس خدای بزرگ، شاهزاده درو، بیار خشمگین شد و گفت:

«من به این مراسم ختم آمده ام، زیرا که او دوست من بود، شمارا چه می شود که مرا با مرده ای زنده وزشت به اشتباه می گیرید!»

پس شمیر بلند ده وجبی خود را از نیام کنید و قرباتگاه را به دونیم کرد و باباهای خود به آن لگدی زد و قرباتگاه به صورت کوهی درآمد که این کوه در سرچشمه رودخانه «ایمی» در ولایت «مینو» واقع شده است.

نام شمیری که به کاربرد «برگ بزرگ درو گر» است که نام دیگرش «شمیر مقدس در استراحت» است.

هنگامی که خدای بزرگ، شاهزاده درو، باخشم آن ها را ترک کرد و بالا رفت. خواهر او والا حضرت، شاهدخت بزرگ و زیبای شخم زنده، خواست او را به دیگران شناساند، پس چنین سرود:

گردنبندهای ساخته شده از تگین های به نخ کشیده «تام»

که دختران بافنده جوان آسمانی به گردن انداخته اند

آه از این تگین های زیبای به نخ کشیده «تام»

و توهمانند آن ها

دو دره عمیق را به یکباره روشن می کنی

ای خدای بزرگ، شاهزاده درو،

(این آواز سرودی روستایی و محلی است)

۳- خدای «نرینه»، آذرخش سهمگین،

اله بزرگ «اماتراسو» پرسید: پس شایسته است چه خدایی را بفرستیم!

در این هنگام، خدای پیشگو، و خدایان متعدد پاسخ اورادادند که:

«برتوست که خدای «پرنده دم سخت» را که در غاری آسمانی نزدیک

سرچشمه «رودخانه آرامش آسمانی» زندگی می کند بفرستی و یا اینکه پسر او

خدای «نرینه آذرخش سهمگین» را گیل داری، و بدان که خدای «پرنده دم

سخت» بابتن آب «رودخانه آرامش آسمانی» راه رابته است. به همین جهت

خدایان دیگر نمی توانند به آن جا بروند. بدین جهت خدای «گوزن آسمانی» را

بفرست تا اراده خدایان را ابلاغ کند.

براین اساس خدای «گوزن آسمانی» رابه نزد خدای «پرنده دم سخت» فرستاد و او پاسخ داد:

«این برای من مایه بی افتخار است و دوست دارم که بتوانم خدمتی انجام دهم ولی برای انجام این کار فرزندم خدای «نرینه» آذرخش سهمگین» رامی فرستم» پس او را به آن هامعرفی کرد و آنان نیز او را به همراهی خدای «قایق پرنده آسمانی» گیل کردند.^۱

۴- اطاعت و تسلیم خدای «سرور واسطه وحی» هفتمین درجه شکوفایی^۲ دو خدای «نرینه آذرخش سهمگین» و «قایق پرنده آسمانی» در کنار ساحل «ابنساء» در ولایت «ایزومو» فرود آمدند و شمیر بلند ده وجبی خود را از نیام بیرون کشید و آن را به صورت وارونه درامواج فرو بردند و در جلوی آن نشستند و شروع به بازخواست خدای «اوکونی نوشی» نمودند و گفتند:

«الهی بزرگ» «اماتراسو» و خدای «بلند مرتبه تولید» ما را فرستادند تا از تو بازخواست کنیم و به ما سپردند که به تو بگوییم «سرزمین وسط نیزارها» که در زیر فرمان توست، شایسته و بایسته است که زیر فرمان فرزندان آن دو باشد. حال تو در این باره چه می گویی؟

او پاسخ داد:

«من نمی توانم چیزی بگویم و فرزندم خدای «سرور واسطه وحی» هفتمین درجه شکوفایی» پاسخ شما را خواهد داد، ولی او برای شکار به بندر «میهو» رفته است و هنوز بازنگشته است.

خدای «قایق پرنده آسمانی» به دنبال خدای «سرور واسطه وحی» هفتمین درجه شکوفایی» فرستاد و از او خواست که به پرشی که از پدرش شده است پاسخ دهد و او پاسخ داد:

«این باعث افتخار ماست که این سرزمین رابه دلخواه خویش به فرزندان خدایان آسمانی بپاریم.

۱ - در گذشته معتمد بودند که آذرخش سوار بر قایقی بین زمین و آسمان در رفت و آمد است و آن قایق چون پرندگان در آسمان و بر بالای دریاها پرواز می کند.

۲ - این نام طولانی» نام خدایی است زمینی که فرزند خدای اوکونی نوشی است.

سپس فایق خود را زیر پاهایش گذاشت و باد و دست خود رو به پایین شروع به دست زدن کرد،^۱ آن گاه از عنوفه سبز نرده ای ساخت و در پشت آن گوشه عزلت گزید.^۲

۵ - اطاعت و تسلیم خدای «همگین میناکاتا»
در این هنگام از خدای «او کونی نوشی» پرسیده شد:
- پسر خدای «سرور واسطه وحی» اکنون پاسخ ما را داد، آیا فرزندان دیگری که اعتراض کنند، داری؟
او پاسخ داد:

- به غیر از پسر خدای «همگین میناکاتا» که چنین کاری را خواهد کرد کسی دیگری وجود ندارد.

هنگامی که این سخن را بر زبان می راند، خدای «همگین میناکاتا» از راه رسید و بر سر انگشتان خود اتافی را حمل می کرد که هزار نفر باهم نمی توانستند آن را راجباجا کنند و گفت:

- چه کسی به خود جرأت داده است که به سرزمین من در آید و این گونه سخنان نابجا بر زبان آورد؟ یا که با یکدیگر زور آزمایی کنیم و بگذار که من دست تو را بگیرم.

خدای «نرینه» آذرخش همگین «اورا رها کرد تادستش را بگیرد و در این هنگام دو دست او یکی به قالب یخ و دیگری به تیزی شمشیر تبدیل شد. سپس خدای «همگین میناکاتا» چون چنین دید، ترسید و پاپس کشید.

خدای «نرینه» آذرخش همگین «نیز به نوبه خود از خدای «همگین میناکاتا» خواست تا دستش را بگیرد. سپس دست او را همچون جوانه نونهال نی گرفت و به شدت کشید و رهایش کرد. خدای «همگین میناکاتا» چون چنین دید فرار کرد و خدای «نرینه» آذرخش همگین «به تعقیب او پرداخت تا این که به دریایچه «سووا» در ولایت «شینانو» رسیدند و چون خواست که خدای «همگین میناکاتا» را بکشد، او به وی چنین گفت:

- ای سرورم مرا نکش و من هیچ گاه در جایی غیر از این جا اقامت نخواهم کرد و از این پس با دستورات پدرم خدای «او کونی نوشی» مخالفت نخواهم کرد و هیچ گاه با نصایح خدای «سرور واسطه وحی» هشتمین درجه شکوایی «مخالفت نخواهم کرد و «سرزمین وسط نیزارها» را بر حسب اراده فرزندان خدایان آسمانی تحویل نخواهم داد.

۱ - این کار نوعی از انواع کارهای جادوگرانه است.

۲ - در گذشته ستون های چیده شده، علوفه را محل گوشه گیری خدایان می دانستند.

۶- خدای «اوکونی نوشی» سرزمین را تحویل می دهد
 خدای «نربنه آذرخش سهمگین» از «شینانو» به «ایزومو» بازگشت و از خدای
 «اوکونی نوشی» پرسید:

«دو فرزند تو خدای «سرور واسطه وحی» و خدای «سهمگین میناکاتا» با قاطعیت
 قول دادند که دستورات شما را در خصوص فرزندان خدایان آسمانی اجرا نمایند.
 حال نظر شما در این باره چیست؟
 او جواب داد:

«هر آن چیزی را که فرزندانم یعنی دو خدای مذکور گفتند برای من قابل احترام
 است و من بر حسب دستورات شما همه «سرزمین وسط نیزارها» را تحویل خواهم
 داد. ولی از شما می خواهم که در قصرم اقامت گاهی باستون های مخصوص
 برایم بسازید که پایه و قاعده آن صخره بسیار ژرفی در زمین باشد و سقف آن تا مرز
 آسمان برسد، تا بدین گونه خانه من، همچون کاخ های بزرگ فرزندان خدایان
 فرمانروای آسمانی گردد و من در آن خانه، در گوشه ای یا در جایی دیگر مخفی باقی
 خواهم ماند. اما فرزندانم، خدایان یکصد و هشتاد گانه، اگر خدای «سرور واسطه
 وحی» رهبری آنان را بپذیرد بر شما تجاوز و تعدی نخواهند کرد.

چنین شد که معبدی آسمانی بر ساحل «ناگی شی» در ولایت «ایزومو» ساختند.
 سپس خدای «تکین بیار عالی ناما» فرزند خدایان سرچشمه رودها تبدیل به آتش
 شد و یک وعده غذای آسمانی تقدیم کرد. سپس در حالی که آتش برخاسته از
 آسباب ساخته شده از ساقه های سرخی را که او با منتقار خود از اعماق دریا آورده
 بود، تقدیس می کرد و بشقاب های آسمانی را که از خاک سرخ ساخته بود
 می آورد، گفت:

«این آتش را که من بابه هم گرفتن آفریدم، آن چنان شعله ور می سازم تا به
 «گستره آسمان برین» برسد و چراغ قصر بزرگ و جدید و الاحضرت «زایمان های
 الهی» را که در ارتفاع هشت و جب بر در قصر آویزان است روشن کند و علامت
 این آتش را بر قاعده صخره درونی خواهم زد و از ماهی های تپنده رودخانه که
 دهان های بزرگ، باله های جانبی و دم های مستقیم دارند و صیاد آنها را با به
 آب انداختن نور بزرگ خود که از ابواب برگ های توت ساخته شده، به دام
 انداخته است، یک نوع خوراک ماهی بسیار عالی خواهم پخت به طوری که سینی
 خیزرانی ترک بردارد.

بدین گونه خدای «نربنه آذرخش سهمگین» به آسمان بازگشت تا گزارشی از
 آرامش ایجاد شده در «سرزمین وسط نیزارها» بدهد.

والا حضرت «خوشه های رسیده»

۱- تولد «والا حضرت خوشه های رسیده»

در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» به فرزند و ولی عهد خود والا حضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج» دستور داد:
- گفته می شود که اکنون «سرزمین وسط نیزارها» آرام شده است پس همان طور که متبت ما اراده کرده است، فرود آی و بر آن فرمان بران.
شاهزاده و ولی عهد، والا حضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج» پاسخ داد:

- در حالی که خود را آماده فرود می کردم، فرزندی برای من زاده شد که نام او والا حضرت «خوشه های رسیده» است و من این کودک را فرو خواهم فرستاد.
فرزندانی که از ازدواج شاهزاده و ولی عهد، والا حضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج» با دختر خدای «درخت بلند» که نامش «شاهدخت هزاران کارگاه بافندگی پارچه های زیبا» به دنیا آمدند عبارت بودند از:
والا حضرت «خوشه های سرخ آسمانی» و والا حضرت «خوشه های رسیده» (دوخدا).

براساس این گفته «شاهزاده خوشه های رسیده» را فراخواندند و به او گفتند:
- به تودستور می دهیم که بر «سرزمین وسط نیزارها» فرمان برانی و برتوست که براساس متبت و اراده ما فرود آیی.

۲- خدای «شاهزاده راهنما»

در حالی که والا حضرت «خوشه های رسیده» خود را آماده می کرد که از آسمان فرود آید، در این حین خدایی را دید که بر سر چهار راه آسمانی ایستاده و نور اواز بالای سر «گستره آسمان برین» و از پایین پا «سرزمین وسط نیزارها» را روشن می کرد. الهه بزرگ «اماتراسو» و خدای «درخت بلند» به خدای «مادینه آسمانی اوزومه» دستور دادند:

- هر چند که تویش از یک زن ضعیف نیستی، اما همچون خدایان نرینه می توانی به مقابله خدایان بروی. به همین جهت باید به تنهایی بروی و درباره خدایی که این چنین راه فرود فرزند من از آسمان به زمین رابته است، پرس و جو کنی.
خدایی که راه رابته بود چون با این سؤال مواجه شد پاسخ داد:

- من خدایی زمینی هستم و نامم خدای «شاهزاده راهنما» است و چون شنیدم که قرار است یکی از فرزندان خدایان آسمانی از آسمان فرود آید، به این جا آمدم تا از او پیشواز کنم و در خدمت او باشم.

۳- فرود از آسمان

در این حال الهه بزرگ «اماتراسو» به همراهی فرستاده خود پنج تن از رؤسای طوایف را که عبارت بودند از: «عالیجناب آسمانی کویانیه»، «عالیجناب فوتوداما»، «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه»، «والاحضرت بانوی تصلب» و «عالیجناب جد تاما»، از آسمان به زمین گسیل کرد.

در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» نگین بزرگ تاما و آینه ای که کمک کرد اواز غار آسمانی خود بیرون بیاید را به فرستاده خود داد. آن گاه «شمسیر درو کننده علوفه»، «خدای «یشگوی دایمی»، «خدای «نرینه قوی پنجه»، و «خدای کهنال» در غار آسمانی، راهمه او کرد. سپس به او گفت:

«این آینه را همچون خود من گرامی بدار و همان طور که مراستایش می کنی. این آینه راستایش کن، و توای «خدای یشگو» باید در برابر آینه به پیش گویی بپردازی.

«دو خدای «آینه» و «خدای یشگو» در معبد «ابوزو» در منطقه «ایسه» ستایش می شوند. «خدای ثروتمند آذوقه» در «واتارایی» در معبدی خارج «ایسه» اقامت می کند.

«خدای کهنال» در غار آسمانی، که نام دیگرش «خدای سنگ زیبای نگهبان در» و یا «خدای سنگ خوشنود نگهبان در» است و «خدای «در» به شمار می آید به همراه «خدای نرینه قوی پنجه» هر دو در استان «سانا» اقامت دارند.

«عالیجناب آسمانی کویانیه» در حقیقت جد مشاوران «ناکاتومی»^۱ است و «عالیجناب فوتوداما» جد ندیمان «ایمی ییه»^۲ و «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه» جد «دوش های راهنما»^۳ است و «والاحضرت بانوی تصلب» جد «مشاوران «کاگامیتو کوری»^۴ و «عالیجناب جد تاما» جد مشاوران «تامانواویا»^۵ است.

۱- این استان در منطقه ایسه قرار دارد.

۲- نام خانواده ای است که از طرف دولت عهده دار امور مربوط به دین شیواست. و ترجمه واژه «ناکاتومی» یعنی «واسطه میان خدایان و مردم».

۳- نام خانواده ای است که عهده دار آداب و رسوم بعد از تطهیر است.

۴- زنان این خانواده عهده دار رقص و موسیقی مقدس هستند.

۵- این خانواده عهده دار ساختن آینه هاست. زیرا که آینه مورد پرستش کور کورانه قرار می گرفت.

۶- این خانواده عهده دار ساختن نگین های تاما هستند.



در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسوه» از والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» خواست که عرش آسمان را ترک کند و راهی از میان طبقات ابرها برای خود باز کند و از «نردبان شناور آسمانی» پایین رود و اندکی بر «نشیمن گاه شن های آسمانی» درنگ کند، سپس او را عاقبت بر کوهستان مقدس «تاکاشیهو» در ولایت «هیموکا» در جزیره «نوکوشی» فرود آورد.

پس «عالیجناب آسمانی اوشیهی» و «عالیجناب آسمانی کومیه» در خدمت او قرار داده شدند که هر کدام از آن ها با خود جعبه آسمانی و شمیر محذب همچون داس و کمان ساخته شده از چوب آسمانی را آوردند. «عالیجناب آسمانی اوشیهی» جد مشاوران «اوتومو» و «عالیجناب آسمانی کومیه» جد خان های «کومیه» است.

پس والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» اعلام کرد: - این مکان رو به سوی سرزمین های بیگانه دارد و در آن بندر «کاسا» قرار دارد. خورشید در هنگام طلوع و غروب خود این سرزمین را روشن می کند. بدین جهت در واقع این مکان مبارک است.

این را گفت و در آن جا با برپا کردن ستون های بزرگی، قصر کوچکی به عنوان خانه برای خود ساخت و پایه آن قصر را بر روی صخره بسیار ژرفی در زیر خاک قرار داد و سقف آن را به گونه ای ساخت که به آسمان می رسید.

۱ - دوشی های راهنما

در این هنگام والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» از والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» چنین خواست:

- تو باید همراه خدای بزرگ «شاهزاده راهنما» که همچون راهنما در خدمت ما بود باشی. زیرا که این توبودی که اولین بار به او برخوردی. تو به نام اوبه خدمت ما خواهی پرداخت و به همین علت است که نسل بازمانده از او همه «خدای نرینه شاهزاده راهنما» نامیده می شوند و حتی زنان نیز به نام «دوشی های راهنما» نامیده خواهند شد.

در این حالت، هنگامی که «خدای شاهزاده راهنما» در «اوزاکا»^۱ متغول صید ماهی بود، صدفی به نام «هیراب»^۲ دستان او را گاز گرفت و او را به داخل آب کشاند به طوری که منجر به غرق شدن او شد، و لحظه ای که او به طرف کف دریا می رفت «نفس در تماس با ژرف» نامیده شد و لحظه ای که حباب های هوا به

۱ - اوزاکا نام منطقه ای در آسیه است

۲ - هیراب به معنی شانه است

سطح آب رسید «نفس حباب های به سطح رسیده» و لحظه ای که حباب های هوا ترکیدند «نفس حباب ترکیده» نامیده شد.

والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» چون از همراهی خدای «شاهزاده راهنما» بازگشت، به کار جمع آوری ماهیان کوچک و بزرگ پرداخت و از همه آنان خواست که: «در خدمت فرزندان خدایان آسمانی باشید».

همه ماهیان پاسخ دادند که: «ما به آنان خدمت خواهیم کرد». اما خیار دریایی تنها جاننداری بود که پاسخ نداد. پس والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» گفت: «این دهان، دهانی است که پاسخ نمی دهد». او پس از پایان گفته خود چاقویی برگرفت و برایش دهانی شکافت و تا امروز دهان خیار دریایی شکافته باقی مانده است.

بر این اساس و از دوران های بسیار کهن تا به امروز، هنگامی که از ولایت «شیما» ماهی هدیه می آورند، امپراتور آن را به «دوشن های راهنما» می دهد.

۵ - «شاهدخت شکوفایی»

والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» دربندر «کاساسا» با دختر زیبایی ملاقات کرد و از او پرسید تو دختر کیتی؟
دختر پاسخ داد:

«من دختر خدای «روح بزرگ کوهستان» هستم و نامم «شاهدخت اتای مقدس» است.

از او پرسید: آیا برادرانی داری؟

دختر پاسخ داد: خواهر بزرگ تری دارم که نامش «شاهدخت صخره دایمی» است.

پس از او پرسید: من مایلیم با تو ازدواج کنم. نظر تو چیست؟
دختر پاسخ داد: نمی توانم پاسخ بدهم. اما پدرم خدای «روح بزرگ کوهستان» پاسخ تو را خواهد داد.

پس کسی را به نزد پدرش «خدای روح بزرگ کوهستان» فرستاد تا از او خواستگاری کند و پدرش با خوشحالی پذیرفت که او را به همسری او در آورد و علاوه بر او خواهر بزرگش «شاهدخت صخره دایمی» و بسیاری از هدایا را به او بخشید. اما خواهر بزرگتر بسیار زشت بود و والاحضرت «خوشه های رسیده

۱ - «شیما» نام ولایتی است که امروزه به گشت مروارید معروف است

۲ - اما نام مکانی در استان کاکوشیما کنونی در جنوب کیوشو است.

آسمانی، را خوش نیامد و او را بیرون کرد اما خواهر کوچکتر «شاهدخت شکوفانی» را نگاهداشت و در تمام طول شب با او همبستر شد.

«خدای روح بزرگ کوهستان» از این برخورد احساس تنگ فراوان کرد و به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من دو دختر خود را به او دادم، علت آن این بود که او از کمک «شاهدخت صخره دایمی» بهره مند گردد، چه اینکه برف ها فرو خواهد بارید و باده ها خواهد وزید و زندگی فرزندان خدایان آسمانی همچون صخره دایمی و استوار خواهد بود^۱ و اگر از کمک «شاهدخت شکوفانی» بهره مند گردد زندگی آنان همچون شکوفایی گل ها، شکوفا خواهد شد و پس از آن که چنین برآوردی کردم، هر دو دخترم را به او دادم. ولی او «شاهدخت صخره دایمی» را به من بازگرداند و فقط «شاهدخت شکوفانی» را نگاه داشت. به همین جهت زندگی فرزندان خدایان آسمانی، همچون زندگی گل ها پر از دردسر و مشکل خواهد بود و به همین سبب است که تاکنون می بینیم که زندگی امپراتوران طولانی نیست.

هنگامی که «شاهدخت شکوفانی» به حضور والاحضرت «خونه های رسیده آسمانی» رسید و گفت: «من حامله هستم، و اکنون هنگام زایمان فرا رسیده است و نمی توانم به طور پنهانی فرزند خدای آسمان را بزايم و بدین جهت آمده ام تو را بدان آگاه کنم».

او جواب داد: ای «شاهدخت شکوفانی» چگونه است که تنها یک شب بعد از همبستری اکنون حامله شده ای. در واقع این کودک از من نیست. لابد او فرزند خدایی زمینی است.

«شاهدخت شکوفانی» چون چنین دید پاسخ داد:

«اگر کودکی که منتظر تولد او هستم فرزند خدایی زمینی باشد، زایمان من آسان خواهد بود».

پس از اینکه این سخن بر زبان راند معبدی بزرگ و بدون در ساخت و به درون آن رفت و تمام شکاف ها و درزهای آن را گل اندود کرد، و در لحظه زایمان معبد را به آتش کشید و سپس زایید.

فرزندانی که در لحظه شعله ور شدن آتش به دنیا آمدند عبارت بودند از: والاحضرت «خدای شعله وری» (جد دوک «اودا»، که دوک فیله «هایابینو» است)، «والاحضرت آتش شعله ور» و «والاحضرت آتش ملایم» که نام دیگرش «والاحضرت روح خوشه های نهاده شده بر قربانگاه مقدس» است.

والاحضرت «آتش ملایم»

۱ - شاهزاده «صیاد بحری و شاهزاده «صیادبری»
والاحضرت «شعله وری» چون صیادی بحری بود، ماهیان بزرگ و کوچک را
صید می کرد و والاحضرت «آتش ملایم» چون صیادی کوهستانی بود، همه
گونه حیوانات کوچک و بزرگ را صید می کرد و در این هنگام خدای مذکور به
برادرش والاحضرت «شعله وری» گفت:
- بیا تا وسایل صید خود را بایکدیگر مبادله کنیم و آن ها را به کار گیریم.
علی رغم این که این خواسته خود را سه بار بیایی تکرار کرد، برادرش موافقت
نکرد. اما عاقبت این مبادله سخت انجام شد.
والاحضرت «آتش خاموش» با وسایل صید دریایی به صید رفت. اما نتوانست
حتی یک ماهی صید کند، علاوه بر آن، او قلاب ماهیگیری را در دریا گم کرد و
هنگامی که برادرش والاحضرت «شعله وری» از او خواست که قلاب و نخ را به او
باز گرداند و به او گفت:
- وسایل صید کوهستانی و وسایل صید دریایی، ملک شخصی هر یک از ماست. پس
بیا اکنون آن ها را به یکدیگر باز پس دهیم.
برادر کوچکش والاحضرت «آتش ملایم» پاسخ داد:
- من با نخ تو نتوانم حتی یک ماهی صید کنم و کار من بدان جا رسید که قلاب
را در دریا گم کردم.
اما برادر بزرگ تر با اصرار از او خواست که قلابش را باز پس دهد. پس برادر
کوچک شمیر بلند ده وجبی خود را شکست تا از آن پانصد قلاب باز داد و عوض
قلاب گمشده به برادر خود بدهد. اما برادرش نپذیرفت و همه آن ها را پس داد.
در این هنگام او هزار قلاب ساخت و به عنوان عوض قلاب گمشده به برادر داد، اما
او باز نپذیرفت و گفت:
- من قلاب قدیمی را می خواهم.

۲ - باز دید از قصر «خدای دریا»
هنگامی که برادر کوچک به تنهایی در کنار ساحل نشسته بود و می گریست.
خدای «روح جریان های دریایی» به نزدش آمد و پرسید:

۱ - چون این حداد در مجاورت سواحل سامی و لایات قرار دارد به همین جهت جسرهای فراوان بسیاری
می داشت.

«شاهزاده آسمانی چرامی گرید!

پاسخش داد:

«من و برادر بزرگترم. وسایل شکار خود را با یکدیگر مبادله کردیم. سپس من قلاب ماهیگیری او را گم کردم و چون او قلاب خود را از من خواست. من چندین قلاب عوض آن، به او دادم. اما او همه آنان را نپذیرفت و گفت که قلاب قدیمی خود را می خواهد و من بدان جهت می گریم.

پس خدای «روح جریان های دریایی» به او گفت:

«من برای حضرت عالی نقشه حویلی خواهم کشید.

پس با مهارت قایق کوچکی ارنی بافته برایش ساخت که آب نمی توانست در آن نفوذ کند و او را سوار آن کرد و به او گفت:

«با جریان آب این قایق را به جلو خواهم راند و تو باید برای مدتی درنگ کنی.

پس جریان دریایی خویی تو را خواهد برد و تو نیز به دنبالش می روی. سپس قصری خواهی دید که به شکل فلس ماهی ساخته شده است و آن قصر، قصر خدای اقیانوس «خدای دریا» می باشد و چون به در قصر رسیدی درخت زیتون تلخ پرشاخ و برگی را در کنار چاه خواهی دید. از آن درخت بالا برو. به زودی دختر «خدای دریا» تو را خواهد دید و نصیحت خواهد کرد.

والاحضرت «آتش ملایم» بر اساس این نصیحت جلورفته و هر آن چه گفته شده بود برایش اتفاق افتاد. او از درخت زیتون تلخ بالا رفته و در آن جا باقی ماند. هنگامی که یکی از خدمتکاران «شاهدخت نفس شهوت» دختر «خدای دریا» آمد تا با ظرفی ساخته شده از جنس «تاما» آب ببرد. یک روشنایی در چاه دید. پس به سوی بالاتر گریست و بر جوان زیبایی را دید و در شگفت شد.

در این هنگام چون والاحضرت «آتش ملایم» این خدمتکار را دید، از او آب خواست و خدمتکار نیز آب برداشته را در ظرفی ساخته شده از جنس «تاما» ریخته به او تقدیم کرد. اما او بسودن آن که بنوشد، از گردن بند خود تگین «تامایی» را کند و در دهان گذاشت. سپس آن را با دهان خود در ظرف تف کرد. در این هنگام تگین «تاما» به کف ظرف چسبید و خدمتکار نتوانست آن را از جای خود بکند. پس تگین «تامای» چسبیده به ظرف را تقدیم «شاهدخت نفس شهوت» کرد و چون «شاهدخت» آن را دید، از خدمتکار خود پرسید:

«آیا کسی پشت در فرار دارد!

خدمتکار پاسخ داد:

- بر روی درخت زیتون تلخ نزدیک چاه کسی است . او پسر جوان زیبایی است که از سرور من شریف تر است . او از من آب خواست و چون به او آب دادم ، از آن ننوشید و نگین «تاما» را در ظرف قف کرد ، که من نتوانستم آن را از جای خود برکنم . پس آن رابه نزد شما آوردم و اکنون نگین «تاما» را که به ظرف چسبیده تقدیم شما می کنم .

«شاهدخت نفس شهوت» شگفت زده شد و جلوی در رفت و چون پسر جوان و زیبا را دید ، شیفته او شد و با او نگاه های عاشقانه ای رد و بدل کرد . سپس به نزد پدرش بازگشت که بگوید :

- برادر قصر ما جوان زیبایی ایستاده است .

در این هنگام «خدای دریا» بیرون آمد تا ببیند او کیست و چون او را دید گفت : این مرد شاهزاده ای آسمانی است . او فرزند والاحضرت «قربانگاه آسمانی» است . سپس از او دعوت کرد که به درون قصر درآید و بر کف قصر هشت لایه فرش ساخته شده از پوست خوک دریایی گستراند و پربالای آن هشت لایه فرش ابریشمی گسترده و او را بر آن نشاند . به او هدایایی داد و به افتخار او سفره بزرگی گستراند . سپس دختر خود «شاهدخت نفس شهوت» را به همراهی او در آورد و او مدت به سال در آن سرزمین اقامت کرد .

۳ کرنش «والاحضرت شعله وری»

پس از مدتی والاحضرت «آتش ملایم» به یاد حوادث گذشته افتاد و آه عمیقی کشید و «شاهدخت نفس شهوت» چون صدای آه کشیدن او را شنید به پدرش گفت :

- در این مدت اقامت به ساله او ندیدم که او این طور آه بکشد . ولی امشب دیدم که آه عمیقی کشید . چه چیزی ممکن است علت این کار او باشد ؟

به همین جهت پدرش «خدای دریا» از داماد خود پرسید :

- امروز صبح دخترم به من گفت که تو در این مدت به سال اقامت در نزد ما ، عادت نداشته ای که آه عمیقی بکشی ، اما دیشب آه عمیقی کشیدی . چرا ؟ از تو می خواهم علت آمدنت به این جا رابه من بگویی ؟

در این هنگام او جزئیات داستان خود و برادر بزرگترش و تکوینش ها و سرزنش های او را به علت گم کردن قلاب ماهیگیری تعریف کرد .

«خدای دریا» چون چنین دید ، ماهیان کوچک و بزرگ دریا را فرا خواند و از آن ها پرسید :

- آیا ماهی هست که این قلاب را گرفته باشد ؟

در این هنگام ، چند ماهی پاسخ دادند :

- مرجانی را می شناسیم که در این چندروز اخیر، از چیزی شکایت می کرد که در حلق او گیر کرده بود و باعث می شد که نتواند غذا بخورد، در واقع اوست که آن را برده است.

پس چون داخل حلق مرجان را جستجو کردند، قلاب را در آن جا یافتند، آن را بیرون آورده و شستند و به والاحضرت «آتش ملایم» دادند و در همان حین «خدای بزرگ اقیانوس» به او چنین نصیحت کرد:

- هنگامی که می خواهی این قلاب را به برادر بزرگ تر خود بدهی، دو دست خود را کشیده و در پشت سر خود قرار بده. «به اوبگو: «این قلاب جادو شده است و باعث حزن و اندوه و فقر و حماقت می گردد». پس از آن اگر دیدی که برادرت شالیزاری در بلندی ساخت، تو شالیزاری در گودی باز و اگر او شالیزاری در گودی ساخت، تو شالیزاری در بلندی باز و اگر چنین کردی با توجه به این که من منول توزیع آب هستم به زودی و در خلال سه سال برادرت نیازمند خواهد شد و هنگامی که کینه جویانه به تو یورش برد بیرون آوردن تگین «تامای مسب مد» او را غرق کن و چون او با خواهش و تمنا از تو بخشش بطلبد، با بیرون آوردن تگین «تامای مسب جزر» او را پاداش بده و بدین گونه او را عذاب و شکنجه بده.

چون «خدای دریا» سخن خود را به پایان رساند، دوتگین تامای مسب جزر و مد را به او داد. پس تمامی نهنگ ها را فراخواند و پرسید:

- اکنون که شاهزاده آسمانی فرزند «والاحضرت قربانگاه آسمانی» می خواهد به «سرزمین بالا» برود، کدام یک از شما می تواند او را همراهی کند و چند روز طول خواهد کشید تا همراه باز گردد و گزارش این مأموریت را به ما بدهد!

هر کدام از نهنگ ها بر اساس طول بدن خود مشغول محاسبه تعداد روزهای لازم گردید و در آن میان نهنگی بود که طول بدن او به فاصله دوسر دستان گشوده مرد بار بلند قاعتی بود، این نهنگ گفت:

- من یک روزه همراه او خواهم رفت و باز خواهم گشت.

در این هنگام «خدای دریا» به او هشدار داد:

- او را همراهی کن، اما هنگامی که از دریا می گذری او را به هراس مینداز.

پس او را بر گردن نهنگ نشاند و آنان را راهی کرد.

نهنگ همان طور که وعده کرده بود یک روزه او را همراهی کرد و چون برای بازگشت آماده می شد، شاهزاده جاقویی برگرفت و برگردن نهنگ زد، پس نهنگ را بار گرداند و تا امروزه به این نهنگ «خدای حامل شمیر» می گویند.

شاهزاده تمام کارهایی را که «خدای دریا» به او گفته بود به دقت انجام داد و قلاب ماهیگیری را باز پس داد و در نتیجه برادرش به شدت فقیر شد و نسبت به شاهزاده سنگ دل تر از قبل شد و چون به او یورش برد، شاهزاده با بیرون آوردن «تکین تامای مسبب مده» او را غرق کرد و هنگامی که خواهش عفو کرد با بیرون آوردن «تکین تامای مسبب جزر» او را نجات داد و پس از آن که او را عذاب و شکنجه کرد، عاقبت او در برابر برادرش تعظیم کرده و گفت:

«از امروز به بعد من خدمتکار شما خواهم بود و شبانه روز از قصر تو پاسداری خواهم داد».

چنین شد که تا به امروز قبیله اویپوسته به خدمت مشغولند و در انشای مراسم و جشن ها، رقص هایی می کنند که نشانگر صحنه های غرق شدن است.

۴- وضعیت «شاهدخت نفس شهوت»

در این حال «شاهدخت نفس شهوت» دختر «خدای دریا» به نزد شوهرش رفت و گفت:

«من حامله هستم و لحظه زایمان من فرارسیده است و بعد از تفکری طولانی به این نتیجه رسیدم که نمی توانم فرزند خدایی آسمانی را در دریا بزايم. به همین علت به نزدت آمدم».

در این هنگام و به خاطر زایمان او شاهزاده در کنار ساحل معبدی ساخت که سطح آن پوشیده از بال پلیکان^۱ بود. اما قبل از آن که تمامی سطح آن را بپوشاند، شاهدخت احساس کرد که همه چیز در اندرون او با سرعت غیرقابل تحملی در حال حرکت است. پس به منظور وضع حمل به درون معبد رفت و در لحظه زایمان به شوهرش گفت:

«در هنگام زایمان تمامی زنان غریبه به شکل اصلی خود بازمی گردند و آن گاه زایمان می کنند. به همین علت من نیز به شکل اصلی خود درآمده و زایمان خواهم کرد و از تو خواهشمندم که در آن لحظه به من نگاه نکنی».

این سخن شاهزاده را شگفت زده کرد و با دقت مراقب وضع حمل او شد و دید که او در هنگام زایمان به صورت نهنگ بیار بزرگی درآمد. پس چون چنین صحنه ای دید ترسید و پا به فرار گذاشت و در این هنگام «شاهدخت نفس شهوت» چون دریافت که شوهرش او را تحت نظر داشته، احساس ننگ و شرمساری کرد و به همین جهت پس از زایمان گفت:

۱- ملل قدیم معتقد بودند که پلیکان سبیل زایمان راحت است، زیرا که پلیکان ماهی ها را

می بلعد و به راحتی بیرون می دهد

- من همیشه سعی می کردم که از راه دریا رفت و آمد کنم، ولی اکنون شوهرم اندامم را دیده است و من از این بابت بیار شرموارم.
در این هنگام، او مرز بین سرزمین دریا و خشکی را به دست و به دیار خود بازگشت و به همین علت نوزاد به نام «شاهزاده قربانگاه آسمانی کنار ساحل»، نوزاد به دنیا آمده قبل از پوشاندن معبد بابال پلیکان «نامیده شد».
اما بعدها علی رغم این که هنوز کینه شوهرش را به علت زیر نظر گرفتن او در هنگام زایمان، در دل داشت، اما از شدت عشق و دلباختگی نمی توانست فکر او را از سر بیرون کند، پس خواهر کوچک تر خود «شاهدخت ارواح مکنون خانه ها»^۱ را برای تربیت پرش فرستاد و این شعر را نیز به همراه او ارسال کرد:

تکین های سرخ «تاما» حتی بح هایی را که از میان آن ها می گذرد نشان می دهند.

و اندام شریف تو، هم چون تکین های «تاما» سفید است.
در این هنگام، شوهرش پاسخ او را با این سروده داد:
در بالای جزیره ای دوردست که مرغابی ها همیشه به آن جا می روند
زنی زندگی می کند که با او همبستر شدم
و تا آخر عمر هرگز او را فراموش نخواهم کرد.
«والاحضرت آتش ملایم» به مدت پانصد و هشتاد سال در قصر «تاکاشیهو» اقامت کرد و آرامگاه او اکنون در غرب کوه «تاکاشیهو» قرار دارد.
اما فرزندی که از ازدواج پرش «شاهزاده قربانگاه کنار ساحل» با خاله اش «شاهدخت ارواح مکنون خانه ها» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت نشای برنج با وقار»، «والاحضرت روح نشای برنج»، «والاحضرت روح اغذیه»، «والاحضرت روح جوان اغذیه» که نام دیگرش «والاحضرت شاهزاده مقدس ابواریه»^۲ از «باماتو» است (چهار خدا).

«والاحضرت روح اغذیه» با زیر پانهادن امواج به سرزمین جاویدان رفت و «والاحضرت روح نشای برنج» به سرزمین مادر فقیدش یعنی اقیانوس رفت.

۱ - اعتقاد بر این است که او در ارتباط با زنان جادوگر و سفیده باز بوده است

۲ - ابواریه نام منطقه ای در سرزمین «باماتو» در استان «نارای» کنونی است.

فصل دوم

امپراتور جیم مو

۱ - فتح شرق

«والاحضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو» که نام دیگرش «امپراتور جیم مو» بود، درحالی که درقصر «تاکاشیهو» اقامت داشت از برادرش «والاحضرت نشای برنج باوقار» پرسید:

«به نظر تو درکجا اقامت کنیم تا بتوانیم از آن جا، باصلح و آرامش، برجهان فرمان برانیم؟ یا تا به سوی شرق پیشروی کنیم.»

دراین هنگام آنان ولایت «هیموکا»^۱ را ترک کردند و به سوی «توکوشی»^۲ رهپار شدند و هنگامی که به «اوسا» در ولایت «تویو» رسیدند، شاهزاده آن جا وشاهدخت «اوساتو» که هردو دراین منطقه زاده شده بودند، معبدهی بایک ستون ساختند و به افتخار آنان سفره بزرگی گسترده.

۱ - در جنوب کیوشو واقع است.

۲ - در شمال کیوشو واقع است و برحسب اساطیر ژاپنی، اولین امپراتور از جنوب کیوشو حرکت نموده و پس از عبور از جزیره ورفتن به شمال از دریای داخلی ژاپن گذشته و به یاماتو رسیده است، که امروزه این منطقه در اطراف نارا قرار دارد.

سپس آنان این مکان را نیز ترک کردند و به مدت یک سال در قصر «اوکاداء»^۱ در ولایت «توکوشی» اقامت کردند، سپس این مکان را ترک کردند و به سوی سرزمین های بالاتر رفتند و مدت شش سال در قصر «تاکیری» در ولایت «اکی»^۲ اقامت کردند. سپس به سوی سرزمین های بالاتر از این ولایت رفتند و مدت هشت سال در قصر «تاکاشیما» در ولایت «کیبی»^۳ اقامت کردند.

هنگامی که هم چنان به سوی سرزمین های بالاتر از این ولایت می رفتند، مردی را دیدند که برایشان دست تکان می داد^۴ و بر پشت کرم خاکی سوار بود و در «تنگه» به سرعت می‌کنده، مشغول شکار بود. آنان او را فراخواندند و از او پرسیدند:

- تو کیستی؟

او پاسخ داد:

- من خدایی زمینی هستم.

از او پرسیدند:

- آیا راه دریا را می‌شناسی؟

پاسخ داد:

- آری آن رابه خوبی می‌شناسم.

از او پرسیدند:

- آیامی‌خواهی در خدمت ما باشی؟

او پاسخ داد:

- آری می‌خواهم که در خدمت شما باشم.

سپس عصای بلندی رابه سوی او دراز کردند و او رابه داخل قایق کشیدند و نام «شاهزاده روح عصای بلند» را بر او نهادند و او جد فرمانروایان ولایت «یاماتو» است.

سپس آنان این ولایت را از راه «نامیه‌ایا»^۵ ترک کردند و در بندر «شیراکاتا» لنگر انداختند. در این هنگام شاهزاده «ناگا سونه» از «تومی» لشکری فراهم کرده بود و در ساحل منتظر آنان بود تا با آنان نبرد کند.

۱ - همان شهر «اشیا» ی کنونی است که در استان فوکو اوکا قرار دارد.

۲ - منطقه ای در اطراف هیروشیما ی کنونی است.

۳ - استان اوکایامای کنونی است.

۴ - علامت خوبی آمد گویی است.

۵ - همان اوزاکای کنونی است.



در این حین ، آنان سپرهای خود را از قایق برداشتند و در ساحل پیاده شدند و به همین علت آن مکان به نام « بندر سپر » نامیده شد و تا امروز نیز به آن « تاتینو » (بندر سپر) می گویند و در « کوساکا » قرار دارد.

هنگامی که آنان با شاهزاده « تومی » می جنگیدند ، در اثر تیری که این شاهزاده پرتاب کرد ، دست « والا حضرت نشای برنج باوقار » زخم بزرگی برداشت و او گفت:

« نظر به این که من سپر خدای خورشید هستم ، شایسته نیست که روبه خورشید کارزار کنم و چنین است که دست شخصی عامی توانست زخمی عمیق بر من زند و اکنون برمی گردم به گونه ای می جنگم که خورشید در پشت سرم قرار گیرد .
 آنان چنین توافق کردند و از جنوب آغاز کرده دشمن را دور زدند و هنگامی که به دریای « توشینو » رسیدند ، شاهزاده زخمی خون دست های خود را در آب آن دریا شست و به همین علت آن دریا به نام « توشینو » (یعنی مرداب خون) نامیده شد و چون آن مکان را ترک کردند تا راه خود را ادامه دهند و دشمن را دور بزنند ، به مصب رودخانه « او » در ولایت « کی » رسیدند و در این هنگام شاهزاده زخمی با صدای نیرومندی فریاد کشید :

« آه ، آیا من باید به سبب زخمی که یک شخص عامی به من زد بمیرم ؟ !
 پس فرد ، به همین علت این مصب « او » با نیرومند نامیده شد .
 آرامگاه این شاهزاده در کوهستان « کاما » در ولایت « کی » قرار دارد .

پس « والا حضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو » و اطرافیان او این مکان را ترک کردند و به دور زدن ادامه دادند و هنگامی که به روستای « کومانو » رسیدند ، به صورت غیر واضح ، خرس بزرگی را دیدند که گاهی پنهان و گاهی آشکار می شد . ناگهان « والا حضرت شاهزاده مقدس از یاماتو » بیهوش شد و همه سربازان نیز بیهوش شدند . در این اثنا نگهبان « انبار مرتفع کومانو » با شمشیری به نزد سپر خدای آسمانی که دراز کشیده بود آمد تا آن را به او تقدیم کند .
 سپر خدای آسمانی چون از خواب بیدار شد ، گفت :

« چه مدت طولانی خوابیدم ! »

هنگامی که او شمشیر را به دست گرفت ، همه خدایان خشن کوهستان « کومانو » گرد آمده و به صورت طبیعی از پای در آمدند . پس ارتش خفته ای که بیهوش شده بود به هوش آمد .

سپر خدای آسمانی پرسید :

« این شمشیر از کجا آمده است ؟ »

نگهبان « انبار مرتفع » پاسخ داد :

- در خواب دیدم که دو خدای «الهه بزرگ اماتراسو» و خدای «بلند مرتبه تولید» ، «خدای سهمگین آذرخش» را فراخواندند و به او گفتند :
- به ما خبر داده اند که اوضاع «سرزمین وسط نزارها» بسیار آشفته است و لابد فرزندان ما در آن جا با سختی مواجه اند و شکنجه و عذاب می بینند و می دانیم که تو توانستی کاملاً بر «سرزمین وسط نزارها» چیره شوی. پس ای خدای «سهمگین آذرخش» فرود آی .
او پاسخ داد :

- فرود من سودی ندارد ، زیرا که من شمشیری ندارم و این شمشیر من بود که بار قبل این سرزمین را آرام کرد . (نام این شمشیر « خدای ساجی » است و در معبد «ایزونو کامی» موجود است) من این شمشیر را نازل خواهم کرد . بدین گونه که دریچه ای در بالای سقف « انبار مرتفع » خواهم گشود و آن را از آن دریچه فرو خواهم فرستاد .

پس دو خدای مذکور رو به من کردند و از من خواستند :
- حال که چنین است ، صبح چون از خواب برخوانستی و این شمشیر مبارک را یافتی ، باید آن را بگیری . به نزد فرزند « خدای آسمانی » ببری .
- بر این اساس و بر پایه خوابی که دیده بودم : صبح به بازدید انبار رفتم و شمشیر را پیدا کردم و اکنون آن را به شما تقدیم می کنم .

« خدای بزرگ درخت بلند »^۱ در مقام نصیحت بر آمده و گفت :
- ای فرزند خدای آسمانی ! بیش از این پیروی مکن ، که در آن جا خدایان متعدد خشنی هستند . من اکنون کلاغ بزرگی از آسمان به سوی تو خواهم فرستاد و این کلاغ بزرگ تور از هیری خواهد کرد و باید که به تبعیت از مسیر پرواز او پیش بروی .

« والا حضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو » بر اساس نصیحت مذکور به دنبال کلاغ بزرگ راه سپرد تا به سرچشمه رودخانه « یوشینو » رسید و در آن جا به صیادی برخورد که نور خود را در آب می افکند .
در این هنگام پسر خدای آسمانی از او پرسید :
- تو کیستی ؟

او جواب داد :
- من خدایی زمینی هستم و نامم « حامل غذای حیوانی » است (اوجد ماهیگیری است که در «اودا» بابلکان ماهی می گیرند) .



۱ - نام دیگر خدای بلند مرتبه تولید است .

پس از آن که از آن محل گذشت، به مردی برخورد که از جاه بیرون می آمد و بر پشت خود پوستی بسته بود^۱ که همچون دم می نمود و جاه نزدیک او داخل نورانی بود.^۲

پس از او پرسید :

- تو کیستی ؟

او جواب داد :

- من خدایی زمینی هستم و نامم « نور جاه » است (او جدمدیوان منطقه « یوشینو » است).

پس در کوهستان به راه خود ادامه داد تا به مرد دیگری برخورد که او نیز بر پشت خود پوستی بسته بود و مشغول جابجایی صخره ها بود. پس از او پرسید :

- تو کیستی ؟

مرد جواب داد :

- من خدایی زمینی هستم و نامم « فرزند جابجا کننده صخره ها » است و اندکی پیش شنیدم که فرزند خدای آسمانی به این جا رسیده است. به همین علت به پیشواز او آمده ام (او جد خاندان « کورو »^۳ در منطقه « یوشینو » است).

پس از آن که امیراتور و همراهانش این مکان را ترک کردند، راه خود را به سوی بالا ادامه دادند و از آن میان راهی برای خود شکافتند تا به « اودا » رسیدند. به همین علت این مکان « اوکاشی نو اودا » (یعنی راه شکافته شده اودا) نامیده شد.

در این حین، در « اودا » دو مرد زندگی می کردند که « برادر بزرگ اوکاشی » و « برادر کوچک اوکاشی » نام داشتند. به همین جهت او در آغاز کلاغ بزرگ را به سوی آنان فرستاد تا از آن ها بپرسد : اکنون بر خدایی آسمانی به این جا می رسد. آیا می خواهید که در برابر او کرنش کنید ؟

در این هنگام « برادر بزرگ اوکاشی » با خدنگی لرزان « فرستاده را بیرون راند. به همین جهت محلی را که تیر در آن افتاد « نقطه لرزان » نامیدند. پس لشکری گرد آورد و به هریک از سربازان خود گفت که آماده نبرد باشند. اما در نذارک فراهم

۱ - جاه کن ها و هرم شکبان چون همیشه با جار بودند که بر روی رمس یا باره سنگ ها بنشیند. به هم جهت بر پشت خود بکه جرمی می بستند که از دور هم چون دم دیده می شد.

۲ - منطقه اطراف سرچشمه رودخانه یوشینو از دیر بار جیوه تولید می کردند.

۳ - این مسئله مکلف به تهیه عداوت حواسد گان عصر در انتای بر بانی مراسم بود.

۴ - اوکاشی نام مکان است.

کردن لشکری حقیقی شکست خورد. پس ناچار نظاهر به خضوع کرد و معبدی بزرگ برپا کرد و در داخل آن وزنه ای بزرگ آویزان کرد و به کمین نشست. اما «برادر کوچک اوکاشی» به دیدار پسر خدای آسمانی شتافت و در برابر او تعظیم کرد و گفت:

«به درستی که برادر بزرگم فرستاده» پسر خدای آسمانی «رابیرون کرد و خواست لشکری برای نبرد باشما آماده کند. اما موفق نشد. به همین جهت معبدی برپا کرد و در درون آن وزنه ای بزرگ آویخت تا با آن شمارا بکشد و من اکنون به دیدار شما آمده ام تا شمارا بدان آگاه کنم.

در این هنگام عالیجناب «اوشی» «جد اربابان» «کومی» «وعالیجناب بزرگ» «کومبه» «جد اربابان» «کومبه» «برادر بزرگ» «اوکاشی» را فراخواندند و دشنامش دادند و گفتند:

«تو اول باید به درون معبدی که ساخته ای بروی و به ما نشان بدهی که چگونه کرنش می کنی.

چون این سخن را بر زبان راندند. اولی قبضه شمشیر خود را به دست گرفت و با دست دیگر مشغول تکان دادن نیز خود شد و دومی تیری را در کمان گذاشت. پس هر دو اورادنیال کردند و او را به درون معبد فرستادند و چون او به درون رفت وزنه ای که ساخته بود بر سرش فرود آمد و او را کشت.

پس او را بیرون آوردند و باره باره کردند. به همین علت آن مکان «کشتزار خون در اوداء» نامیده شد.

پس «برادر کوچک اوکاشی» به افتخار فرزند خدای آسمانی بفره ای گسترده و به همراه لشکریان مشغول خوردن شد. در همان هنگام بود که قصبه زیر به نظم درآمد:

از بالای قصر «ادا»

برای پرنده دریایی سیاه دام می گترانم

و منتظر می مانم

اما پرنده دریایی سیاه نمی آید

تا در دامم بیفتد

و شاهین نیز پروازی آمد و در دام افتاد

اگر همسر اولم

از من غذایی خواست

از دانه های پوست کنده گندم سیاه به اومی دهم.

واگرهمر آخرم
ازمن غذایی خواست
از دانه بزرگ پوست کنده میوه نفت گیاد . هیاکاکای . (نام گیاهی مقدس) به
او می دهم .
ای فرزندانم . به پیش !
ای فرزندانم . رویدادنیکویی است !
(برادر کوچک اوکاشی جد سقاها در شهر «اودا» است)
پس از آن که از این محل باربرست . به غار بزرگ در «اوساکا» رسید و در آن جا
راهزنانی به نام « راهزان هشتادگانه خشن » منتظر او بودند . این افراد هشتادگانه
خشن هر کدام زوایدی دم مانند داشتند . پس پر خدای آسمانی دستور داد تا به
افتخار « راهزان هشتادگانه خشن » سفره ای گترده شود و به هریک از آن ها
« خدمتکار آشپزی » که باخود شمیری حمل می کرد . داد . پس به این
خدمتکاران گفت :
- هنگامی که صدای آواز من به گوش شمارسید . به سرعت آنان را بکشید .
بدین گونه هنگامی که تصمیم به حمله بر علیه راهزان گرفت چنین سرود :
بیارند کانی که به غار بزرگ «اوساکا» در آمدند .
بیارند فرزندان گرامی داشته شده « کومیه »
پس باید آنان را باشمیری ، که قبضه آن تابیده است ، کشت
باشمیری از سنگ تابیده
و خوبست که آنان را هم اکنون بکنیم .
باشمیری با قبضه تابیده
باشمیری از سنگ تابیده
به خاطر فرزندان گرامی « کومیه » .
چون آواز اوبه پایان رسید . خدمتکاران شمیر هایشان را از نیام کشیدند و همه
راهزان را کشتند .
پس از آن هنگامی که تصمیم گرفتند که به شاهزاده « ناگاسونیه » از « تومی »
حمله کنند . قبیله « کومیه » چنین سرودند :
در کشتزار ذرت بپزد
کشتزار فرزندان « کومیه » گرامی

۱ - اوساکای مذکور شهر اوساکای فعلی است . بلکه این نام . نام روستایی در یاماتو است

۲ - مردم در گذشته راهزن های عاریش را به خاطر رش و سیرمی و خشونت بیان

«عسکوت های حاکی هشتاد گانه خشن» می نامیدند

نره خوش بویی می روید
که ساقه های خود را تا ناحیه ریشه ها پایین می آورد
پس باید که کار کشتن آنان را به پایان بریم
و نیز سرودند:
گیاه فلفلی که نزدیک نرده ها کاشته شده
فرزندان ، کومیه ، گرامی
به گونه ای فراموش نشدنی زبان رانیش می زند .
پس باید که کار کشتن آنان را به پایان بریم .
و همچنین سرودند :
هم چون سنگریزه صافی که بر بالای صخره ها می لغزد و پایین می رود
تا به دریای «ایزیه» برسد ، جایی که در آن بادهای الهی می وزد
و حتی در خزندگان ،
پس باید که کار کشتن آنان را به پایان برسانیم .
هنگامی که به « برادر بزرگ شبکی » و « برادر کوچک شبکی » حمله کرد
و لشکرش خسته بودند ، قصیده زیر را سرود :
در کوهستان ، انا ، سپر هایمان را به صف در آوردیم
و در حالی که می جنگیدیم به جستجو در بین درختان مشغول شدیم .
من گریه هتم !
ای صیادان ساکن در جزیره
بایید و به من کمک کنید .

در این هنگام عالیجناب ، نیکی هایاهی ، از راه رسید و به فرزند خدای آسمانی
گفت :

« شنیدم که پسر خدای آسمانی ، از آسمان فرود آمده است ، به همین جهت از
آسمان فرود آمدم تا از شما تبعیت کنم .

پس گنجی آسمانی رایشکش او کرد و خود را در خدمت او قرار داد .
فرزندی که از ازدواج عالیجناب ، نیکی هایاهی ، با « شاهدخت تومی یا ،
خواهر « شاهزاده تومی » به دنیا آمد ، عبارت بود از عالیجناب « اوما شیا جی »
(او جد مناور « مونونوبه » وجد ندیم « هوزومی » وجد ندیم « اونیمیه ») .

چنین بود که فرزند خدای آسمانی توانست خدایان خشن را رام کند و بر آنان
فرمان براند . او هم چنین تمام کسانی را که به زیر فرمان او نیامدند دنبال کرده و

بیرون کرد. اودر حالی که در قصر « کا شیوارا » در « اونی بی » مفیم بود بر تمام جهان فرمان راند.

۲ - انتخاب ملکه آینده

هنگامی که در « هیمو کا » بود با شاهدخت « اهیرا »^۱ خواهر دوک « اوباشی » در « اتا »^۲ ازدواج کرد و از او صاحب دوفرزند شد که عبارت بودند از والاحضرت « تاکی شی » و والاحضرت « کیو ».

اما هنگامی که در جستجوی دختری بود تا اورا به عنوان ملکه خود برگزیند، عالیجناب « کومیه » بزرگ به او گفت:

« دختری جوان وجود دارد که به او دختر خدایان « می گویند و علت این تسمیه این بوده است که در گذشته دختری در خاندان « می زو کوهی » در « می شیما » می زیست که نامش « شاهدخت دمنده سی یا »^۳ بود و شخصیتی جذاب داشت. تا آن که خدای بزرگ « روح سرور میووا » او را دید و عاشق او شد.

هنگامی که این دختر زیبا در دستویی بود، این خدا خود را به صورت پیکانی سرخ رنگ^۴ در آورد و از مجرای آب وارد دستویی^۵ شد و خود را به فرج دختر رساند. دختر چون چنان دید، بسیار ترسید و بر پا ایستاد و هراسان پایه فرار گذاشت پس پیکان را بیرون کشید و در کنار تخت خواب خود نهاد. ناگهان پیکان مذکور به جوان زیبایی بدل شد و با او ازدواج کرد. فرزندی که از این ازدواج به وجود آمد: والاحضرت « شاهدخت دمنده ترسیده » بود که بعدها نام « شاهدخت دمنده » ایزوکیه یوری « بر او نهاده شد و به همین علت این دخترک را « دختر خدایان » نامیدند.

در یکی از روزها هفت دختر جوان در کشتزارهای « تاکاساجی » مشغول گشت و گذار بودند و شاهدخت « ایزوکیه یوری » در میان آن ها بود. وقتی عالیجناب بزرگ « کومیه » او را دید، بازبان شعر به امپراتور چنین گفت

هفت دختر به کشتزار ها رفته اند

۱ - اهیرا، نام منطقه ای در جنوب کیوشو است

۲ - اتا، نام منطقه ای در جنوب کیوشو است.

۳ - « دمنده » دستگاهی بود که در آهنگری به کار می رفت و در عقاید کهن ژاپن، ارباط نزدیکی با خدای آذر خشن و خدای مار داشت. « سی یا » نیز به ظاهر نام حایی بوده است.

۴ - پیکان سرخ به طور هم زمان رمز خدای آذر خشن و خدای آهنگر بوده است.

۵ - در روزگاران کهن، دستشویی ها را به طور دقیق بر روی نهرهای آب می ساختند

به کتزارهای • تاکاساجی • در • یاماتو •
 • شاهدخت ایزوکیه یوری • درپیشانی دختران جوان راه می رفت و هنگامی
 که امپراتور آنان را تگریست ، دید که • شاهدخت ایزوکیه یوری • درپیشانی آنان
 راه می رود ، پس به زبان شعر پاسخ داد :
 خلاصه بگویم ، دختری که آنان را راهبری می کند .
 همان دختری است که در آغوش او خواهم خوابید .

هنگامی که عالیجناب بزرگ • کومیه • خواسته امپراتور را به • شاهدخت
 ایزوکیه یوری • گفت ، او که ارتگاه تند و نیز چنمان و سه کثیده عالیجناب بزرگ
 • کومیه • ترسیده بود ، بازبان شعر پاسخ داد :
 نودلاوری هنی که در جهان ، بر هر ار شخص جیره می نوی
 چرا چشم هایت را سرمه می کنی ؟
 در این هنگام ، عالیجناب بزرگ • کومیه • با شعر دیگری پاسخ او را چنین داد :
 چشم هایم را سرمه کشیدم
 تا مستقیماً با دختر جوانی ملاقات کنم .
 دختر جوان گفت :

- من در خدمت او خواهم بود .
 منتهی خانه والاحضرت • شاهدخت ایزوکیه یوری • در کنار رودخانه • سانی •
 قرار داشت ، پس امپراتور به خاله اورفت و شبی را در آن جا خوابید (رودخانه
 • سانی • را سلسله جبال متعدد فرا گرفته است ، که به نام کهن • سانی • خوانده
 می شوند و رودخانه نیز نام خود را از آن گرفته است) .
 پس از آن • شاهدخت ایزوکیه یوری • به قصر آمد و امپراتور به زبان شعر چنین
 سرود :

در کلبه محقری وسط نیزار
 حصیر نمناک را فرش کردیم
 و عادت فر با هم بر روی آن خوابیدم .
 فرزندان که از این ازدواج به وجود آمدند ، عبارت بودند از : والاحضرت
 • شاهزاده چاه های هشت گانه • و والاحضرت • شاهزاده چاه های هشت گانه
 آلهی • و والاحضرت • شاهزاده مرداب و رودخانه الهی • (به خدا) .

۱ - علت سیمیه فرزندان این امپراتور به چاه و رودخانه ، این بوده است که امپراتور در کنار
 رودخانه سانی با مادر آنان آمیزش کرده است

۳- گردنکشی ، والاحضرت شاهزاده تاکي شي ،

بعد از درگذشت امپراتور ، پسرش والاحضرت ، شاهزاده تاکي شي ، بایبوه او
 ، شهبانو ایزوکیه یوری ، ازدواج کرد ونقشه قتل برادران ناتنی خودرا کشید . در
 این هنگام مادرشان ، شهبانو ایزوکیه یوری ، تگران آنان شده غمگین گردید .
 سپس باسرودن این شعر ، خبر مذکور رابه فرزندانش رساند :

در نزدیکی رودخانه ، سانی ، ابرها برمی خیزند

و در کوهستان ، او نی یی ، برگ ها می لرزند

وبه زودی توفان خواهد وزید .

اوهم چنین این ابیات را سرود :

در هنگام روز وربالای کوهستان ، او نی یی ،

ابر ها گردهم می آیند

و هنگامی که شلمگاه فرا رسد ، توفان خواهد وزید

و برگ های درختان خواهد لرزید .

چون این ابیات به گوش پسرانش رسید ، هراسان شدند و تصمیم به قتل

والاحضرت ، تاکي شي ، گرفتند . والاحضرت ، شاهزاده مرداب ورودخانه الهی ،

به برادر بزرگ خود والاحضرت ، شاهزاده چاه های هشت گانه الهی ، گفت :

- والاحضرتا ! شما و سربازان تان باید به اتاق والاحضرت ، تاکي شي ، بروید و او را

بکشید .

اونیز به همراه سربازان خود به اتاق والاحضرت ، تاکي شي ، رفت و چون

خواست او را بکشد دست و پاها یی به لرزه افتاد و نتوانست این کار را انجام دهد

برادر کوچک تر چون چنین دید ، از او خواست که سربازانش رابه او بدهد . سپس

به همراهی سربازان بر والاحضرت ، تاکي شي ، یورش برد و او را کشت وبه همین

علت برای گرامی داشت این حادثه او را والاحضرت ، شاهزاده خشن مرداب و

رودخانه ، نامیدند .

در این هنگام والاحضرت ، شاهزاده چاه های هشت گانه الهی ، به نفع برادر

کوچک تر خود والاحضرت ، شاهزاده خشن مرداب ورودخانه ، از سلطنت کناره

گرفت و گفت :

- من نتوانستم که گردنکشی را بکنم اما شما ای والاحضرت توانستی این کار را انجام

دهی و او را بکشی ، به همین جهت وبا این که من از شما بزرگ تر هستم ، اما نایسته

نیست که جایگاهی بالاتر از جایگاه شما داشته باشم . پس بدین گونه شما سرور من

خواهید بود و بر جهان حکومت خواهید کرد ومن شما را یاری خواهم کرد وهم

چون خدمتکاری راز نگهدار در خدمت شما خواهم بود .

والاحضرت • شاهزاده چاه های هشت گانه ، جد مشاور • مامودا • وجد مشاور • تیشی ماء می باشد .

والاحضرت • شاهزاده چاه های هشت گانه الهی • جد ندیم • او هو • جد مشاور • تیشی ایبا کویه • جد مشاور • ساکاهییه • جد دوک • هی • جد دوک • اوکید • جد دوک • سو • جد مشاور خزانه دار • نکوشی • جد ندیم • سازاکبییه • جد حکمران • سازاکبییه • جد حکمران • اوها نوی سیه • جد خان • نوسوکیه • جد حکمران ولایت • ایو • جد حکمران ولایت • شینانو • جد حکمران ولایت • ابواکی • در • مبیچی نوکو • جد حکمران ولایت • ناکا • در • هبتاچی • جد حکمران ولایت • ناگاسا • جد خان • فوناکی • در • اییه • جد ندیم • اواری • وجد ندیم • شی ماداء می باشد .

بدین گونه بود که والاحضرت • شاهزاده مرداب ورودخانه الهی • بر جهان فرمان راند .

به طور کلی امپراتور • والاحضرت شاهزاده ایواریه مقدس از یاماتو • مدت یکصد و سی و هفت سال عمر کرد و آرامگاه او نزدیک • کاشینو او • در شمال کوهستان • اونی یی • قرار دارد .

امپراتور سونی زی نی

والاحضرت • شاهزاده مرداب ورودخانه الهی • (امپراتور سونی زی نی) در حالی که در قصرش • نا کا اوکا • در • کازوراکی • مقیم بود، بر جهان فرمان راند . فرزندى که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت کاواما مانا • ، مادر بزرگ حکمرانان محلی • شیکی • ، به دنیا آمد : • شاهزاده شیکی نو والاحضرت نامادیمی • نامیده شد . این امپراتور چهل و پنج سال زندگی کرد و آرامگاه او بر بالای تپه • نوکید • واقع است .

امپراتور ان نی نی

• شاهزاده شیکی نو والاحضرت نامادیمی • (امپراتور ان نی نی) در حالی که در قصرش • اوکیانا • در • کانا شیو • مقیم بود بر جهان فرمان راند . فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت اکونو • دختر حکمران محلی • هایه • برادر • شاهدخت کاواماتا • به دنیا آمدند عبارت بودند از : • شاهزاده توکونیتسو • ، والاحضرت ایرونیه • ، • شاهزاده بزرگ یاماتو • ، والاحضرت سوکیتومو • ، والاحضرت شاهزاده شیکی نو • .

از بین پسران سه گانه امپراتور • ، شاهزاده بزرگ یاماتو • ، والاحضرت سوکیتومو • به امپراتوری رسید و اما از والاحضرت • شاهزاده شیکی نو • دو فرزند پدید

آمدند که یکی از آنان، جد زمین داران در «سوجی» در «ایگا» وجد زمین داران در «ناباری» وجد زمین داران در «مینو» بود.
 و دیگری والاحضرت «وات شینومی» بود که در قصر «ابار اواجی» مقیم بود و دو دختر داشت: دختر بزرگ تر نامش «هابه بزرگ» بود و نام دیگری والاحضرت «شاهدخت ایاماتوکونی اریه» و دختر کوچک تر نامش «هابه کوچک» بود.
 امپراتور چهل و نه سال زندگی کرد و آرامگاه او در شکاف میانی کوهستان «اونی یی»^۱ قرار دارد.

امپراتور اونوکو

«شاهزاده بزرگ یاماتو، والاحضرت سوکیتومو» (امپراتور اونوکو) در حالی که در قصرش «ساکایوکا» در «کارو» مقیم بود، بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت فوتوماواکا»، مادر بزرگ حکمرانان محلی «شیکی» که نام دیگری والاحضرت «شاهدخت ایی» است، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده میماتو، والاحضرت کایشینیه» و «الاحضرت شاهزاده تاکی شی» (دو خدا).
 «شاهزاده میماتو، والاحضرت کایشینیه» به امپراتوری رسید.
 «الاحضرت شاهزاده تاکی شی» جد اربابان «چینو» وجد اربابان «تاکیه» در «تاجیما» وجد اربابان «انی نی» می باشد.
 امپراتور چهل و پنج سال زندگی کرد و آرامگاه او در ده «ماناگو» در کوهستان «اونی یی» قرار دارد.

امپراتور کونکو

«شاهزاده میماتو، والاحضرت کایشینیه» (امپراتور کونکو) در حالی که در قصرش «واکی گامی» در «کازوراکی» مقیم بود بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت یوسوتاها»، خواهر «اوکیتو یوسو» جد مشاورین در «اوازی»، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «الاحضرت شاهزاده امیه اونی تاراشی» و «شاهزاده بزرگ یاماتو تاراشی» والاحضرت کونی اونی ییتو» (دو خدا)

۱ - در گذشته ژاپی ها، کوهستان ها را به بدن آدمی تشبیه می کردند.

از این دو فرزند، برادر کوچک تر یعنی «شاهزاده بزرگ یاماتوتاراشی» به امپراتوری رسید. اما برادر بزرگ تر یعنی «والاحضرت شاهزاده امبه اوشی تاراشی» جد ندیم «اویاکیه»، جد ندیم «اوانا»، جد ندیم «اونو»، جد ندیم «کاکینوموتو»، جد ندیم «اجی ایهنی»، جد ندیم «تاکی»، جد ندیم «هاگوری»، جد ندیم «چیتا»، جد ندیم «سونوما یا»، جد دوک «اتاکا»، در «ایبه»، جد دوک «اجی شی» وجد حکمران منطقه «جی کاتسو اومی» می باشد.

امپراتور نود و سه سال زندگی کرد و آرامگاه او بر بالای کوهستان «هاکاتا» در «واکی گامی» قرار دارد.

امپراتور کو آن

«شاهزاده بزرگ یاماتوتاراشی، والاحضرت کونی اوشی بیتو» (امپراتور کو آن) در حالی که در قصر «اکیزوشیما» در «مورو» در «کازوراکی» مقیم بود بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت اوشیکا» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت اوکی یینو مورو سوسو» و «شاهزاده بزرگ یاماتونیکو، والاحضرت فوتونی» (دو خدا).

از این دو شاهزاده اخیر یعنی «شاهزاده بزرگ یاماتونیکه» به امپراتوری رسید. امپراتور یکصد و بیست و سه سال زندگی کرد و آرامگاه او بر بالای تپه «تامادیه» قرار دارد.

امپراتور کوری نی

«شاهزاده بزرگ یاماتونیکو، والاحضرت فوتونی» (امپراتور کوری نی) در حالی که در قصر «ایودو» در «کورودا» مقیم بود بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت کوواشی»، دختر «اومیه» جد حکمرانان محلی «تو اوچی»، به دنیا آمد عبارت بود از «شاهزاده بزرگ یاماتونیکو، والاحضرت کونی کورو» (یک خدا).

هم چنین فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت جی جی هایاماواکا»، از «کاسوگا» به دنیا آمد عبارت بود از: والاحضرت «شاهدخت جی جی هایا» (یک اله).

هم چنین فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت او یاماتو کونی اریه»^۱ به دنیا آمدند، عبارت بودند از: والاحضرت «شاهدخت یاماتو تومو موسو»



و والا حضرت «ارباب هیکوساشی کاتا» و والا حضرت «شاهزاده هیکو اساسی ری» که نام دیگری والا حضرت «شاهزاده اوکی یتسو» و «شاهدخت یاماتو توبیها یاوا کایا» (چهار خدا).

هم چنین فرزندان که از ازدواج این امپراتور با «هایه کوچک» خواهر کوچک تر والا حضرت «شاهدخت اریه» به دنیا آمدند عبارت بودند از: والا حضرت «هیکوسامی ما» و والا حضرت «شاهزاده واکا هیکو تاکیه کی یتسو» (دو خدا).

به طور کلی تعداد فرزندان این امپراتور هشت خدا می باشند (پنج شاهزاده و سه شاهدخت).

از میان این فرزندان «شاهزاده بزرگ یاماتونیکو» والا حضرت کونی کورو» به امپراتوری رسید. اما دو خدای «والا حضرت شاهزاده اوکی یتسو» و «والا حضرت شاهزاده واکا هیکو تاکیه کی یتسو» باهم ظرف مقدسی را در منطقه «هیکاوا» در «هاریم»^۱ به ودیعت نهادند و توانستند از «هاریم» ولایت «کیبی» را آرام سازند.

والا حضرت «شاهزاده اوکی یتسو» جد ندیمان در منطقه «کیبی» علیا است. والا حضرت «شاهزاده واکا هیموناکیه کی یتسو» جد ندیمان در منطقه «کیبی» سفلی و جد ندیمان در منطقه «کاسا» است.

والا حضرت «ارباب هیکوساشیکاتا» جد ندیمان «تونا می» در «کوشی» و جد ندیمان «کونی ساکی» در ولایت «تویو» و جد دوک «ایو هارا» و جد سروران دریانورد در «تونوگا» است.

این امپراتور یکصد و شش سال زندگی کرد و آرامگاه او در نزدیکی «اوماساکا» در «کاتا اوکا» است.

امپراتور کوگین

«شاهزاده بزرگ یاماتونیکو» والا حضرت کونی کورو» (امپراتور کوگین) در حالی که در قصر «ساکا ایبارا» در کارو مقیم بود بر جهان فرمان راند. فرزندان او که از ازدواج این امپراتور با والا حضرت «اونوشیکومیه» خواهر «عالیجناب اوتو شیکو» جد ندیمان «هازومی» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والا حضرت شاهزاده بزرگ» و «شاهزاده سوکنا» والا حضرت تاکیه ایگو کورو» و «شاهزاده واکا یاماتونیکو» والا حضرت اویی یی» (سه خدا).



هم چنین فرزندی از ازدواج این امپراتور با والاحضرت • ایکا گاشیکومیه • دختر
• والاحضرت اوتوشیکو • به دنیا آمد که نامش • والاحضرت هیکنو تسو اوشینو
ماکوتو • بود (یک خدا) .

هم چنین فرزندی از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت هانیاسو • دختر • آواتاما
نو کوچی • به دنیا آمد که نامش • والاحضرت شاهزاده هانیاسو خشن • بود (یک
خدا) .

تعداد کل فرزندان این امپراتور پنج خدا می باشند .

• شاهزاده واکایاما تونیکو • والاحضرت اویی بی • به امپراتوری رسید واما پسر برادر
بزرگترش • والاحضرت شاهزاده بزرگ • یعنی • والاحضرت ارباب تاکیه نوناکوا •
جد ندیمان •ایه • و والاحضرت ارباب هیکو ایناکوجی • جد ندیمان • ناشیوا
دیه • است .

فرزندی که از ازدواج • والاحضرت هیکنو تسو اوشینوماکوتو • با شاهدخت • تا
کاجینا نوکازوراکی • • خواهر • اونایی • جد مشاوران • اواری • • به دنیا آمد
عبارت بود از • اوماشی اوچی نوسوکنیه • که جد ندیمان • اوچی نو یاماشیرو •
می باشد .

هم چنین فرزند دیگری از ازدواج او با • شاهدخت یاما شینا کاکیه • خواهر
• شاهزاده اوزو • جد حکمرانان ولایت • کی • به دنیا آمد عبارت بودند از :
• تاکی شی نوسوکنیه • .

تعداد فرزندان • تاکی شی نوسوکنیه • نه فرزند (هفت پسر و دودختر) بودند
که عبارتند از : • هاتانویاشیرو نوسوکنیه • (که جد ندیمان • هاتا • • جد ندیمان
• هایاشی • • جد ندیمان • هامی • • جد ندیمان • هوشی کاوا • • جد ندیمان • اومی •
وجد دوک • هاتو سبیه • است) .

• کوسیه نواو کارانو سوکنیه • (که جد ندیمان • کوسیه • وجد ندیمان • سارا
کی بیه • وجد ندیمان • کارویه • است) .

• سوکانوانی کاوانو سوکنیه • (که جد ندیمان • سوکا • وجد ندیمان • کوایه •
وجد ندیمان • تاناکا • وجد ندیمان • تاکامو کو • وجد ندیمان • اوهاریدا • وجد
ندیمان • ساکورانی • وجد ندیمان • کی شیدا • است) .

• هیگورینو تسو کو نوسوکنیه • (جد ندیمان • کی • وجد ندیمان • تسونو • وجد
ندیمان • ساکلموتو • است) .

• شاهدخت کومیه نومائینو • و • شاهدخت نونو ایرو • و • ناگا اینو سوتو
نو کازوراکی • (جد ندیمان • تامادیه • • جد ندیمان • ایکوها • • جد ندیمان
• اوکیه • وجد ندیمان • اجینا • غیره • است) .

وبالاخره • واکو گو نوسوکنیه • که جد ندیمان • اینوما • است .

این امپراتور پنجاه و هفت سال زندگی کرد و آرامگاه او بر فراز تپه ای در وسط دریاچه «تسو روجی» قرار دارد.

امپراتور کانی کا

«شاهزاده واکایا کاتونیکو، والا حضرت اویی بی، (امپراتور کانی کا) در حالی که در قصر «ایزاکاوا» در «کاسوگا» مقیم بود بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت تاکانو»، دختر «یوگوری» حکمران محلی بزرگ در «تانیوا»، به دنیا آمد، والا حضرت هیکو یومو سومی، بود (یک خدا). فرزندان دیگری که از ازدواج این امپراتور با همسر پدرش والا حضرت ایکا کاشیکو میه، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده میما کی ایری، والا حضرت انی ایه» و «الا حضرت شاهدخت میماتو» (دو خدا).

فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «الا حضرت شاهدخت کیتوی بزرگ»، حواهر «الا حضرت بزرگ هیکو کونی کیتو»، جد ندیمان «وانی»، به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس» بود (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت واشی»، دختر «تارومی نوسوکنیه»، از «کازوراکی»، به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری تاکیه تو یوهازورا واکیه» بود (یک خدا).

تعداد کل فرزندان این امپراتور پنج فرزند (چهار پسر و یک دختر) بودند.

«شاهزاده میما کی ایری، والا حضرت انی ایه»، به امپراتوری رسید و پسران برادر بزرگش «شاهزاده امپراتوری هیکو یومو سومی» عبارتند از: «شاهزاده امپراتوری اوتو سو کیتارینه»، و «شاهزاده امپراتوری ساتکی قارینه» (دو پسر). این دو شاهزاده، پنج دختر داشتند.

فرزندانی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس» با «شاهدخت اینانو»، از «یاماشیرو»، که نام دیگرش «کاریها تاتوبیه» بود، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری او اوماتا»، و «شاهزاده امپراتوری او ماتا»، و «شاهزاده امپراتوری شیومی نوسوکنیه» (سه خدا).

فرزندانی که از ازدواج اوبا، «ساهو نو او کورا میتومیه»، دختر «تاکیه کونیکاتونومیه»، از «کاسوگا»، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری ساهو»، «شاهزاده امپراتوری اوزاهو»، «شاهدخت ساهو» (که نام دیگرش «شاهدخت ساهاجی» بود و بعدها همسر امپراتور «اکومیه» شد) و «شاهزاده امپراتوری مورو» (چهار خدا).

فرزندانی که از ازدواج اوبا، شاهدخت اوکی ناگانو میزویوری، دختر، کامی میکاکیه آسمانی، که کاهنان، میکامی، در، چیکانو اومی، اورا تقدیس می کنند، به دنیا آمدند عبارت بودند از: شاهزاده امپراتوری هیکو ناتا سومی جونوشی، از، تانیوا، شاهزاده امپراتوری میزو هونوماواکا، و شاهزاده امپراتوری کامونیه، که نام دیگرش شاهزاده امپراتوری یاتسورنواییری، بود و شاهدخت میزو هونو ایهویوری، و شاهدخت مینو، (پنج خدا).

فرزندانی که از ازدواج اوباوالاحضرت، شاهدخت کینوی کوچک، خاله کوچکش، به دنیا آمدند، عبارت بودند از: شاهزاده امپراتوری اوتونوسوکی ماواکا، از، باماشیرو، و شاهزاده امپراتوری هیکو اوسو، و شاهزاده امپراتوری اربینه، (به خدا).

تعداد کل فرزندان، شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس، پانزده نفر است. فرزندان شاهزاده امپراتوری او اوماتا، عبارت بودند از: شاهزاده امپراتوری اکیه تانو، و شاهزاده امپراتوری اوناکامی، (دو خدا).

شاهزاده امپراتوری اکیه تانو، جد دوک، هومو جییه، در، ایسه، وجد حکمران، سانا، دره، ایسه، است.

شاهزاده امپراتوری اوناکامی، جد دوک، هیمودا، است.

شاهزاده امپراتوری شیومی نوسوکنیه، جد دوک، سانا، است.

شاهزاده امپراتوری ساهو، جد مشاور، کوساکایه، وجد حکمران ولایت، کای، است.

شاهزاده امپراتوری اوزاهو، جد ارباب، کازونو، وجد ارباب، کانو، در، چیکانو اومی، است.

شاهزاده امپراتوری مورو، جد ارباب، میمی، در، واکانا، است.

فرزندانی که از ازدواج شاهزاده امپراتوری میچی نواوشی، با، ماسونو ایرانسومیه، از، کاواکامی، در، تانیوا، به دنیا آمدند عبارت بودند از: والاحضرت شاهدخت هیاسو، و والاحضرت شاهدخت ماتون، و والاحضرت شاهدخت اوتو، و شاهزاده میکادو واکیه، (چهار خدا).

شاهزاده امپراتوری میکادو واکیه، جد ارباب، هو، در، میکاوا، است.

شاهزاده امپراتوری میزو هونوماواکا، برادر کوچک تر، شاهزاده امپراتوری میچی نواوشی، جد خان های، یاسو، در، چیکانو اومی، است.

شاهزاده امپراتوری کامونیه، جد حکمران، موتوس، در ولایت، مینو، وجد مشاور، ناگاهانایه، است.

فرزندی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری اوتسو نو کی هاواکا» با «شاهدخت اجی ساوا»، دختر «شاهزاده امپراتوری ایرینه»، به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری کانیمبه اکازتوشی» است.

فرزندی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری کانیمبه» با «شاهدخت تاکاکی»، دختر ندیم «تونو» از «تانیوا»، به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا نوسوگنه» است.

فرزندانی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا نوسوگنه» با «شاهدخت تاکاتکا» از «کازوراکی» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت شاهدخت اوکینا گاناراشی»، «والاحضرت شاهدخت سوراتسو» و «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا» (به خدا).

«شاهزاده امپراتوری اوکینا گا» جد دوک «هوموجی» از «کیبی» و جد دوک «اسو» از «هاریمه» است.

فرزندی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا نوسوگنه» با «شاهدخت کاواماتا نوایایوری» به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری اوتاموسکا» (جد حکمران ولایت «تاجیما») است.

«شاهزاده امپراتوری تاکیه توبو ها زورا واکیه» که پیش از این از اونام برده شد، جد ندیمان «چیموری» و جد حکمران «اوشینو مبیبه» و جد حکمران «مینایه» و جد قبیله «اوشینومی» از «اینابا» و جد زمین داران «تاکیه نو» از «تانیوا» و جد خاندان «ایکو» از «یوسامی» است.

این امپراتور شصت و سه سال زندگی کرد و آرامگاه او در «ساکانویه» در «ایزاکاوا» قرار دارد.

امپراتور سوجین

۱ - خانواده امپراتور

«شاهزاده میماکی ایری» و «الاحضرت ابنه» (امپراتور سوجین) در حالی که در قصر «میزوکاکی» در «شیکی» مقیم بود، بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت تو اوتسو ایو میما کواشی» دختر «اراکاوا نوبیه» حکمران ولایت «کی» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «الاحضرت شاهزاده توبو کی ایری» و «الاحضرت شاهدخت توبو کی ایری» (دو خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت او اما» مادر بزرگ مشاورین «اوازی» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «الاحضرت اوریکی» و «الاحضرت

شاهزاده یاسا کائو ایری ، ، والا حضرت شاهدخت نونا کینو ایری ، ، و
« والا حضرت شاهدخت تو او چینو ایری » (چهار خدا) .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والا حضرت شاهدخت میمانو » ، دختر
« والا حضرت شاهزاده بزرگ » ، به دنیا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده ایکومیه
ایری » ، « والا حضرت اساجی » ، « والا حضرت ایزانو ماواکا » ، « والا حضرت شاهدخت
کونی کانا » ، « والا حضرت شاهزاده چی چی تو کویاما » ، « والا حضرت شاهدخت
ایگا » و « والا حضرت شاهزاده یاماتو » (شش خدا) .

تعداد کلی فرزندان این امپراتور دوازده نفر هستند (هفت پسر و پنج دختر) .
« شاهزاده ایکومیه ایری » ، « والا حضرت اساجی » به امپراتوری رسید و
« والا حضرت شاهزاده تویوکی ایری » جد دوک « کینو » ، « علیا » و جد دوک « کینو »
سفری است .

خواهرش « والا حضرت شاهدخت تویو سوکی » معبد « ایسه » را تقدیس می
کرد و « والا حضرت اوریکی » جد ندیمان « نوتو » بود (در دوره « والا حضرت
شاهزاده یاماتو » در نزدیکی آرامگاه او ، برای اولین بار قربانیان بشری تقدیم
گردید)^۱ .

۲ پرستش خدایان

در دوره این امپراتور بیماری های بیشماری پیش آمد و مردم بسیاری تلف شدند تا
آن جا که نزدیک بود همه مردم تلف شوند و امپراتور از این وضع بسیار ناراحت و
رنجیده شد و در یکی از شب ها ، هنگامی که بر روی تخت « معصومی مشورت
با خدایان » آرمیده بود ، خدای بزرگ « روح سرور عظیم » به خواب او آمد و
گفت :

« من پدید آورنده همه این ها هستم و اگر شما مرا هم چون « اونا تانیکو » عبادت
کنید ، نفرین خدایان بر طرف خواهد شد و آرامش و سلامتی دوباره به این سرزمین
روی خواهد آورد .

براین اساس ، امپراتور سوار کارانی تند رو به چهار سوی کشور گیل کرد تا
« اونا تانیکو » را بیابند و آنان عاقبت این شخص را در روستای « مینو » در « کوچی »
یافتند و او را به نزد امپراتور آوردند .

امپراتور از او پرسید :

۱ - به طوری که در کتاب نیهونگی آمده است ، ندیمان بردکنش ناوی زنده به گور شدند تا
همدم او باشند . آنان تا چند روز زنده بودند و صدای ناله آن ها شب ها به گوش می رسید .

۲ - نام قدیمی منطقه اوساکا است .



- توفروند کبیتی ۱

اوباسخ داد: فرزندی از ازدواج خدای بزرگ «روح سرور عظیم» با «شاهدخت والا حضرت روح ساکن شده» دختر عالیجناب «سوتسو میمی»، پدید آمد که نامش «الا حضرت کوشیمی کاتا» است و شخص مذکور فرزندی پدید آورد به نام «عالیجناب ایکاتا سومی» که اونیز فرزندی به نام «عالیجناب تاکیه میکازوجی» به دنیا آورد و من «اوتاتانیکو» فرزند شخص اخیر هستم.

امیراتور چون این سخنان را شنید خوشحال و شادمان شد و به او گفت:

- به زودی جهان آرام خواهد شد و مردم به رفاه و سعادت دست خواهند یافت.
آن گاه عالیجناب «اوتاتانیکو» را کاهن خود کرد. علاوه بر آن، از عالیجناب «ایکاتا شیکونو» خواست که چند ظرف غذای آسمانی تهیه کند. سپس معابد خدایان زمینی و آسمانی را مشخص کرد و زره و تبر سرخ رنگ خود را نذر خدای «سومی ساگا» در «اودا»^۱ و زره و تبر سیاه رنگ خود را نذر خدای «اوسوگا» کرد.
علاوه بر آن، پشکش هایی از «مینی گورا»^۲ تقدیم خدایان کرد. بدون آن که خدایی از خدایان قله کوه ها یا اعماق رودخانه ها را فراموش کرده باشد و بدین گونه باعث رخت برستن بیماری های کشنده و بازگشت آرامش به کشور شد.

۳- اسطوره کوهستان میوا

دانستیم که مرد معروف به «اوتاتانیکو» به روش زیر زاده خدایان است:
«شاهدخت والا حضرت روح ساکن شده» که قبلاً از اوسخن گفتیم، قد و بلایی بسیار زیبا داشت. در نیمه شبی از شب ها، ناگهان جوانی بسیار زیبا و خوش اندام در برابرش نمایان شد و باعث شد که آن دو بباخته یکدیگر شوند و در شب های بعدی باهم همبستر شوند. مدتی کوتاه گذشت و دختر جوان خود را باردار یافت.

در این هنگام والدین او ناراحت و شگفت زده شدند و از او پرسیدند:

- آیا تو بارداری ۱

- چگونه بدون همسر باردار شده ای ۱

دختر پاسخ داد:

- هر شب جوان زیبایی به نزد من می آید که حتی نام او را نمی دانم و من از او باردار شده ام.

پدر و مادرش تصمیم گرفتند که آن جوان را بشناسند. پس به دخترشان گفتند:

۱ - نام منطقه ای قدیمی در استان نارای کنونی است.

۲ - تکه ای کاغذ یا قطعه ای آهنی که به عنوان پیشکش، جلوی قربانگاه معابد اوکیرا می کردند.

در اطراف بستر خاک نرم سرخی پاش و کلاف نخ بزرگی فراهم کن و سر نخ را به پایین پیراهن او سنجاق کن. دختر نیز هر آن چه پدر و مادرش گفته بودند انجام داد و در سبیده دم از بستر برخاست و دید که نخ مذکور از سوراخ کلید در بیرون رفته است و از کلاف نخ بیش از سه دور نخ باقی نمانده است و دریافت که جوان از سوراخ کلید بیرون رفته است. پس دنبال نخ را گرفت تا به معبد کوهستان «میوا» رسید. پس فهمید که آن جوان پریکی از خدایان است و به علت باقی ماندن به دور از نخ کلاف، آن مکان به نام «میوا» (کلاف نخ) معروف گردید.

«عالیجناب اوتانائیکو» جد دوک «میوا» وجد دوک «کامو» می باشد.

۴ - سربچی «شاهزاده امپراتوری خشن هاناسو»

امپراتور دردوره حکمرانی خود «والاحضرت شاهزاده بزرگ» را به ولایت «کوشی» و برش «والاحضرت ارباب تاکیه نوناکوا» را به ولایات دوازده گانه شرق فرستاد تا سرکشان را سرکوب نماید.

او هم چنین «شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس» را به ولایت «تانیوا» فرستاد تا «کوگا میمی نو میکاسا» را بکشد.

هنگامی که «والاحضرت شاهزاده بزرگ» از جاده منتهی به «کوشی» می گذشت در دامنه کوهستان «هیرا» در «یاماشیرو» دختری را دید که دامن به پادارد و این آواز را می خواند:

شاهزاده «میما کینیری»! شاهزاده «میما کینیری»!

برای ازین بردن گردن بند «تاما»^۱ که او برگردن دارد،

کسی پنهانی در پشت در عقبی،

و پشت در جلویی، پیچ و تاب می خورد و در کمین ایستاده است.

اما شاهزاده «میما کینیری» چیزی در این باره نمی داند.

«والاحضرت شاهزاده بزرگ» شگفت زده اسب خود را از جاده بیرون راند و به نزد دختر جوان رفت و پرسید:

«معنی آن چه که می خوانی چیست؟»

دختر پاسخ داد:

«من چیزی نگفتم، فقط قصیده ای می خواندم.»

۱ - نام دیگر امپراتور سوجین است

۲ - گردن بند تاما در این جا به معنی ردگی است.



چون این سخن بر زبان راند ، ناگهان پنهان شد و هیچ اثری از خود بر جای نگذاشت .

«والاحضرت شاهزاده بزرگ » چون چنین دید ، به نزد امپراتور باز گشت و این داستان را برایش تعریف کرد .

امپراتور گفت :

« گمان می کنم که این هشدار خدایان است که می خواهند مرا از شورش و سرپیچی با جاثم ^۱ » شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو « در ولایت » یاماشیرو « آگاه سازند . پس ای عمو با لشکریان خود بدان جا برو .

پس او را همراه با « عالیجناب هیکو کونیوکو » حد ندیمان « وانی » عازم آن جا کرد . آنان بدون آن که چراغ نیازی در دامنه کوهستان « وانی » روشن کنند به جنگ رفتند .

هنگامی که آنان به رودخانه « واکارا » در « یاماشیرو » رسیدند ، « شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » لشکری فراهم کرده بود و در کمین آنان بود . تاراه را بر آنان بیند . دو لشکر چون به هم رسیدند ، در دو سوی رودخانه مقابل یکدیگر صف کشیدند . پس یکدیگر را به جنگ فراخواندند و به همین جهت به این مکان

« ایدومی » ^۲ می گویند . پس « عالیجناب هیکو کونیوکو » فریاد برآورد :

« اکنون ای کسانی که آن جا هستید ، شما اولین تیر را پرتاب کنید .

پس « شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » تیری پرتاب کرد ، اما این تیر به لشکر مقابل نرسید ، ولی تیری را که « عالیجناب هیکو کونیوکو » پرتاب کرد ، به « شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » خورد و او را کشت . لشکریان او چون چنین دیدند پراکنده شدند و از همه سو فرار کردند . در این هنگام لشکر امپراتوری به تعقیب باقیمانده فراریان لشکر دشمن پرداخت . تا این که به گذرگاه « کوسوبا » رسیدند ، فراریان به شدت خسته بودند تا آن جا که اندام پسین (کوسو) آنان آشکار شده و شلوار هایشان را آلوده کرده بودند (هاکاما) ، از این رو آن مکان « کوسو ها کاما » نامیده شد (و امروزه « کوسوبا » نامیده می شود) . هنگامی که فراریان را دستگیر کردند ، آنان را دونه می کردند و در رودخانه انداختند و جثه آنان بر روی رودخانه (کاوا) هم چون پلیکان (او) بود ، به همین علت این رودخانه « او کاوا » نامیده شد . جنازه ها را مثله کرده و باره باره نمودند (هافوری) و به همین علت آن دشت (سونو) را « هافوری سونو » نامیدند و عاقبت چون شورش

۱ - منظور او هم چنین می تواند برادر زن ، داماد و یا شوهر خواهر باشد .

۲ - امروزه به آن ایزومی می گویند .



سرکوب شده و منطقه آرام شد، به نزد امپراتور برگشتند تا گزارش ماموریت خود را به او بدهند.

۵- امپراتور میماکی

(اولین کسی که کشور را متحد کرد)

«والاحضرت شاهزاده بزرگ، بنا به دستور امپراتور سابق الذکر به سوی ولایت «کوشی» رفت. سپس باپرش «ارباب تاکیه نوناگاوا» که به سوی شرق گیل شده بود در منطقه «ایزو» ملاقات کرد. به همین علت آن مکان «ایزو» یعنی مکان ملاقات نامیده شد.

بدین گونه بود که هر کدام از آنان، ماموریت خود را انجام دادند و آرامش را به ولایت هایی که به آنان سپرده شده بود بازگرداندند و سپس به نزد امپراتور بازگشتند تا گزارش خود را تقدیم او کنند.

سرزمین امپراتوری به طور کامل آرام شد و اوضاع مردم بهبود یافته و ثروتمند شدند. در این هنگام امپراتور برای اولین بار مالیاتی بر صید صیادانی که بایر صید می کنند و پارچه ای که زنان می بافند وضع کرد.

برای بزرگداشت این دوران، آن دوران را دوران «امپراتور میماکی اولین حکمران سرزمین» نامیدند.

در این دوران هم چنین دو دریاچه «یوسامی» و «کاوری» در «کارو» به وجود آمدند. این امپراتور یکصد و شصت و هشت سال زندگی کرد (و در دسامبر سال ۲۱۸ م درگذشت) و آرامگاه او بر فله تپه «ماگاری» در «یامانوییه نو» میجی قرار دارد.

امپراتور سونین

۱- خانواده امپراتور

«شاهزاده او کمیه ایری» والاحضرت اساجی، درحالی که در قصر خود در «تاماکی» در «شیکی» مقیم بود، بر جهان فرمان راند. فرزندی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت ساهاجی» خواهر کوچک تر «والاحضرت شاهزاده ساهو» به دنیا آمد، عبارت بود از «والاحضرت هومو تو واکیه» (یک خدا).

۱- بنا به تحقیقات سانیو ناداشی، استاد دانشگاه توکو در سال ۱۹۶۶ م مشخص گردید که امپراتور سوجین اولین امپراتور زابین بوده است. آرامگاه این امپراتور به همراه آرامگاه تعدادی دیگر از امپراتوران زابین مورد حفاری و بار شناسی قرار گرفته است.

فرزندانی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت هیاسو» دختر «شاهزاده امپراتوری هیکو تاناس مینی نواوشی» از «تانیوا» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت شاهزاده اینی شی کینوایری» «شاهزاده اوتاراشی والاحضرت اوشیرو واکیه» «والاحضرت شاهزاده اونا کاتسو» «والاحضرت شاهدخت یاماتو» و «والاحضرت شاهزاده واکا کینوایری» (پنج خدا).

فرزندانی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت نباتانو ابری» خواهر کوچک تر «والاحضرت شاهدخت هیاسو» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت بوتاراشی واکیه» و «والاحضرت شاهزاده ایگاتاراشی» (دو خدا).

فرزندانی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت ازا مینو ابری» خواهر کوچک تر «والاحضرت شاهدخت نباتانو ابری» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت ایکو بایا واکیه» و «والاحضرت شاهدخت ازامینسو» (دو خدا).

فرزندی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت کاکیا» دختر «شاهزاده اوتسو سوکیتارینه» به دنیا آمد عبارت بود از: «شاهزاده امپراتوری اوزابیه» (یک خدا).

فرزندانی که از ازدواج او با «کاریبا تانویه» از اهالی روستای «اوکونی نوفوجی» در «یاماشیرو» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری اوچی واکیه» «شاهزاده امپراتوری ایکا تاراشی» و «شاهزاده امپراتوری اینوشی واکیه» (سه خدا).

فرزندانی که از ازدواج او با «اوتو کاریبا تا تویه» از اهالی روستای «اوکونی نوفوجی» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری ایوا تسوکو واکیه» و «والاحضرت شاهدخت ایوانوکو» که به نام «والاحضرت شاهدخت فوتا جینوایری» نیز نامیده می شود (دو خدا).

بدین گونه به طور کلی تعداد فرزندان این امپراتور شانزده خدا هستند (سیزده شاهزاده امپراتوری و سه شاهدخت امپراتوری).

از این میان «شاهزاده اوتاراشی» والاحضرت اوشیرو واکیه «به امپراتوری رسید (طول او یک «جو» و دو «سون» بود و طول استخوان درشت نی او چهار «شاکو» و یک «سون» بود).

۱ - واحدهای اندازه گیری زایش عبارت بودند از: یک جو معادل ده شاکو. یک شاکو معادل ده سون فعلی و یک شاکو معادل سی سانی متر است. این واحدهای اندازه گیری در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در دوران «مرومانوشی» پایه گذاری شد و معلوم نیست که در دوران این امپراتور به چه مقدار بوده است. ولی به هر حال طول این امپراتور غیر عادی است.

اما ، والا حضرت شاهدخت اینی شی کینو ابری ، در ، کوسا کا ، ، دریاچه های ، جینو ، «یاما» و ، تاکاتسو ، راساخت ، علاوه بر آن به قصر ، کاواکامی ، در ، نونوری ، رفت و هزار شمیر ساخت و آن شمیرها را به معبد ، ایسو نوکامی ، پیشکش کرد . او در همین قصر اقامت گزید و قبیله ، کاواکامی ، را بنیان نهاد .

، والا حضرت شاهزاده اونا کاتسو ، جد ارباب ، یامایه ، ، جد ارباب ، ساکی کوسا ، ، جد ارباب ، اناکی ، ، جد ارباب ، اودا ، ، جد ارباب ، ایواناشی ، از ، کببی ، ، جد ارباب ، کورومو ، ، جد ارباب ، تاکاسو کا ، ، جد ارباب ، اوسا کا ، و جد ارباب ، مریه ، ، و غیره است .
، والا حضرت شاهدخت یاماتو ، به کار گرامیداشت و تقدیس معبد الهه بزرگ در «ایسه» مشغول بود .

، شاهزاده امپراتوری ایکو بایا واکیه ، جد ارباب ، اناهویه ، از ، ساهو ، است .
، والا حضرت شاهدخت ازامینو ، با ، شاهزاده امپراتوری اناسه ، ازدواج کرد .
، شاهزاده امپراتوری اوجی واکیه ، جد دوک کوهستان ، اوتسکی ، وجد دوک ، کورومو ، از ، میکاوا ، است .
، شاهزاده امپراتوری ایکا تاراشی ، جد کوهستان ، کاسوگا ، وجد دوک ، ایکیه ، از ، کوشی ، وجد دوک ، کاسوگایه ، است .
، شاهزاده امپراتوری ایتوشی واکیه ، فرزندی نداشت ، به همین علت برای زنده نگاهداشت نام خود ، قبیله ، ایتوشی ، را به وجود آورد .
، شاهزاده امپراتوری ایرانکو واکیه ، جد دوک ، ها کونی ، وجد دوک ، «میو» است .
، والا حضرت شاهدخت فو تا جینو ابری ، همسر ، والا حضرت یاماتوی خشن ، (یاماتو کیرو) شد .

۲ - سرکشی ، شاهزاده امپراتوری ساهو ،

امپراتور سونین ، ، شاهدخت ساهاجی ، را به عنوان ملکه برگزیده بود . روزی برادر بزرگ تر ملکه از او پرسید :

- کدامیک را بیشتر دوست داری ، همسر یا برادر بزرگ تر ؟
ملکه پاسخ داد:

- ای برادر بزرگ من تو را بیشتر دوست دارم .

۱ - این دریاچه ها در اطراف شهر اوساکای فعلی قرار دارند .

۲ - منظور الهه بزرگ اما براسو است



در این هنگام « شاهزاده امپراتوری ساهو » به فکر نقشه ای افتاد و گفت :
- در واقع اگر مرا بیشتر دوست داری ، بدان که من و تو می توانیم باهم بر جهان حکومت کنیم.

پس جاقویی ساخت و آن را چندین بار تیز کرد و بانوارهایی تزیین کرد و آن را به خواهرش داد و گفت :

- هنگامی که امپراتور به خواب رفت ، با این جاقو اورا بکش .
هنگامی که امپراتور از همه جایی خبر از راه رسید ، به نزد ملکه آمد و بر روی زانوهای او خوابید . ملکه چون چنین دید ، سعی کرد که جاقو را در گردن او فرو کند و علی رغم آن که جاقو راه بار بلند کرد ، امانتوانست آن را در گردن او فرو کند ، و اندوهی عمیق او را فرا گرفت و اشک هایش جاری شد و بر روی صورت امپراتور چکید . امپراتور باهراس از خواب پرید و گفت :

- خواب عجیبی دیدم که از طرف ساهو^۱ باران می بارد و ناگهان فطرات آن به صورت من خورد ، پس مار کوچکی دیدم که دور گردنم پیچیده است . حال به نظر تو خوابم چه تعبیری دارد ؟

ملکه چون این سخنان را شنید ، دانست که دیگر بیش از این نمی تواند سکوت خود را نگاه دارد ، پس به امپراتور گفت :

- برادر بزرگم « شاهزاده امپراتوری ساهو » از من پرسید که : برادر بزرگت را بیشتر دوست داری یا همسرت را ؟ و چون منتظر چنین سؤالی نبودم ، پاسخ دادم :

- برادر بزرگم را بیشتر دوست دارم ؟ به همین خاطر او مرا فریفت و گفت : حال که چنین است ، امپراتور را بکش تا من و تو بر جهان فرمان برانیم . پس این جاقوی چندین بار تیز شده را به من داد . من نیز آن راه بار بلند کردم تا در گردن شما فرو کنم ولی به خاطر اندوه عمیقی که بر من چیره شد ، نتوانستم چنین کاری بکنم و اشکم سرازیر شد و بر روی صورت شما چکید . حال به نظر من ، این خواب شما به یقین نوعی هشدار است .

در این هنگام امپراتور گفت :

- نزدیک بود فرشته شوم و به من خیانت گردد.

آن گاه امپراتور لشکری گرد آورد و به « شاهزاده امپراتوری ساهو » حمله کرد.

شاهزاده مذکور قصری از برنج^۲ فراهم کرده بود و به هدف جنگ در کمین نشسته بود.

۱ - نام کنونی آن نارا است ، این شهر محل سکونت « شاهزاده امپراتوری ساهو » بود .

۲ - در گذشته گودال هایی برای انبار برنج می کردند و اطراف آن را دیوار می کشیدند تا آن را دستبرد دزدان و دشمنان محفوظ دارند . این گودال ها شبیه قصرهایی از برنج بود .

در این هنگام ، والا حضرت شاهدخت ساهاجی ، نتوانست که بر احساسات خود نسبت به برادر بزرگ خود غلبه کند و از در مخفی قصر فرار کرده و خود را به قصر برادر رساند .

ملکه در آن هنگام حامله بود و امپراتور از این کار او به شدت رنجیده خاطر شد ، زیرا که می دانست او حامله است و هم چنین در طی سه سال زندگی زناشویی به شدت به او علاقه مند شده بود . به همین خاطر امپراتور بالشکر خود قصر را محاصره کرد اما دستور حمله به آنان نداد و در این فاصله زمانی بچه به دنیا آمد .

ملکه پدر خود را به در قصر برنج آورد و نامه ای بدین مضمون برای امپراتور نوشت :

اگر به راستی معتقدی که این نوزاد پدر تست ، اورا بگیر و بزرگ کن .

در این هنگام امپراتور گفت :

- درونم لبریز از کینه برادر بزرگ تست اما هیچ گاه نمی توانم عشق تو را فراموش کنم .

امپراتور با این سخن می خواست ملکه را به نزد خود بازگرداند . به همین خاطر از بین لشکریان خود دو کشتی گیر زرنگ و بسیار باهوش را برگزید و به آنان گفت :

- هنگامی که بچه را می گیرید ، حمله کنید و مادر او را نیز بگیرید ، مهم نیست که موی او ، دست او و یا کجای او را می گیرید ، مهم این است که او را کشیده و با خود به نزد من بیاورید .

ملکه پیش از وقوع ، چنین حدسی زده بود . به همین خاطر همه موهای خود را تراشید و به صورت کلاه گیس بر سر نهاد ، پس به دوج دست خود سه ردیف دستبند نخی نگین دار با تکیه های کهنه تامل بست و پیراهن خود را با ساک (نوعی شراب زابینی) آغشته کرد و آن را به گونه ای بر تن کرد که گویی لباس نویی است که دست نخورده است .

بدین گونه ملکه خود را آراست و بچه را به آغوش گرفت و به سوی دروازه قصر آمد . در این هنگام کشتی گیران پیش آمدند و بچه را گرفتند و کوشیدند که مادر را نیز بگیرند . اما هنگامی که موی او را گرفتند ، موی او از سر افتاد و هنگامی که دستبند او را گرفتند ، نخ دستبند پاره شد و هنگامی که پیراهنش را گرفتند ، پیراهن نیز از دستان لغزید . به همین خاطر فقط موفق به بردن بچه شدند . پس به نزد امپراتور باز گشتند و گفتند :

- موهایش کنده شد . دستبند تاملی او نیز پاره شد و پیراهن او نیز دردستان ما لغزید و بدین گونه بود که ما نتوانستیم مادر را بگیریم و فقط بابچه برگشتیم .

در این هنگام امپراتور به شدت متأسف شد و پراسازندگان تاما کینه ورزید و دستور داد که همه دارایی های آنان را مصادره کنند. به همین خاطر این ضرب المثل که می گوید: «سازنده تاما زمینی ندارد» مشهور گردید.

پس امپراتور به ملکه پیام فرستاد:

«به طور معمول مادر نام نوزاد را انتخاب می کند، حال شما چه نامی را برای این نوزاد برگزیده ای؟»

ملکه پاسخ داد:

«این نوزاد در درون آتش و به طور دقیق در هنگام آتش گرفتن قصر برنج به دنیا آمد، پس بهتر است که نام او «ارباب درون آتش» (هومچی واکه) باشد.

امپراتور پرسید:

«چگونه او را بزرگ کنیم؟»

ملکه پاسخ داد:

«دو زن شیرده بگیر تا او را شیر دهند.

و امپراتور بعدها چنین کاری کرد.

امپراتور دوباره پرسید:

«کمر بندی را که بر پیراهن من بنی، چه کسی باز کند؟»

ملکه پاسخ داد:

«دو شاهدخت امپراتوری شایسته این کارند، شاهدخت بزرگ و شاهدخت

کوچک، دختران «شاهزاده امپراتوری هیکو تا تا سومی جیناوشی» که از مردم

با وفای ولایت «تانیوا» هستند، پس از آن ها استفاده کن.

عاقبت امپراتور دستور داد که «شاهزاده امپراتوری ساهو» و خواهر کوچکش

کشته شوند.

۳- «شاهزاده امپراتوری ارباب درون آتش»

امپراتور به روش زیر با کودک بازی می کرد: «برایش قایقی از چوب بکدست

درخت کاج ساخت و این قایق را در «ایزو» در ولایت «اوارد» قرار داد. پس

به پایتخت منتقل شد و در دریاچه «ایچی شی» و دریاچه «کارو» در «یاماتو»

به آب انداخته شد.

شاهزاده که دیگر به سن جوانی رسیده بود، هم چنان لال مانده بود. در حالی

که دیگر موهای ریش او تا به سینه اش می رسید.

روزی صدای پرنده ای سفید و بلند پرواز راشنید و برای اولین بار زبان اوشروع به چرخیدن کرد.

در این هنگام، امپراتور مردی را که «شاهین بزرگ» نام داشت و در «یاماتو» زندگی می کرد فراخواند و به اودستور داد که این پرنده را شکار کند. شکارچی مذکور از ولایت «کی» به ولایت «هاریمما» رفت، سپس راه خود را ادامه داد و از ولایت «اینابا» گذشت و به دوولایت «تانیوا» و «تاجیما» رسید. سپس به سوی شرق پیچید تا به ولایت «چیکاتسو اومی» رسید. سپس وارد ولایت «مینو» شد و در طول ولایت «اوارا» تا ولایت «شینانو» راه سپرد تا این که عاقبت به ولایت «کوشی» رسید و در کنار سرچشمه رودخانه «وانامی» تله گذاشت و پرنده را شکار کرد و آن را به پایتخت برد و به امپراتور پیشکش کرد. از این رو، آن سرچشمه، سرچشمه «وانامی» (تله) نامیده شد. امپراتور امیدوار بود که پسرش با دیدن این پرنده سخن بگوید، اما آرزویش تحقق نیافت.

شب امپراتور با ناراحتی به خواب رفت و در خواب به او وحی شد: - اگر برای من (که یکی از خدایان هستم) قصری هم چون قصر امپراتوری بازی، کاری خواهم کرد که پرت به سخن در آید.

پس از دیدن این خواب، امپراتور به کمک منجمان و ستاره شناسان سعی کرد که خدایی را که در خواب دیده بود بشناسد. پس از مدتی دریافت که او روح خدای بزرگ «ایزومو» است. به همین علت تصمیم گرفت که فرزندش را به زیارت معبد این خدای بزرگ بفرستد و با کمک ستاره شناسان همراهان اورا تعیین کرد، از جمله همراهان «شاهزاده امپراتوری اکیه تاتسو» را برگزید و به اودستور داد که به صورت آشکار سوگند زیر رابخورد:

- اگر گرامیداشت خدای بزرگ بتواند فرزند امپراتور را بیهود بخشد، باید با این سوگند لک لکی را که در درختی کنار دریاچه «ساگین» لانه کرده است از لانه سرگون نماید.

هنوز او از سوگند خود فارغ نشده بود که لک لک مذکور بر روی زمین افتاد و مرد.

هنگامی که او دوباره گفت: «و باید با این سوگند دوباره زنده شود».

لک لک سریع زنده شد. با این سوگند او هم چنین توانست درخت پهن برگ بلوط را که در دامنه تپه «اماگنتی» روئیده بود، میرانده و دوباره زنده نماید. در این هنگام امپراتور به «شاهزاده امپراتوری اکیه تاتسو» لقبی افتخاری داد و او را «شاهزاده امپراتوری یاماتو شیکی تومی تو یو اساکورا نو اکیه تاتسو» نامید. سپس امپراتور فرزندش را به همراهی دو شاهزاده امپراتوری «اکیه تاتسو» و «اوناکامی» به زیارت معبد فرستاد.

آنان با کمک ستاره شناسان دریافتند که اگر از مسیر دروازه «نارا» بروند، با دو شخص فلج و کور برخورد خواهند کرد و اگر از مسیر دروازه «اوساکا» بروند با دو شخص فلج و کور دیگر برخورد خواهند کرد. به همین علت راه «کی» را که راهی غیر مستقیم و بهترین مسیر بود برگزیدند و از آن راه رفتند و در مسیر خود هر جایی که از آن می گذشتند، قبایل را بانام «هوموچی یه» تطهیر می کردند.

پس از زیارت و تقدیس خدای بزرگ در «ایزومو» هنگامی که در راه بازگشت به پایتخت بودند، از دوتنه درخت صنوبر پلی ساختند و آن پل را بر روی رودخانه «هی» قرار دادند. هم چنین قصری موقتی ساختند و مدتی را در آن جا اقامت کردند و هنگامی که «کی هی ساتوسمی» جد حکمرانان ولایت «ایزومو» در پایین رودخانه برای برپایی ضافت شام بزرگی، کوهی از شاخه های سبز پر برگ را به عنوان زینت حمل می کرد. فرزند امپراتور به سخن درآمده و گفت: - چیزی که در پایین رودخانه به صورت کوهی از برگ سبز درختان می بینم، هر چند که به صورت کوه است اما در حقیقت کوه نیست، شاید مکانی برای عبادت و تقدیس خدای بزرگ «او کونی نوشی»^۱ باشد که روح او در معبد «اواکو مانوسو»^۲ در «ایزومو» اقامت دارد!

شاهزادگان هنگامی که این سؤال را شنیدند، از این رخداد خوشحال شدند و او را به قصر «ناگاهو» در «اجیما سا» بردند و ایلچی های سریعی روانه پایتخت کردند. در این هنگام، فرزند امپراتور در یک شب با «شاهدخت هیناگا» ازدواج کرد. اما هنگامی که او را تحت نظر گرفت، دریافت که او یک مار است، پس از او ترسید و پا به فرار گذاشت. «شاهدخت هیناگا» چون چنین دید اندوهگین شد و باقیایی دریا نورد او را دنبال کرد. او نیز چون چنین دید بیشتر ترسید و از دروازه ای کوهستانی گذر کرد و قایق خود را در سوی دیگر کوهستان به ساحل کشید و به فرار خود ادامه داد.

در این حین دو همراه به نزد امپراتور بازگشتند تا گزارش ماموریت خود را به او بدهند و گفتند:

- به لطف تقدیس خدای بزرگ، عاقبت ولی عهد زبان به سخن گشود و به همین علت ما به پایتخت بازگشتیم.

در این هنگام امپراتور حرت خورد و «شاهزاده امپراتوری اوناگامی» را به «ایزومو» فرستاد تا در آن جا معبدی بسازد. سپس امپراتور به خاطر فرزندش، قبایل

۱ - نام دیگر او «خدای سرور ولایت بزرگ» است.

۲ - نام دیگر این معبد «معبد برگ در ایزومو» است.

«تونوربیه»، «توریکایه»، «هوموجی یه»، «راقلهیر کرد». سپس زن شیرده اول و زن شیرده دوم را که به پرش شیر داده بودند فراخواند و آنان را نیز تطهیر کرد.

۴ - «شاهدخت ماتونو»

امپراتور تمامی خواسته های ملکه متوفی را بر آورد و دختران چهارگانه «شاهزاده مبیچی نواوئسی»، «را به دربار دعوت کرد و آن ها عبارت بودند از: «والاحضرت شاهدخت هیاسو»، «والاحضرت شاهدخت اونو»، «والاحضرت شاهدخت اتاکوری»، «والاحضرت شاهدخت ماتونو». اما فقط دو شاهدخت یعنی: «والاحضرت شاهدخت هیاسو»، «والاحضرت شاهدخت اونو»، رادر قصر نگاه داشت و دو خواهر کوچک تر را که زشت تر بودند به سرزمین اصلی شان باز پس فرستاد.

در این هنگام «شاهدخت ماتونو»، احساس شرم و حقارت کرد و گفت: «اگر همایگان بفهمند که مرا به این علت باز پس فرستادند که از خواهرانم زشت تر هستم، تنک و حقارت من دوچندان خواهد شد.

پس هنگامی که به «ساگاری»، در ولایت «یاماشیرو»، رسیدند، سی کرد خود را با شاخه های درخت «کی»، اعدام کند (ساگاری)، به همین علت آن محل «ساگاری کی»، نامیده شد و امروزه به آن «ساگاراکی»، می گویند ولی وقتی به ولایت «کونی اونو» رسیدند سی کرد خود را در گودال عمیقی پرتاب کند (اوجی) که این بار عاقبت موفق شد که خودکشی کند و آن محل «اوجی کونی»، نامیده شد و امروزه به آن «اوتوکونی»، می گویند.

۵ - تاجیماموری

امپراتور هم چنین «تاجیماموری»، جد مشاوران «میایه»، را به سرزمین جاودان فرستاد تا برایش نهال درخت میوه ای خوشبو و بدون فصل رایساند. تاجیماموری نیز عاقبت به آن سرزمین رفت و میوه مذکور را یافته و با خود آورد. او به همراه خود هشت نهال برگ دار و هشت نهال میوه دار آورد. اما امپراتور در گذشته بود. به همین جهت «تاجیماموری»، چهار نهال برگ دار و چهار نهال میوه دار را به همراه بیهوشی او پیشکش کرد. پس چهار نهال برگ دار و چهار نهال

۱ - این ولایت ها در حومه شهر کیوتو امروزی قرار دارند.

۲ - به نظر می رسد که منظور کنور کره یا کنورجین است. به هر حال مکان مذکور در آن

سوی دریاها بوده است

میوه دار را در دروازه آرامگاه امپراتور مذکور نهاد و با صدایی گریه آلود فریاد زد :

- اکنون من با میوه خوشبوی بدون فصل بازگشته ام .

پس بر اثر گریه وزاری فراوان درگذشت .

میوه خوشبوی بدون فصل همان نارتگی است .

امپراتور در هنگام مرگ یکصد و پنجاه و سه سال داشت و آرامگاه او در « میتاجینو » در « سومگاوارا » قرار دارد و هنگامی که ملکه « والاحضرت شاهدخت هیاسو » در گذشت ، قبایل زیر به وجود آمدند : « قبیله نابوت های سنگی » و « قبیله نمونه هایی از زمین سوخته » .

جنازه این ملکه در آرامگاه « نیراما » در « ساکی » گذاشته شد .

امپراتور کینکو

۱ - خانواده امپراتور

« شاهزاده اوتاراشی » والاحضرت اوشیرو واکبه « (امپراتور کینکو) درحالی که در قصرش در « هیشیرو » در « ماکیموکو » اقامت داشت بر جهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « بزرگ دخت ایراتومیه » از « اینایی » در « هاریما » دختر « شاهزاده واکاتاکیه کیینو » جد ندیمان « کیبی » ، به دنیا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری کونی تنو واکبه » ، والاحضرت اواسو ، والاحضرت اوسو ، که نام دیگرش « والاحضرت خنن یاماتو » است ، والاحضرت یامانونیکو ، و « شاهزاده امپراتوری کاموکی » (پنج خدا) .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت یاسا کانو ایری » دختر « والاحضرت شاهزاده یاسا کانو ایری » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی » ، والاحضرت شاهزاده ایهو کینو ایری ، والاحضرت اوشی واکبه ، و والاحضرت شاهدخت ایهو کینو ایری .

فرزندان امپراتور از معشوقه اش ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری تویونو واکبه » و « نونو شیرو نوایراتومیه » .

فرزندان امپراتور از معشوقه دیگرش عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری واکاکینو ایری » ، « شاهزاده امپراتوری کیینویه » ، والاحضرت شاهدخت ناکاگی ، و والاحضرت شاهدخت اونو .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت میها کاشی » از « هیموکا » به دنیا آمد ، « شاهزاده امپراتوری تویو کونی واکبه » بود .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « واکا ایرا تسومیه » از « اینایی » خواهر کوچک « بزرگ دخت ایرا تسومیه » به دنیا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری ماواکا » و « شاهزاده امپراتوری هیکو هیتو تو او به » .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت کاکورو » دختر « شاهزاده امپراتوری سو مینرو اونا کاتسو » نوه « والاحضرت خشن یاماتو » به دنیا آمد ، « شاهزاده امپراتوری او به » بود .

تعداد فرزندان امپراتور کینکو هشتاد فرزند بود که یست و یک نفر آنان در این کتاب نام برده شده اند و از پنجاه ونه نفر آنان نامی برده شده است . که از میان این فرزندان به شاهزاده امپراتوری به عنوان ولی عهد انتخاب شدند که عبارت بودند از : « والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی » ، « شاهزاده خشن یاماتو » (یاماتو کپرو) ، « والاحضرت شاهزاده ایهو کینوایی » .

هفتاد و هفت فرزند باقیمانده را به عنوان « حکمرانان » ، « اربابان » ، « زمین داران » و « والیان محلی » به ولایات فرستادند و از آن میان « والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی » به امپراتوری رسید و اما « والاحضرت اوسو » اقدام به سرکوب خدیان خشن واقوام سرکش شرق و غرب کشور نمود و « شاهزاده امپراتوری کوشی تسو واکیه » جد مشاوران « شیتا » از « مامودا » .. و غیره می باشد . « والاحضرت او اوسو » جد « دوک موری » ، وجد « دوک اونا » ، وجد « دوک شیمادا » می باشد .

« شاهزاده امپراتوری کاموکنی » جد « ایکوی » ' قبیله شراب سازان در ولایت « کی » ، و جد قبیله شراب سازان در « اودا » می باشد . « شاهزاده امپراتوری توبو کونی واکیه » جد حکمران ولایت « هیمو کا » است .

۲ - « والاحضرت او اوسو »

در این هنگام به امپراتور خبر دادند که « شاهزاده امپراتوری او به » جد حکمران ولایت « مینو » دو دختر جوان و زیبا به نام های « شاهدخت بزرگ » و « شاهدخت کوچک » دارد . پس امپراتور پرسش « والاحضرت او اوسو » را برای آوردن آنان فرستاد ، اما او آنان را به قصر امپراتور نبرد ، بلکه با آنان ازدواج کرد و علاوه بر آن زن دیگری را به عنوان یکی از دختران به امپراتور معرفی کرد . اما امپراتور حدس زد که آن زن ، زن دیگری است ، به همین جهت تنها باتگاهی به او اکتفا کرد و با او ازدواج نکرد ، اما اورا شکنجه کرد .



فرزندی که از ازدواج «والاحضرت او اوسو» با «شاهدخت بزرگ» به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری بزرگ اوسو گورو» جد اربابان «اونیه سو» از ولایت «مینو» بود.

فرزندی که از ازدواج «والاحضرت او اوسو» با «شاهدخت کوچک» به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری کوچک اوسو گورو» جد دوک «موگه تو» و غیره بود.

در روزگار این امپراتور قبایل مؤول برنج زارهای امپراتوری مشخص شدند و تنگه «اوا» در شرق^۱ ساخته شد و قبیله «اوتومو» به عنوان آشپز انتخاب شدند و نگهبانان انبارها در «یاماتو» برگزیده شدند و دریاچه «ساکاتیه» ساخته شد و در دره ها نی کاشته شد.

۳- «والاحضرت اوسو» فاتح غرب

روزی امپراتور به «والاحضرت اوسو» گفت:

«چرا برادر بزرگت در مراسم صرف صبحانه و شام شرکت نمی کند؟ تو باید علت آن را از او پرسی!»

پس از گذشت پنج روز، امپراتور چون دید که «والاحضرت او اوسو» هم چنان غایب است، دوباره از «والاحضرت اوسو» پرسید:

«چرا برادر بزرگت در این مدت غایب است، آیا تو پیام مرا به او رسانیدی؟ پاسخ داد:

«پیام شما را به او توضیح دادم.»

امپراتور پرسید:

«چگونه به او توضیح دادی؟»

پاسخ داد:

«منتظر او شدم و هنگامی که صبح به توالت رفت، به او حمله کردم و اندام تناسلی او را گرفتم و کندم و در ملافه ای پیچیدم و به دور انداختم.»

امپراتور چون این را شنید از خشونت و بی رحمی پرسش شگفت زده شد، پس به او گفت:

۱ - خلیج بوکیوی امروزی است.

۲ - از جمله مراسم بسیار مهم در قصر امپراتوری بود. به ویژه که شاهزادگان موظف به رعایت انضباط و نظم بوده اند. و علت غیاب شاهزاده او اوسو، ظاهراً مربوط به خیانت او در داستان دو دختر فوق الذکر بوده است.

- در غرب کشور دو برادر به نام « برادران خشن کوماسو » هستند که همیشه بر علیه من شورش می کنند و تحت سیطره من نمی آیند، پس از تو می خواهم که آن ها را بکشی .

امپراتور او را به این مأموریت گیل کرد، در آن هنگام موهای « والا حضرت اوسو » بر بالای سرش گره زده شده بود^۱ و او از عمه اش « والا حضرت شاهدخت یاماتو » پیراهنی زنانه گرفت و خنجر خود را در جیب پیراهن خود مخفی کرد . هنگامی که عاقبت اوبه خانه برادران خشن « کوماسو » رسید، دید که در اطراف خانه تعدادی از سربازان به صورت سه گستی پی در پی به نگهبانی مشغولند و سربازانی دیگر مشغول نصب خیمه های نظامی هستند . آنان با نشاط خیمه ها را برای « جشن خیمه ها » آماده می کردند . هم چنین در کار فراهم کردن غذای جشن نیز بودند .

« والا حضرت اوسو » چون چنین دید، این جا و آن جا منتظر ماند تا روز عید فرارسد و چون عاقبت این روز فرارسید، شاهزاده موهای گره کرده خود را باز کرد و هم چون دختران بر شانه خود رها کرد . سپس پیراهن زنانه ای را که از عمه خود گرفته بود به تن کرد تا به طور کامل شبیه دختران گردد، آن گاه خود را در میان خدمتکاران پنهان کرده و به درون خانه رفته و در گوشه ای نشست .

در این هنگام برادران خشن « کوماسو » متوجه این دختر جوان شدند و او را در میان خود نشاندند . سپس سفره بزرگی برای غذا خوردن انداختند و در میانه غذا خوردن بودند که ناگهان « والا حضرت اوسو » خنجری از جیب پیراهن خود بیرون کشید و یقه پیراهن برادر بزرگ تر « کوماسو » را گرفت و خنجر را در سینه او فرو برد . برادر کوچک تر چون چنین دید ترسید و پابه فرار گذاشت . شاهزاده او را دنبال کرد و در پایین پله های خانه به او رسید و از پشت سر پیراهن او را گرفت و خنجر خود را در پایین تهیگاه او فرو برد . در این هنگام برادر کوچک تر گفت :

- خنجرت را در پهلوی من حرکت نده تا به توجیزی بگویم .

شاهزاده او را به زمین انداخت و لحظاتی به حال خود رها کرد تا سخن بگوید . پس برادر کوچک تر پرسید :

- ای سرور من، تو کیستی ؟

شاهزاده پاسخ داد :

- من « شاهزاده امپراتوری یاماتو »، فرزند امپراتور کینکو، حاکم سرزمین جزایر هشت گانه هستم که در قصر « هیشیرو » در « ماکیموکو » اقامت دارد .



۱ - این نشان می دهد که سن او در آن هنگام پانزده یا شانزده سال بوده است .

پدرم چون شنید که شما برادران خشن کوماسو از فرمان اوسریچی کرده اید .
مرا فرستاد تا شما را بکشم .

برادر کوچک تر گفت :

- آه پس چنین است ! امانوای شاهزاده بدان که در غرب کسی قوی تر و خشن تر
از ما دونفر نبود . ولی حالا در ولایت بزرگ ، یاماتو ، مردی هست که از ما خشن تر
است و حال می خواهم که بر تو نلمی بگذارم . پس از امروز به بعد نام تو ، یاماتو
کودک خشن ، (یاماتو تاکيرو) خواهد بود .

چون سخن او بدین جا رسید ، شاهزاده به او حمله کرد و هم چون خریزه رسیده
او را دو نیمه کرد و چنین شد که پس از آن نام شاهزاده به احترام چنین برده
می شد : « والاحضرت خشن یاماتو » (یاماتو تاکيرو) . شاهزاده در هنگام بازگشت به
پایتخت ، تمامی خدایان کوهستان و خدایان رودخانه ها و خدایان خلیج ها را آرام
کرد . سپس به پایتخت بازگشت .

۴ - پیروزی بر باغی خشن ، ایزومو .

در این هنگام او برای کشتن باغی خشن ، ایزومو ، به ولایت « ایزومو » رفت و
در آغاز بنای دوسنی را با او گذاشت و مخفیانه شمشیری چوبین ساخت و
بر کمر بست . سپس او را به قصد شاکردن به رودخانه « هی » برد و پس از آن که
دمی را در آب گذاراندند ، « والاحضرت خشن یاماتو » (یاماتو تاکيرو) ناگهان از
آب بیرون آمد و شمشیر باغی خشن ایزومو را که از کمر باز کرده و در گوشه ای
نهاده بود برداشت و به کمر بست .

پس به او گفت حال بیا شمشیر بازی کنیم .

باغی خشن ایزومو نیز از آب بیرون آمد و شمشیر چوبی « والاحضرت خشن
یاماتو » را به کمر بست . در این هنگام « والاحضرت خشن یاماتو » او را به مبارزه
فراخوانده و گفت :

- حال بیا تا با هم مبارزه کنیم .

در هنگام مبارزه هر کدام سعی کردند شمشیر خود را از نیام بیرون کنند . اما
باغی خشن ایزومو نتوانست شمشیر خود را از نیام بیرون بکشد ، در حالی که
« والاحضرت خشن یاماتو » توانست شمشیر خود را کشیده و باغی خشن ایزومو را
از زمین برد ، سپس به شعر ایات زیر را برود :

در سرزمین پوشیده از ابر ایزومو

غلافی که باغی خشن ایزومو بر کمر بسته بود

هر چند که غلاف آن با گیاهان سبز به خوبی استار شده بود

اما متاسفانه شمشیری در آن نبود .

شاهزاده پس از پیروزی به پایتخت بازگشت و گزارشی از مأموریت خود به امپراتور داد.

۵ - فتوحات «والاحضرت اوسو» در شرق
باردیگر امپراتور «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو ناکیرو) را فراخواند و به او گفت:

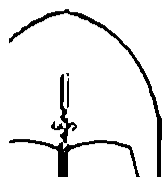
«اکنون برو و خدایان خشن و سرکش ولایات دوازده گانه شرق را سرکوب کن.
پس «شاهزاده خشن مبوکی تومو» جد ندیمان کیبی را همراه او فرستاد و به او تبری بزرگ داد.

شاهزاده بر اساس دستور امپراتور به راه افتاد و در آغاز برای نیایش به معبد بزرگ «ایسه» رفت و در آن جا الهه آن را تقدیس کرد. پس به عمه خود «والاحضرت شاهدخت یاماتو» گفت:

«آیا امپراتور می خواهد که مرا به کشتن دهد؟ چرا او مرا که به تازگی از سرکوب سرکشان در غرب کشور به پایتخت بازگشته ام، بدون آن که استراحتی کرده باشم و بدون آن که کانی راه یاری من بفرستد، دوباره به سوی ولایات دوازده گانه شرق می فرستد تا سرکشان آن جا را سرکوب کنم؟ هنگامی که به تمامی این چیزها فکر می کنم، به ذهنم خطور می کند که اومی خواهد مرا به کشتن بدهد.

پس شاهزاده از شدت اندوه گریست.
در این هنگام «والاحضرت شاهدخت یاماتو» «شمیر دروگر علوفه» (نگاه کنید به صفحه ۶۱) و یک جعبه کوچک به او داد و گفت:
«هروقت احساس خطر کردی این جعبه را باز کن.

شاهزاده به راه خود ادامه داد تا به ولایت «اواری» رسید و به خانه «شاهدخت میازو» مادر بزرگ حکمرانان ولایت «اواری» رفت و تصمیم گرفت تا با او ازدواج کند اما بعد تصمیم گرفت که این کار را در هنگام بازگشت انجام دهد. پس او را نامزد کرد و رهیار ولایات شرق شد و در آن جا همه خدایان خشن، خدایان کوهستان ها و رودخانه ها و مردم سرکنی را سرکوب کرد ولی وقتی به ولایت «ساگامو» رسید، حکمران این ولایت او را فریفت و به او گفت:
«در این بین، مرداب بزرگی وجود دارد که خدای آن بیار بدجنس و وحشی است.



شاهزاده چون این را شنید برای دیدن خدای مذکور به بیشه رفت و هنگامی که درون بیشه شد، حکمران ولایت بیشه را آتش زد و شاهزاده دریافت که فریب خورده است. پس در جعبه کوچک را که عمه اش «والاحضرت شاهدخت یاماتو» به اوداده بود باز کرد و دید که در آن چند سنگ آتش زنه وجود دارد. پس علف های اطراف خود را باشمیر درو کرد و با سنگ آتش زنه، آتش زد. آتش به سرعت شعله ور شد و به سرعت به سوی مقابل رفت و بدین گونه شاهزاده توانست سلامت از بیشه بیرون یابد و حکمران ولایت و اطرافیان وی را از بین برده و جنازه های آنان را آتش بزند. مکان مزبور را امروزه به نام «باکی» (سوخته) «زو» (مکان) می نامند.

پس شاهزاده در هنگام ترک این مکان وقتی که می خواست از تنگ «هاشیری میزو» بگذرد، خدای این گذرگاه امواجی برانگیخت و قایق او را محاصره کرد تا او را از پیروی باز دارد. در این هنگام، همسر شاهزاده «والاحضرت شاهدخت اتو لاشی بالا» گفت:

«من به خاطر تو خود را به دریا می اندازم تا دریا آرام گیرد و نجات یابی و بتوانی مأموریت خود را به پایان ببری و به پایتخت برگردی و در این باره گزارش دهی.»
پس قبل از این که خود را به دریا پرتاب کند، هشت لایه از بافته های کتان و هشت لایه از بافته های جرمی و هشت لایه از بافته های حریر را بر روی امواج پهن کرد و پس خود را به آب انداخت. در این هنگام امواج خروشان به خودی خود آرام گرفتند و قایق توانست به پیروی خود ادامه دهد. شاهدخت قبل از این که بمیرد، چنین سرود:

دریشه ساگامو

جایی که کوه های سر به فلک کشیده وجود دارند.

دروست آتش سوزان ایستاده بودی

و به خاطر من رنج می بردی

پس از هفت روز، آب دریا شانه همیش را به ساحل آورد و شاهزاده آن شانه را گرفت و آرامگاهی ساخت و شانه را در داخل آن آرامگاه قرار داد.

آن گاه محل را ترک کرد و به پیروی خود ادامه داد و توانست قبیله ختن «اینو» را به طور کامل آرام کند. پس به سراغ خدایان ختن کوهستان و رودخانه ها

۱ - مدخل حلیج یوکیوی امروزی است

۲ - در قدیم معتقد بودند که سبب بروز توفان های دریایی، وجود شخص یا چیزی در قایق است که سبب خشم خدایان دریا شده است. و برای فرونشاندن خشم خدایان دریا، شخص یا چیز مذکور را به دریا می انداختند.

رفت و آنان را نیز آرام کرد و در راه بازگشت وقتی به پایین دره اشی گارا^۱ رسید، یک وعده غذای سرد خورد. در این هنگام خدای دره که به شکل گوزن سفیدی درآمده بود، به نزدیک او آمد و شاهزاده تکه پیازی را که از غذایش مانده بود به سوی او پرتاب کرد و پیاز به چشم گوزن خورد و او را کشت. در این هنگام شاهزاده برخاست و شروع به بالا رفتن از دره کرد، درحالی که به شدت می گریست و می گفت:

«آه ای همرم ازوما متأسفم.

به همین خاطر ولایت مذکور را «ازوما» خواندند.

شاهزاده پس از عبور از ولایت «ازوما» و رسیدن به «کاینی»، هنگامی که در قصر «ساکا اوری» بود این آیات را سرود:

هنگامی که از «نیباری» و «نوکوها»^۲ می گذشتم.

چند شب خوابیدم!

در این هنگام تکه‌های کهنال آتش، شعر او را کامل کرد و گفت:

اگر روزها را بشماریم، نه شب و ده روز است.

شاهزاده از این جواب خوشش آمد و پیر مرد را درود گفت و او را حکمران ولایت «ازوما» کرد. پس این ولایت را ترک کرده و به سوی ولایت «شینانو» رفت و در آن جا توانست خدای دره «شینانو» را فراری دهد. پس به سوی ولایت «اوازی» بازگشت و به نزد نامزدش «شاهدخت میازو» رفت. در هنگام پدیرایی «شاهدخت میازو» یک فنجان بزرگ چای را به او تقدیم کرد و آن روزها روزهای عادت ماهیانه شاهدخت بود و بر پایین پیراهن اولکه ای خون آلود دیده می شد، شاهزاده علت آن را فهمید و قصیده ای در این باره سرود و گفت:

در کوهستان الهی کاکو، جایی که نور از آن جامی آید.

گنجشک سفیدی رامی بینم که هم چون داس نیز شده ای پرواز می کند.

بازوان نرم و لرزان تو، این گونه اند. بازوانی که دلم می خواهد آن ها را زیر سر بگذارم.

و در میان آن ها بخوابم.

بر پایین پیراهنت

ماه به تازگی طلوع کرده است.

«شاهدخت میازو» نیز در پاسخ سرود:

«ای شاهزاده خورشید تابان

۱ - نام دو مکان در استان ایباراگی کنونی است.

ای سرور بزرگ و گرانقدر من ،
سال جدید می آمد و می رفت
ماه جدید می آمد و می رفت
به راستی که ، به راستی که ،
در انتظار توبودن مراخته کرد .
برپایین پیراهنم

ماه به طور طبیعی طلوع کرده است .

پس باهم آمیزش کردند ، آن گاه شاهزاده شمیر دروگر علوفه را در نزد
«شاهدخت میازو» به ودیعت نهاد و خود را برای جنگیدن باخدای کوهستان
«ایوکی» ، عازم آن کوهستان شد و در آن حال گفت : در برابر خدا ، بی سلاح به
نظر خواهم رسید .

درحالی که از کوهستان بالامی رفت ، به گرازی سفید برخورد که به اندازه یک
گاو ماده بود . پس باغرور گفت :

« مطمئن هستم که این فرستاده خدای این مکان است ، که خود را به صورت
گرازی سفید در آورده است و اگر اکنون اورا نکشم ، در هنگام بازگشت اورا خواهم
کشت .

این را گفت و به بالا رفتن ادامه داد . خدای کوهستان چون چنین دید ، سرما
و کوران شدیدی فرستاد که باعث تلو تلو خوردن « والا حضرت خشن یاماتو » شد
(گراز وحشی سفید فرستاده خدای کوهستان نبود بلکه او خود خدای کوهستان
بود که از غرور و تکبر « والا حضرت خشن یاماتو » در خشم شده بود و خواست که
بدین گونه اورا تنبیه کند و شکنجه نماید) . هنگامی که شاهزاده عاقبت بادست
خالی از کوهستان پایین آمد ، در کنار چشمه « تاماکوراییه » درنگ کرد تا کمی
استراحت کند و به آرامی قدرت خود را بازیافت . به همین علت این چشمه
راه « اسامیه » (بازیافت قدرت) نامیدند .

۶- درگذشت « والا حضرت خشن یاماتو » (یاماتو تاکیرو)

چون شاهزاده کوهستان را ترک کرد و به روستای تاگی رسید ، گفت :
« همیشه می خواستم که در آسمان پرواز کنم ولی اکنون باباهایم به فرمان من
نیست و بی حس شده اند (تاگی تاگی) » . به همین جهت آن مکان « تاگی »
نامیده شد . پس کمی پیش رفت و ناگهان خستگی مفرطی بر او چیره شد و باتکیه
(تسوکی) برعصا (توسویه) به راه رفتن ادامه داد . به همین جهت آن مکان « تسوکی
توسویه » نامیده شد .

هنگامی که به تنها درخت صنوبر موجود بر روی تپه «اوتسو»^۱ رسید، شمشیر خود را که در موقع غذا خوردن در آن محل جا گذاشته بود پیدا کرد، آن گاه این قصیده را سرود:

درست مقابل اواری، بر روی تپه اوتسو درخت صنوبر تنهایی وجود دارد.
ای خواهرم، ای صنوبر تنها
اگر تو آدم بودی،

شمیری بر کمرت می بنم و پیراهنی برنت می کردم.
ای خواهرم، ای صنوبر تنها.

سپس شاهزاده این مکان را ترک کرد و به روستای «می یه» رفت و چون بدان جا رسید گفت: «ساق هایم هم چون حلوای له شده، پاره پاره شده (می یه) است و در واقع خسته و درمانده شده ام». به همین جهت مکان مذکور «می یه» نامیده شد. آن گاه شاهزاده این مکان را ترک کرد و هنگامی که به روستای نوبو رسید، در عشق سرزمین مادریش این ابیات را سرود:

ای باماتو، نوزبیا ترین روستایی.

کوه ها از همه سو تو را دربر گرفته اند.

هم چون نرده های سربیزی

ای باماتو، توجه زیبایی!

و در شعر دیگری سرود:

ای زنده گان

موهای خود را بابرگ پهن درخت بلوط ببندید.^۲

و برای این کار از درختان بلوط کوهستان «هیکوری»

که برگ های آن هم چون قالی های پیچیده ای است استفاده کنید.

آه ای مردمی که در امنیت زندگی می کنید.

این اشعار از نوع اشعار وطن دوستانه به شمار می آیند و این شاهزاده ابیات دیگری نیز سروده است که از آن جمله است:

ابرها

روبه سوی خانه بیار محبوبم گرد هم می آیند.

شعر اخیر اوبه همین گونه ناقص باقی ماند، زیرا که بیماری او شدت یافت

و در هنگام شدت بیماری ابیات زیر را سرود:

۱ - این مکان در منطقه کونا، در ولایت ایسیه کنونی واقع است.

۲ - نوعی آداب و رسوم جادویی برای افزایش طول عمر است، زیرا که درخت بلوط سمبل

زندگی طولانی است



شمیری را که

در کنار بستر «دختر جوان»^۱ گذاشتم.

آه که چه شمیر خوبی بود.

چون شاهزاده این ایات را سرود، در گذشت. پس فرستادگانی با عجله به قصر امپراتوری فرستاده شدند.

در این هنگام همسر و فرزندان شاهزاده که دریامانو بودند، همگی به ولایت «ایبه» روی آوردند و در آن جا آرامگاهی برای اوساختند و در شالیزارهای اطراف، به عزاداری برای او پرداختند و چنین سرودند:

ای گیاهان که

به ساقه شاخه های برنج می پیچید.

ساقه های برنج شالیزارهای مجاور.

در این هنگام، شاهزاده به صورت پرنده سفید بزرگی در آمد و در آسمان پرواز کرد و به ساحل رفت. همسر و فرزندان با گریه و شیون به دنبال او رفتند تا آن که پاهایشان، به وسیله تکه های نوک تیز نی که از زمین بیرون زده بود، پاره و زخمی شد، اما آنان درد آن را احساس نکردند و به راه ادامه داده و چنین می سرودند:

در جنگل نیزار تازه رویده

پهلوهایمان درد گرفت

و ما بدون آن که به آسمان برویم

هم چنان پیاده راه می سپردیم.

هنگامی که عاقبت آنان بارنج و مفتت به دریا رسیدند، چنین سرودند:

ما به دریای روییم، در حالی که پهلوهایمان دردمی کند.

ما هم چون گیاهان آبی

که در رودخانه بزرگ رویده است

در دریا گم خواهیم شد.

هنگامی که پرنده از پرواز ایستاد و بر ساحل صخره ای فرود آمد، چنین سرود:

ای پرنده ساحلی

دیگر هیچ گاه بر ساحل نمی پرواز نخواهی کرد

بلکه بر ساحل صخره ای پرواز خواهی کرد.

۱ - منظور شاهدخت مبارو است.

۲ - برخلاف اول کتاب که ارواح پس از مرگ به زیر زمین می رفتند، در این جا روح شاهزاده

پس از مرگ به آسمان می رود.

این چهار قطعه شعر در مراسم سوگواری شاهزاده سروده شد و امروزه هم چنان در مراسم سوگواری امپراتوران خوانده می شود.

سپس پرنده سفید از این ولایت رفت و در منطقه «شیکی» در ولایت «کوچی» فرود آمد. به همین جهت در محل فرود آمدن او، آرامگاهی ساخته شد که این آرامگاه «آرامگاه پرنده سفید» نامیده شد. سپس پرنده سفید دوباره این مکان را نیز ترک گفته و به سوی آسمان پرواز کرد.

وقتی که «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکيرو) جهت آرام کردن شورش ها به ولایات می رفت، آئیز او «ناناتو سکاهاگی» جد «خان های کومیه» نیز او را همراهی می کرد.

۷- فرزندان والاحضرت خشن یاماتو

فرزندی که از ازدواج «والاحضرت خشن یاماتو» با «والاحضرت شاهدخت فوتاجینو ایری» دختر امپراتور «اکومیه»^۱ به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت شاهزاده تارا شینا کاتسو» (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج او با «والاحضرت شاهدخت اونوتاشی بانا» که خود را در دریا پرتاب کرد، به دنیا آمد عبارت بود از: «شاهزاده امپراتوری واکا تاکيرو» (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج او با «شاهدخت فوتاجی» دختر «اونامو واکیه» جد حکمران ولایت «یاسونو چیکانو اومی» به دنیا آمد عبارت بود از: «شاهزاده امپراتوری اینا یوری واکیه» (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج او با «شاهدخت اوکیبی تاکیه» خواهر کوچک «شاهزاده تاکیه» ندیم «کیبی» به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری تاکیه کابنکو» (یک خدا) بود.

فرزندی که از ازدواج او با «شاهدخت کوکوماموری» از یاماشيرو به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری اشیکا گامی واکیه» بود (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج او بایک زن دیگر به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری اوکینا گالواکیه» بود.

تعداد فرزندان «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکيرو) به طور اجمالی ده خدا هستند.

«والاحضرت شاهزاده تارا شینا کاتسو» به امپراتوری رسید.



«شاهزاده امپراتوری اینا بوری واکیه ، جد دوک ، اینوگامی ، جد دوک ، تاکیرویه . و غیره است .

«شاهزاده امپراتوری تاکیه کایتکو ، جد دوک ، آبا ، از ، سانوکی ، جد اربابان ، ایسه ، جد اربابان ، نوو ، جد مدیران ، ماما ، وجد اربابان ، میاجی ، و غیره است .

«شاهزاده امپراتوری انیکا گامی واکیه ، جد اربابان ، کاماکورا ، جد اربابان ، ایواشیرو ، از ، اوزو ، وجد اربابان ، سوناکیدا ، است .

فرزند ، شاهزاده امپراتوری اوکینا کاتاواکیه ، ، شاهزاده امپراتوری کونی مانا ناگام ، بود . فرزندان شاهزاده اخیر عبارت بودند از : «والاحضرت شاهدخت اینونوماگورو ، شاهدخت اوکینا گاما واکاناکا ، و شاهدخت اونو ، (اتونوی کوچک) (به خدا) .

فرزندی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری واکاتاکیرو ، فوق الذکر با شاهدخت اینونوماگورو ، به دنیا آمد ، شاهزاده امپراتوری سومیه ایرو اوناکا ، بود .

فرزندی که از ازدواج شاهزاده اخیر با «شاهدخت شیبانو ، دختر ، شیبانو ایریکی ، از «اومی ، به دنیا آمد ، «والاحضرت شاهدخت کاکورو ، بود . فرزندی که از ازدواج «امپراتور اوتاراشی ، با «والاحضرت شاهدخت کاکورو ، به دنیا آمد ، «شاهزاده امپراتوری اویه ، (یک خدا) بود .

فرزندانی که از ازدواج شاهزاده اخیر ، با «شاهدخت امپراتوری شیروکانیه ، به دنیا آمدند ، عبارتند از : «شاهزاده امپراتوری اوناکاتا ، و «والاحضرت شاهدخت اوناکاتسو ، (دو خدا) .

«والاحضرت شاهدخت اوناکاتسو ، مادر ، شاهزاده امپراتوری کاکوساکا ، و «شاهزاده امپراتوری اوشی کوما ، است .

«امپراتور اوتاراشی ، یکصدوسی و هفت سال زندگی کرد و آرامگاه او در «یاما نویه نومیچی نویه ، قرار دارد .

امپراتور سنیمو

«شاهزاده واکاتاراشی ، (امپراتور سنیمو) به امپراتوری رسید و از قصرش «تاکااناو ، در «شیگا ، در ولایت «چیکاتسو اومی ، بر جهان فرمان راند .

فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «اوتوتاکارانو ایراتسومیه ، دختر «تاکیه اوشی یاماتا رینه ، جد ندیمان ، هوزومی ، به دنیا آمد ، «شاهزاده امپراتوری واکانوکیه ، (یک خدا) بود .

این امپراتور ، «ناکی اوچی نوسوکنیه ، را وزیر خود گماشت و حکمرانان ولایات کوچک و بزرگ را تعیین کرد . او نود و پنج سال زندگی کرد (و در روز پانزدهم مارس سال ۳۵۵ م درگذشت) . آرامگاه او در «تاتانامی ، در «ناکی ، قرار دارد .

امپراتور جوای

۱ - خانواده امپراتور

«امپراتور شاهزاده تاراشینا کاتو ، درحالی که در قصر «توبورا ، در «انادو ، و درحالی که در قصر «کاشینی ، در «توکوشی ، اقامت داشت بر جهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت اونا کاتو ، دختر «شاهزاده امپراتوری اویه ، به دنیا آمدند عبارت بودند از : «شاهزاده امپراتوری کاکوتا ، و «شاهزاده امپراتوری اوشیکوما ، (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «الاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی ، (بعدها ملکه شد) به دنیا آمدند عبارت بودند از : «الاحضرت هومویاواکیه ، و «الاحضرت اوتومو واکیه ، (بعدها هومودا واکیه نامیده شد) (دو خدا) .

ولی مهد یعنی «الاحضرت اوتومو واکیه ، بدین جهت (تومو) نامیده شد که در هنگام تولد در دست چپش زائیده ای گوشتی به صورت انگشت بود که در تیراندازی و پرتاب نیزه از آن استفاده می کرد . گویند که او از زمانی که در زهدان مادرش بود بر جهان فرمان می راند و در دوران فرمانروایی او انبار «اواجی ، ساخته شد .

۲ - ملکه جینگو و فتح سرزمین سیلا

یکی از خدایان در کالبد ملکه «الاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی ، (ملکه جینگو) حلول کرده بود .

هنگامی که امپراتور تصمیم حمله به سرزمین «کوماسورا ، رامی گرفت ، در قصرش «کاشینی ، در «توکوشی ، اقامت داشت و درحالی که وزیرش «ناکی اوچی نوسوکنیه ، درباغچه مقدس مشورت با سرور خدایان بود ، شروع به نواختن کونو کرد و ملکه نیز از خدایی که در او حلول کرده بود خواست که از زبان او سخن بگوید و خدای مذکور گفت : در غرب سرزمینی وجود دارد که در آن

سرزمین انواع گنج های کمیاب وخیره کننده زر وسیم وجود دارد ومن اکنون این سرزمین را به تو می بخشم .

امپراتور گفت :

- هنگامی که از تپه ها بالا می روم وبه سوی غرب می تگرم ، هیچ چیزی به جز دریای گسترده نمی بینم .

امپراتور معتقد شد که خدای مذکور دروغ می گوید . پس کوتورا به گوشه ای پرتاب کرد ودست از نواختن آن برداشت وخاموشی گزید .

در این هنگام خدای مذکور به شدت خشمگین شد وگفت :

- خلاصه بگویم ، حال که چنین شد ، بدان که تو هیچ گاه بر آن سرزمین دست نخواهی یافت وبه زودی در راه بی بازگشت مرگ گام خواهی سپرد .

در این هنگام وزیر ، تاکی اوچی نوسوکنیه ، گفت :

- من خیلی آشفته ام و چیزی نمی فهمم ، جناب امپراتور از شما می خواهم که دوباره بر کوتو بنوازی .

پس امپراتور آلت موسیقی خود را برداشت وبایی میلی شروع به نواختن کرد . اما صدای کوتو به تدریج کم و کمتر شد وعاقبت پس از لحظاتی خاموش شد وجون علت آن را جویا شدند ، دریافتند که امپراتور مرده است . همگی دچار ترس ووحشت شدند . پس جنازه اورا به اتاق مخصوص مردگان بردند وهدایای بسیاری از ولایات مختلف جمع آوری شده وبه خدای مذکور پیشکش شد ودر ولایات مراسم تطهیر از انواع گناهان برپا شد : حیوانات زنده را دوباره کردند ، شقه کردن حیوانات از عقب حیوان انجام شد ، مزارع برنج تخریب شد و کانال های آبیاری ازمین برده شد واماکن مقدس به عنوان متراح به کار برده شد وجفت گیری های نامشروع ، هم چون جفت گیری با اسب وگااو پرنده گان انجام شد . پس تاکی اوچی نوسوکنیه درحالی که درباغچه مقدس بود از خدای خشمگین خواست تا دوباره به سخن درآید .

در این هنگام وقایع اولیه دوباره تکرار شد وخدای مذکور گفت :

- باید فرزندی از تیره تو بر این سرزمین فرمان براند .

پس ، تاکی اوچی ، پرسید :

- ای خدای بزرگ خوشبخت شدم ، اما بگوئید که فرزندی که در زهدان مادر

الهی است پر یا دختر است ؟

خدای مذکور پاسخ داد:

- او پسر است .

در این حین وزیر جزئیات بیشتری پرسید وگفت :

- ای خدای بزرگ که با ما سخن می گویی ، خود را به مامرفی کن وبگو کی

خدای مذکور پاسخ داد :

« من » روح الهه بزرگ اماتراسو « هتم واین ها نیز به خدای بزرگ : « خدای نرینه ستاره اعماق دریا » ، « خدای نرینه میان دریاها » و « خدای نرینه ستاره سطح دریا » هستند (وچنین بود که برای اولین بار نام به خدای مذکور ظاهر شد). اگر در واقع می خواهی به سرزمین مذکور بروی ، باید هدایایی از « مبتیگرا » (تکه هایی از کاغذ ویا حریر که در جلوی قربانگاه می آویزند) به همه خدایان آسمانی وزمینی ، از آن جمله خدای کوهستان ها و رودخانه ها و دریا ها پیشکش نمایی و باید مرا در قایق سوار کنی . سپس خاکستر چوب را در کدو تنبل بریزی و در کنارش بادبزن و ظروف غذای پخته شده بابرگ بلوط قرار دهی . سپس همه این ها را در دریایی که می خواهی از آن عبور کنی پراکنده سازی .

وزیر بر حسب دستورات عمل کرد و لشکر و کشتی هایی فراهم کرد و عزم عبور از دریا کرد . در این هنگام ماهیان کوچک و بزرگ دریا پیش آمدند و قایق ها را حمل کردند و بادی مناسب وزید تا آن ها را همراهی کند . بدین گونه بنا به خواسته امواج قایق ها پیش رفتند

در این هنگام امواجی که قایق را به پیش می راندند ، آن چنان برخاستند که توانستند نیمی از زمین های مملکت سیلا را به زیر آب ببرند . پس پادشاه آن سرزمین ترسید و گفت :

« از امروز به بعد فرمانبردار شما بوده و مهتر اسب های شما خواهم بود و همه ساله به طور پیوسته قایق های لبریز از هدایا برایتان خواهم فرستاد که هیچ گاه باروهای آن خشک نشود (یعنی برایتان خراج منمتر خواهم فرستاد).

بدین گونه ملکه دستور داد که مملکت سیلا سرزمین مهتران اسب و مملکت بایکچ سرزمین انبارهای آن سوی دریا باشد . سپس آنان بعد از این که عصای امپراتور^۱ را بر در قصر سیلا فرو کردند و روح خشن الهه « سومی نویه بزرگ » را به عنوان حامی سرزمین سیلا تعیین کردند . به زاین بازگشتند .

قبل از پایان لشکر کشی ، زایمان ملکه فرارسید و به همین جهت چون او از ولایت « نوسو کوشی » گذشت ، درد زایمان او را گرفت . پس دوباره سنگ را بر داشت و به پهلوهایی خود بست تا دردش آرام گیرد ، سپس مدتی بعد فرزندش به دنیا آمد و آن محل را به همین مناسبت « اومی » (زایمان) نامیدند .

سنگ هایی را که ملکه بر روی پیراهن خود بسته بود هم چنان در روستای « اتو » در ولایت « نوسو کوشی » وجود دارد .



ملکه سپس به راه خود ادامه داد تا به «تاماشیما نوساتو» در استان «ماتسورا» در ولایت «توسوکوشی» رسید. نهار خود را در کنار رودخانه تناول کرد و چون آغاز ماه آوریل بود، برجایگاهی در وسط رودخانه نشست و نخی از پیراهن خود کشید و دانه ای برنج به عنوان طعمه بر سر آن نهاد و شروع به صید ماهی قزل آلا از رودخانه کرد و به همین علت از آن زمان تا کنون زنان در آغاز ماه آوریل با کشیدن نخی از پیراهن خود و فرار دادن دانه ای برنج به عنوان طعمه بر سر آن، به صید ماهی قزل آلا می پردازند.

۳- سریچی «شاهزاده امپراتوری اوشیکوما»

عاقبت هنگامی که ملکه «شاهدخت اوکینا گاتاراشی» به «یاماتو» رسید، قایقی نقش کش فراهم کرد و پرش را بر آن سوار کرد و در بین همگان شایع کرد که پرش مرده است، زیرا که در مورد ولاداری برخی از افراد دچار شک و تردید بود.

هنگامی که آنان به یاماتو نزدیک می شدند، «شاهزاده امپراتوری کاکوساکا» و «شاهزاده امپراتوری اوشیکوما» از این موضوع آگاه شدند و نقشه کمین و هجوم بر آن ها را کشیدند. پس برای فال گیری از راه شکار^۱ به روستای نوگا رفتند و در حالی که «شاهزاده امپراتوری کاکوساکا» از درخت بلوطی بالای می رفت تا مراقب اوضاع باشد، ناگهان گراز خشمگینی بیرون آمد و شروع به جویدن ریشه درخت کرد تا این که عاقبت درخت را انداخت و شاهزاده امپراتوری کاکوساکا را خورد. با وجود نتیجه شوم فال گیری، برادر کوچک تر یعنی شاهزاده امپراتوری اوشیکوما مصمم به جنگ شد و لشکری فراهم آورد و هنگامی که قایق نقش کش رسید، او گمان کرد که قایق خالی^۲ است و خواست که آن را تصاحب کند. اما ناگهان لشکر ملکه از قایق نقش کش بیرون پریدند و جنگ میان آنان در گرفت.

«شاهزاده امپراتوری اوشیکوما» بر لشکری به نام «اساهی نوسوکنیه» داشت که او جد قبیله «کیشی» از «نابیوا» است. در حالی که شاهزاده ولی عهد بر لشکری به نام «عالیجناب نابیوا نیکو ناکیه فورو کوما» داشت که جد ندیمان «وانی» است و لشکر او توانست دشمنان را تا یاماشیرو عقب براند. اما دشمنان ایستادگی کردند و همگی وارد معرکه جنگ شدند. در این هنگام «عالیجناب ناکیه

۱ - در چنین مراسمی موفقیت یا شکست در شکار، نمایانگر موفقیت یا شکستی می بود که در جنگ رخ می داد.

۲ - معمولاً در قایق های نقش کش، فقط نابوتی سنگی حاوی نقش مرده قرار داده می شد.

فوروکوما، به نیرنگی جنگی دست زد و اعلام کرد که ملکه، شاهدخت اوکینا گاتاراشی، مرده است و دیگر نیازی به ادامه جنگ نیست. سپس خود و لشکریانش زه کمان های خود را بریدند و تظاهر به تسلیم کردند. در این هنگام فرمانده لشکر دشمن نیز بدون آن که متوجه این نیرنگ باشد زه کمان خود را باز کرده و دستور عقب نشینی لشکریان را داد. لشکریان شاهزاده ولی عهد چون چنین دیدند ناگهان به سرعت زه های یدکی را که لابه لای گیوان خود پنهان کرده بودند بیرون آوردند و به کمان هابستند و به جنگ ادامه دادند. دشمنان چون چنین دیدند، ابتدا به کوهستان، اوساکا،^۱ عقب نشینی کردند، اما بعد دوباره باز گشتند تا به جنگ ادامه دهند. اما لشکریان شاهزاده ولی عهد آنان را فراری داده و تا، سائامی، تعقیب کرده و همه آن ها را کشتند. هنگامی که، شاهزاده امپراتوری اوشیکوما، و، اساهی نوسوکنیه، خود را در محاصره دیدند، سوار قایقی شدند و وارد دریاچه «یوا» شدند و ایلات زیر را سرودند:

یا، قبل از این که سربازان فوروکوما مارا زخمی کنند،
هم چون مرغان غواص در دریاچه اومی غرق شویم.
و آن دو به سرعت در دریاچه غرق شدند.

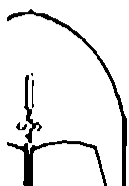
۴ - خدای بزرگ، کیه هی،

«عالیجناب تاکی اوجی نوسوکنیه» به منظور شتو و تطهیر شاهزاده ولی عهد^۲ رابه ولایت «اومی» و «واکاسا» راهبری کرد و در نو نوگا قصری ساخت و شاهزاده را در آن نشاند. روزی خدای آن مکان، خدای بزرگ ایزا ساواکیه، به خواب شاهزاده آمد و به او گفت:

«می خواهم نامم را با نامت عوض کنم.»
شاهزاده با خوشحالی پاسخ داد:

«بسیار خوشحالم و هر طور می خواهی می توانی نامت را با نام عوض کنی.»
سپس خدای مذکور افزود:

«سپیده دم فردا به ساحل برو، زیرا که من در قبال تعویض اسم هایمان با یکدیگر می خواهم به تو پیشکش دهم.»



۱ - نام کوهستانی در حد فاصل دو استان کیوتو و شیکای امروزی است

۲ - زیرا که او به علت گردنکشی شاهزاده امپراتوری اوشیکوما آلوده شده بود.

هنگامی که شاهزاده در سپیده دم به ساحل رفت، خدای مذکور را در بین دلفین های بینی بریده^۱ یافت. پس شاهزاده ولی عهد به خدای مذکور گفت:

- تو ماهیانی را که خود می خوری به من دادی.

از آن هنگام به منظور ستایش، خدای مذکور، خدای بزرگ وعده غذایی، نامیده شد و تا به امروز هم چنان خدای بزرگ، روح وعده غذا، نامیده می شود که روح (هی) و وعده غذا (کیه) می باشد و چون از خون بینی دلفین ها، بوی خون بر می خاست، این ساحل، چی اورا، (اورا: ساحل، چی: خون) نامیده شد و امروزه به آن، توسونگا، می گویند.

۶- آوازهای سر سخره

هنگامی که آنان بازگشتند، مادرش والاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی، برای آن ها ساکی انتظار،^۲ کنار گذاشته بود و در حالی که آواز می خواند آن را تقدیم آنان کرد:

این شراب، شراب معمولی نیست.

این شراب سرور شراب هاست.

خدای مقدس سوکونا

که مستقیم هم چون صخره است.

و در سرزمین جاودان جای دارد

شرابی که تقدیم می کند، آن را نذر کرده است

و به صورتی الهی آن را نذر می کند.

و به صورت لبریز و فراوان آن را نذر می کند.

پس از آن بسیار بنوشید

و نگذارید که جام خشک شود

بیایید، بیایید.

پس از آن که ملکه این آواز را خواند، جام های ساکی را تقدیم آنان کرد، در این هنگام، عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه، از طرف شاهزاده ولی عهد به سخن آمد و آواز زیر را خواند:

۱- این بدین معنی است که دلفین ها تاره صید شده بودند. زیرا در گذشته دلفین را از بینی شان می گرفتند.

۲- ساکی انتظار نوعی شراب است که به عنوان نیایش آن را تا هنگام بازگشت عزیر سفرافتنه خود نگاه می داشتند.

کسانی که این شراب راتهبه کردند .
 طبل خودرا در کنار آسیاب قرار دادند
 و درحالی که آواز می خواندند
 و می رقصیدند
 این شراب را
 این شراب را ساختند
 و این چه سعادتى است .
 بیایید ، بیایید .

این آوازاها ، از آوازه‌های « سرسره » می باشد .
 « امپراتور شاهزاده تاراشینا کاتسو » پنجاه و دو سال زندگى کرد و عاقبت در روز
 یازدهم سال ۳۶۲ م درگذشت . آرامگاه او در « نامایه » از « ایگا » در « کوچی »
 قرار دارد . ملکه یکصد سال زندگى کرد و جنازه او در آرامگاه « تاتانامی » در
 « ساکی » به خاک سپرده شد .

امپراتور اوجین

۱- خانواده امپراتور

« والاحضرت هامودا واکبه » (امپراتور اوجین) درحالی که در قصر « اکیرا »
 در « کارو شیم » سکونت داشت بر جهان فرمان راند . این امپراتور با سه شاهدخت
 امپراتوری ازدواج کرد که همه آن ها دختران « شاهزاده امپراتوری هامو دامما
 واکبه » بوده و نام هایشان : « والاحضرت شاهدخت تاکاگینو ایری » ، « والاحضرت
 شاهدخت ناکا » و « والاحضرت شاهدخت اوتو » بود .
 (شاهزاده امپراتوری هامو دامما واکبه پدر این سه شاهدخت ، خود فرزند
 « والاحضرت شاهزاده او کینو ایری » و همسرش « شیریتسو کیتومیه » دختر « تاکبه
 انادا نوسو کینه » بود ، او جد مشاوران « اوارى » است) .
 فرزندان « شاهدخت تاکاگینو ایری » عبارت بودند از : « والاحضرت شاهزاده
 نوکاتو نو اوناکا » ، « والاحضرت اویاماموری » ، « والاحضرت ایزانو ماواکا » ،
 « شاهدخت اوهارا نو ایراتسومیه » و « شاهدخت کوموکو نو ایراتسومیه » (پنج خدا) .
 فرزندان « والاحضرت شاهدخت ناکا » عبارت بودند از : « والاحضرت اوسازاکی »
 و « والاحضرت نیتوری » (دو خدا) .
 فرزندان « والاحضرت شاهدخت اوتو » عبارت بودند از : « آیه نو ایرا تسومیه » ،
 « اواجینو میهارا نو ایراتسومیه » ، « کینو انو ایراتسومیه » ، « مینو نو ایراتسومیه »
 (پنج خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت میانوشی یا کاواکی» دختر «وانینو هیگوری» نو اومی «به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده اوجی نو واکی ایراتکو» و خواهرانش «باتانو واکی ایراتسومی» و «شاهدخت امپراتوری میدوری» (به خدا).

فرزندی که از ازدواج امپراتور با «اونایه نو ایراتسومی» خواهر کوچک تر «شاهدخت یا کاواکی» به دنیا آمد «اوجی نو واکی ایراتسومی» (یک خدا) بود. فرزندی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت اوکینا گاما واکاناکا» دختر «شاهزاده امپراتوری کونی ماتاگا» به دنیا آمد: «شاهزاده امپراتوری واکانوکیه فوتاماتا» (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت اتوی» دختر «شما تارینه» جد مشاوران «تایه» از «ساکورایی» به دنیا آمد، «الاحضرت سرور هایابوسا» (یک خدا) بود.

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت ایزمینو ناگا» از «هیموکا» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری او او بایه»، «شاهزاده امپراتوری او بایه» و «هاتاهی نو واکا ایراتسومی» (به خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت کاکورو» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «کاوارادا نو ایراتسومی»، «نامانو ایراتسومی»، «شاهدخت اوساکانو اوتکا»، «توهوشی نو ایراتسومی» و «شاهزاده امپراتوری کاتاجی» (پنج خدا). فرزندی که از ازدواج امپراتور با «نونو ایرومی» از «کازوراکی» به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری ایزانو ماواکا» (یک خدا) بود.

بدین گونه تعداد فرزندان این امپراتور بیست و شش نفرند (یازده شاهزاده و پانزده شاهدخت). از میان آن ها «الاحضرت اوسازاکی» به امپراتوری رسید.

۲- «الاحضرت او یاماموری» و «الاحضرت اوسازاکی»

روزی امپراتور از «الاحضرت او یاماموری» و «الاحضرت اوسازاکی» پرسید: «از بین دو برادر، شما کدام را ترجیح می دهید، برادر بزرگ تر یا کوچک تر؟» علت پرسیدن این سؤال از طرف امپراتور این بود که او تصمیم داشت «اوجی نو واکی ایراتکو» را امپراتور و جانشین خود نماید.

«الاحضرت او یاماموری» گفت: من بزرگ را ترجیح می دهم.

اما «الاحضرت اوسازاکی» مقصود امپراتور را دریافت و پاسخ داد:

«بزرگ تر بالغ است و نباید بیهوده به خاطر اونگران بود، اما کوچک تر هم چنان زیر سن بلوغ است و من او را ترجیح می دهم.»

در این هنگام امپراتور گفت: «سازاکی، سخنان تو با اندیشه من هماهنگ است». سپس اعلام کرد: «والاحضرت اویاماموری، تو بر قبایل کوهستان ها و دریاها فرمان خواهی راند. «والاحضرت اوسازاکی، یاری دهنده امپراتور خواهد بود. «اوجی نو واکی ایرانسکو» به امپراتوری خواهد رسید. بدین گونه بود که «والاحضرت اوسازاکی» هیچ گونه اعتراضی بر او امر امپراتور نکرد.

۳- «شاهدخت یا کاوایه»

روزی امپراتور پس از عبور از کوهستان به ولایت «چیکانو اومی» رسید و در روستای «اوجی» توقف کرد و مشغول تماشای مناظر «کازو» شد، سپس ایات زیر را سرود:

نگاهم هم آغوش روستای کازو است.

روستایی که پوشیده از هزاران برگ است.

و هزاران خانواده نروتمند دارد.

و هم چنین ابهت و گرانقدری این ولایت رامی بینم.

پس وقتی که به روستای «کوواتا» رسید، در چهارراهی دختر جوان و زیبایی را دید. پس از او پرسید:

- نودختر کینی؟

دختر پاسخ داد:

- من «شاهدخت میانوشی یا کاوایه» دختر «والینو هیفو رینو اومی» هستم.

امپراتور به او گفت:

- فردا وقتی که بازگردم، به خانه شما خواهم آمد.

«شاهدخت یا کاوایه» به دقت همه چیز را برای پدرش تعریف کرد و پدرش به او گفت:

- او به رستی خود امپراتور بود و این جای بی خوش وقتی دارد، ای دخترم او را در آغوش بگیر.

پس خانه اش را به خوبی آراست و به انتظار نشست. روز بعد امپراتور آمد و در مراسم میهمانی که برپا شد، امپراتور جامی بزرگ تقدیم «والاحضرت شاهدخت یا کاوایه» کرد و ایات زیر را سرود:

این خرجک^۱ از کجایم آید؟



۱ - در گذشته خرجک و گوشت گوزن از غذاهای بسیار گران قیمت بود.

از سرزمین دور دست ، نوسونوگا ،^۱
 این سرزمین کجاست ؟
 نزدیک جزیره ، انی نی جی ، و جزیره دی .
 من هم چون مرغان غوانی دریایی ، که در آب فرومی روند و سپس بالامی آیند
 باستقامت و پشتکار
 راه پست و بلند را
 از ، ساسانامی ، تا این جا پیمودم .
 که ناگاه در راهی ، در ، کوواتا ، دختری جوان را دیدم
 که قامتی هم چون سرو داشت
 و دندان هایش هم چون میوه بلوط و یا هم چون مثنی آب بود .

خاک دره وانی در ، اچی جی ،
 خاکی سرخ رنگ است
 و طبقات عمیق آن سیاه رنگ است
 اما طبقات میانی آن را
 بدون گرم کردن می توان به عنوان سرمه به کاربرد .
 و ابروها را با آن به خویی سرمه کنید .

من او را یافتم
 دختری که با او ملاقات کردم
 به راستی همان چیزی بود که می خواستم .
 دختری که با او ملاقات کردم .
 به راستی همان چیزی بود که در پی آن بودم .
 بدون آن که امیدی به دیدن او داشته باشم ، اکنون روبروی او ایستاده ام .
 اکنون در کنار او هستم .
 پس آن ها با هم ازدواج کردند و فرزنددی که از این ازدواج به نسر رسید
 ، اوجی نو واکی ایراتسو کو ، بود .

۱ - شاهدخت کامی ناگا (دراز موی)
 روزی امپراتور شنید که ، شاهدخت کامی ناگا ، دختر دوک ، موروگاتا ،
 در ولایت ، هیموگا ، ، بسیار زیباست . به همین علت او را به قصر دعوت کرد . اما پسر



۱ نام امروزی آن نوروگا است و در استان فوکونی قرار دارد و هم جان خرچنگ های آن مشهور است.

وولی عهد او «والاحضرت اوسازاکی» هنگامی که قایق حامل دختر جوان دربندر «نانیوا» پهلو می گرفت، او را دید و شیفته زیبایی او شد. پس به وزیر «ناکی اوجی» نوسوکنیه گفت:

«خواهش می کنم که از والاحضرت امپراتور بخواهی که «شاهدخت کامی ناگا» را که از «هیموکا» فراخوانده است به من بدهد.

امپراتور نیز «شاهدخت کامی ناگا» را به پسرش داد و در یکی از روزها سفره ای گسترد و از «شاهدخت کامی ناگا» خواست که در برگ های بلوط شراب ساکی بدهد. سپس قصیده زیر را سرود:

ای فرزندانم بیاید تا از مزارع پیاز جمع کنیم
در مسیر راه جمع کردن پیاز
درختان شکوفه دار برتقال بوی خوشی در هوا می پراکنند
شاخه های بالایی
به علت رفت و آمد پرندگان خشک شده است
شاخه های پایینی نیز
به علت این که مردم در هنگام عبور و مرور آن ها را می گیرند خشک شده است.
اما شاخه های میانی
برای دختران بسیار زیبا هم چنان پر شکوفه است.
به سوی خود کشاندن آن ها چه لذت بخش است.

و نیز سرود:
نمی دانستم که نصب کننده پرچین های دریاچه «یوسامی»
که دریاچه ای پر آب است.
پرچین خود را نصب کرده است.
نمی دانستم که درخت کاتسورا ریشه های سرخ رنگ خود را گسترانده است.
چه دیر فهمیدم.
و امروز هم چنین از خویشتن خشمگین هستم.
پس امپراتور شاهدخت را به پسرش داد و شاهزاده ولی عهد نیز سریع ایات زیر را سرود:

دختر جوان کوهادا که از ولایتی دور دست آمده است.
بدون هیچ گونه مقاومتی بامن هم خوابه شد.
آه که او دختر روبایی من است.

۵- آواز های کوزو

در این دوران ، وقتی که قبیله کوزو از یوشینو شمیر «والاحضرت اوسازاکی» را می دیدند ، این آواز را می خواندند :

«والاحضرت اوسازاکی» ، ای فرزند «خورشید هوموتا»^۱

سرشمیر توتیز است

وقبضه آن محکم است ودر زیر درختان خشک زمستان

هم چون برگ زرد شود .

پس آسیایی بزرگ در «کاشینوفو» در «یوشینو» برپا کردند ودر آن ساکی ساختند و هنگامی که این ساکی را به امپراتور تقدیم می کردند ، به پای کوبی و دست افشانی پرداخته وچنین می سرودند :

بیاید در «کاشینوفو» آسیایی بزرگ بر پاکنیم

و در درون آن ساکی بازیم

ای پدر ،^۲ یا واز این ساکی بچش .

هنگامی که «کوزو» ها هدایایی را به امپراتور تقدیم می کنند ، هم چنان تا به امروز این آواها را می خوانند .

۶- ورود تمدن قاره

امپراتور در دوران خود قبایل دریایی ، قبایل کوهستانی ، قبایل تکه بان کوهستان و قبایل ایبه را به وجود آورد . هم چنین دریاچه نوسوروکی را ساخت و ساکنین مملکت سیلا به ژاپن مهاجرت کردند و تحت سرپرستی « تاکی اوچی نوسوکنیه » کار پر کردن مرداب ها و ساختن دریاچه کودارا (بایکج) صورت گرفت .

شاه شوکو ، پادشاه بایکج نیز « اچی کی شی » (جد تقویم نویسان « اچی کی شی » را به همراه مادیانی و نریانی و شمیر و آینه بزرگی فرستاد .

امپراتور نیز فرستاده ای به نزدش فرستاد و پیام داد :

« اگر در نزد شما دانشمندانی یافت می شوند ، آن ها را به نزد ما بفرستید .

بنابه درخواست امپراتور ، پادشاه بایکج ، شخصی به نام « وانی کیشی » را به همراه ده جلد از کتاب های مذهبی کونفوسیوسی و کتابی به نام « هزار رساله » که مجموع آنها یازده جلد کتاب بود فرستاد (وانی کیشی جد مدیران ادبیات است) .



۱ - « خورشید هوموتا » لقب امپراتور اوچین است .

۲ - منظور از پدر ، همان امپراتور است .

جد حکمرانان ، هاتا ، وجد خان های «ایا» ، و کارشناس ساکی سازی به نام «نیهو» که نام دیگرش «سوسوکوری» است ، نیز از دریا عبور کرده و به ژاپن رسیدند .
 «سوسوکوری» مذکور اقدام به ساختن شراب ساکی کرد و آن را به امپراتور تقدیم کرد . امپراتور از ساکی پیشکشی برمنت شد و ابیات زیر را سرود :
 از شراب ساکی «سوسوکوری» منت شدم .
 ساکی دلنواز و شادی بخش مرا منت کرد .
 سپس امپراتور درحالی که به شادی آواز می خواند ، بیرون آمد و باعضای خود ضربه ای به صخره بزرگی که در وسط دره «اوساکا» بود زد . صخره فروغلتید و به همین علت این گفته ضرب المثل گردید :
 «حتی صخره ها نیز از سر راه آدم منت دور می شوند» .

۷- سرپیچی و گردنکشی «اویاماموری»

پس از مرگ امپراتور ، «والاحضرت اوسازاکی» بنا به وصیت امپراتور و سفارش های او تصمیم گرفت به نفع برادر کوچک خود «اوجی نو واکی ایراتکو» از سلطنت کناره بگیرد . اما «والاحضرت اویاماموری» مخالفت کرد و تصمیم گرفت قدرت را به دست گیرد . پس دستورات امپراتور جدید را زیر پا نهاد و برای حمله آماده شد و مخفیانه برای کشتن شاهزاده جوان لشکری فراهم کرد و هنگامی که «والاحضرت اوسازاکی» از نوطنه ملحانه برادر بزرگ خود آگاه شد ، فرستاده ای به نزد «اوجی نو واکی ایراتکو» فرستاد تا او را بر حذر سازد . امپراتور جوان چون این خبر را شنید شگفت زده شد ، پس به لشکریان خود فرمان داد که در امتداد رودخانه مخفی شوند و خیمه آهیین او را بر روی تپه ای بر پا کنند ، آن گاه لباس و ماسک خود را به یکی از نگهبانان خود پوشانند و او را بر جای خود نشاند ، به گونه ای که از دور قابل تمیز نبود و به همه سربازان دستور داد که در هنگام رفت و آمد به شخص مذکور تعلیم کنند ، گویی که او به راستی خود امپراتور است . سپس قایقی در رودخانه به آب انداخت و قایق و باروهای آن را مزین کرد تا برادرش در هنگام عبور از رودخانه از آن استفاده کند ، سپس ریشه گیاه «کاتورای» ژاپنی را نه کرده و باعصاره لغزنده آن ، حصیر لی کف قایق را لغزنده کرد تا برادرش بلغزد و بیفتد . سپس لباسی از کنف که لباس مردم عادی بود بر تن کرد و عصای بلندی در دست گرفت و در قایق ایستاد . اما برادر بزرگ تر لشکریان خود را استار کرد و در زیر پیراهن خود زره بر تن کرد و به طرف ساحل رودخانه آمد و هنگامی که سوار قایق می شد در بالای تپه آن سوی رودخانه ، خیمه های تزیین شده ای را دید و گمان برد که برادرش یعنی شاهزاده جوان

خیمه های تزیین شده ای را دید و گمان برد که برادرش یعنی شاهزاده جوان بر تخت نشسته است و به هیچ وجه متوجه نشد مردی که با عصای بلند خود در قایق ایستاده همان برادر جوان است ، پس روبه برادرش کرد و پرسید :
- شنیده ام که در این کوهستان گراز وحشی بزرگی است ، می خواهم آن را شکار کنم . آیا فکر می کنی بتوانم این کار را بکنم ؟
برادرش پاسخ داد :

- نمی توانی و اگر از من بپرسی که چرا ! می گویم که برخی سعی کردند آن را شکار کنند ، اما نتوانستند ، به همین علت می گویم که شما هم نمی توانی .
هنگامی که قایق به وسط رودخانه رسید ، برادر کوچک قایق را کج کرد به گونه ای که برادرش در آب رودخانه افتاد . پس چون بر روی آب آمد ، جریان تند رودخانه او را با خود برد . پس در همان حال که جریان تند آب او را با خود می برد این ابیات را سرود :

در هنگام عبور از گذرگاه ، اوجی ، که سیلاب های تندی دارد ،
کسی را به نزد من آورید که بتواند از عصای خود به سرعت استفاده کند .
در این هنگام ، ناگهان سربازان استار شده بر ساحل رودخانه پدیدار شدند و با تیر های خود شاهزاده را تهدید کردند ، اما او را رها کردند تا سیلاب او را ببرد و بدین گونه بود که آب جنازه شاهزاده را به منطقه ، کاوارا ، برد و هنگامی که به دنبال یافتن جنازه او بودند ، احساس کردند که فلاط هایشان به زره شاهزاده غرق شده می خورد و صدای طنین (کاوارا) می دهد ، به همین علت آن منطقه را « کاوارا » نامیدند و هنگامی که جنازه شاهزاده را از آب بیرون کشیدند ، برادر کوچک تر ابیات زیر را سرود :

هنگامی که در گذرگاه اوجی دارنده سیلاب های تند ایستاده ام
با خود می اندیشم که شاهزاده را بکنم و بر او چیره شوم .
از سویی به شما می اندیشم

و از سوی دیگر به همسرش می اندیشم .

این مائل را به یاد می آورم و سرگشته و حیران می شوم .

این مائل را به یاد می آورم و غمگین می شوم .

پس باز می گردم و تصمیم می گیرم که او را بکنم .

جسد « والا حضرت او یاماموری » را در کوهستان « نارا » به خاک سپردند .

« والا حضرت او یاماموری » جد دوک های « هیکی کاتا » ، جد دوک های

« هیکی » ، جد دوک های « هاری هارا » است .

هنگامی که دو خدای « والا حضرت او یازاکی » و « اوجی نو ایراتکو » تصمیم

گرفتند سلطنت را با هم مبادله کنند ، صیادی به نزد شان آمد و هدیه ای پیشکش

کوچک تر ببرد ، اما برادر کوچک تر نیز آن را نپذیرفت و برای برادر بزرگ فرستاد و هم چنان آنان آن را برای یکدیگر می فرستادند تا این که روزها و شب ها سپری شد و این رد و بدل ها طولانی شد و صیاد از این رفت و آمد ها خسته و کوفته شد و به گریه درآمد . به همین علت است که ضرب المثل می گوید : « صیاد از آن چه بر سرش آمده ، می گرید » .
« اوجی نو واکسی نو ایراتکو » اول در گذشت ، به همین علت پس از او « والاحضرت اوسازاکی » به امپراتوری رسید .

۸ - تبر آسمانی خورشید

در گذشته پادشاه مملکت سیلا پری به نام « تبر آسمانی خورشید » داشت که موفق شد از دریا بگذرد و به زاین بیاید و علت این کار او این بود که در مملکت سیلا مردایی بود که به آن مرداب « آگو » می گفتند و همیشه در کنار مرداب در هنگام خواب نیم روزی زنی فقیر می آمد و می خوابید . نور آفتاب هم چون رنگین کمان ، فرج او را روشن می کرد و مرد فقیر و فضولی نیز بود که پیوسته مراقب کارهای او بود . زن مذکور در هنگام خواب نیم روزی آستن و تکین سرخ تاما را زاید . در این هنگام مرد فقیری که پیوسته مراقب او بود بیرون آمد و تکین تاما را از او گرفت و در کیسه ای گذاشته و بر کمر بسته و همیشه با خود حمل می کرد . او در دره کوچکی شالیزاری داشت و هر روز ناچار بود که غذای کارگران شالیکار خود را بر پشت گاوی نهاده و به دره مذکور ببرد ، تا این که در یکی از روزها بر پادشاه یعنی « تبر آسمانی خورشید » را در راه دید ، شاهزاده مذکور از او پرسید :

- چرا غذا را بر پشت گاو حمل می کنی ؟ در واقع می خواهی این گاو را بکنی و گوشت آن را بخوری .

شاهزاده پس از این گفته ، تصمیم گرفت مرد را دستگیر و راهی زندان کند . مرد بیچاره گفت :

- من نمی خواهم گاو را بکنم ، فقط در کار بردن غذای کارگران هستم .

اما شاهزاده او را رها نکرد . مرد بیچاره تکین تاما را از کمر باز کرد و به شاهزاده داد . شاهزاده مرد را رها کرد و تکین تاما را به خانه برد و در کنار تخت خود نهاد . ناگهان تکین دختری جوان شد و شاهزاده او را به همسری گرفت و با او همبستر شد . اکثر وقتها این دختر غذاهای نادری برای شوهرش می پخت . اما شاهزاده به تدریج سرکش و بد اخلاق می شد و شروع به سرزنش همسر خود می کرد تا این که عاقبت همسرش به او گفت :

- حال که چنین است بدان که من آن زنی نیستم که باید همسر تو باشد. پس به زودی به سرزمین مادرم بازخواهم گشت.

پس مخفیانه فایق کوچکی فراهم کرد و از راه دریا فرار کرده و خود را به «نانبوا» رساند (او الهه معروفی به نام «الهه وضوح» بود که در معبد «هیمبه گوسو» در «نانبوا» پرستش می شود).

«شاهزاده تیر آسمانی خورشید» چون دریافت که همسرش گریخته است، به تعقیب او پرداخت. اما خدای عبور او را از ورود به آن جا منع کرد. پس شاهزاده مذکور عقب نشست و در ولایت «تاجیما» لنگر انداخت و در همان جا اقامت گزید.

فرزندی که از ازدواج این شاهزاده با «مایه توسومی» دختر «ماتا او» از «تاجیما» به دنیا آمد، «تاجیما مورو سوکو» بود.

فرزندی که برای شخص اخیر زاده شد «تاجیما هیمبه» بود.

فرزند شخص اخیر نیز «تاجیما هیناراکی» است.

فرزندان شخص اخیر عبارت بودند از: «تاجیما موری»، «تاجیما هیناکا» و «کیوهیکو» (به خدا).

فرزندانی که از ازدواج «تاجیما موری» با «تاجیما نومیه» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «سوغانو مورو او»، «خواهرش» «سوغا کاما یورادومی».

فرزندی که از ازدواج «تاجیما هیناکا» با برادر زاده اش «یورادومی» به دنیا آمد، «والاحضرت شاهدخت تاکانوکا» از «کازراکی» بود | او مادر «والاحضرت شاهدخت اوکی ناگا تاراشی» (ملکه جینگو) است |.

چیزهایی را که شاهزاده «تیر آسمانی خورشید» همراه خود آورد «گنج های گران بها» نامیده می شود و عبارت بودند از: دو گردنبند از تگین های تاما، «پارچه های برانگیزنده امواج»، «پارچه های شکافنده امواج»، «پارچه های برانگیزنده بادهای»، «پارچه شکافنده بادهای»، «آینه دریای گزنده» و «آینه ساحلی» که این ها به طور کلی هشت چیز بودند (و در حقیقت هشت خدای بزرگ هستند که در معبد «ایزوشی» تقدیس می شوند).

۹- خدای «نرینه برگ درختان سرخ پاییزی کوهستان» و خدای «نرینه مه بهاری کوهستان».

اله ای به نام «ایزوشی اوتومیه» وجود داشت که دختر یکی از خدایان بزرگ هشت گانه بود و بسیاری از خدایان به ازدواج با این الهه علاقه مند بودند. اما هیچ کدام از آن ها موفق به این کار نمی گردید. از سوی دیگر دو خدای برادر به نام های «نرینه برگ درختان سرخ پاییزی کوهستان» (برادر بزرگ تر) و «نرینه برگ

مه بهاری کوهستان» (برادر کوچک تر) نیز از خواستگاران بودند. روزی برادر بزرگ تر به برادر کوچک تر گفت:

«من از «ایزوشی اوتومیه» خواستگاری کردم. اما موفق نشدم. آیا تومی توانی در این کار موفق شوی؟

برادر کوچک تر پاسخ داد:

«من می توانم به راحتی با او ازدواج کنم.

برادر بزرگ تر گفت:

«اگر نتوانی با او ازدواج کنی، من لباس خوابم را به تو خواهم داد و کوزه ای به اندازه خودم و لبریز از ساکی برایت خواهم آورد و برایت از گیاهان کوهستان و گیاهان دریایی غذا خواهم پخت. پس حال بیا که باهم شرط ببندیم. پس برادر کوچک تر به نزد مادر رفت و آن چه را که بین او و برادرش اتفاق افتاده بود برای او تعریف کرد. پس مادر نخ هایی مخصوص تهیه کرد و شبانه مشغول بافتن لباس و جوراب و کفش مخصوص برایش شد. هم چنین تیر و کمان نیز برایش ساخت آن گاه لباس را به او پوشاند و پس تیر و کمان را نیز به او آویخت. پس او را به سوی دختر فرستاد. در این هنگام این جامه و تیر و کمان همگی به (گل های) پرده تبدیل شد. خدای «نرینه مه بهاری کوهستان» تیر و کمان را در نواله دخترک آویخت. «ایزوشی اوتومیه» شیفته این گل ها شد و آن ها را به خانه برد. در این حین او به دنبالش رفت و همراه او وارد خانه شد و با او ازدواج کرد و فرزندی از او به دنیا آورد.

پس به نزد برادر بزرگ تر خود رفت و گفت:

«من شرط بندی را بردم و توانستم با «ایزوشی اوتومیه» ازدواج کنم.

برادرش از ازدواج او رشک برد و چیزی از آن چه که در شرط بندی عهد کرده بود به او بدهد، به او نداد. پس برادر کوچک تر اندوهگین شد و همه چیز را به مادرش گفت. مادر پاسخ داد:

«در طول زندگی مان، رفتار مان هم چون رفتار خدایان بود، اما او در حقیقت رفتاری هم چون رفتار مردمان معمولی این دنیا دارد. پس او به پیمان خود وفادار نیست.

پس مادر بر سر بزرگش کینه ورزید و تکه ای از نی خیزران برداشت و به جزیره ای در وسط رودخانه «ایزوشی» رفت. آن گاه ارمحل گره نی خیزران را شکاند و از آن سیدی ساخت که در کف آن نور گیری قرار داشت. پس از کف رودخانه سنگریزه هایی برداشت و آن ها را بانمکی که در برگ خیزران تکه داشته بود آمیخت کرد. آن گاه چنین نفرین کرد:

- همان طور که این برگ های سبز خیزران پژمرده می شوند، اونیز که سرسبز است پژمرده گردد و همانند این نمک که نمک جزر و مد دریاست اونیز لبریز از عرق گردد و خشک شود و همان طور که این سنگریزه ها در آب فرومی روند، او نیز عرق گردد و دگر گونه شود .

مادر پس از نفرین، همه آن چیزها را بر روی آتشدان قرار داد . پس پسر بزرگ بیمار شد و به مدت هشت سال بدنش خشک شد .

در این هنگام عاقبت پسر بزرگ تسلیم شد و گریست و از مادرش طلب بخشش کرد . مادر نیز اشیاء نفرین کننده را از روی آتشدان برداشت و بدن پسر بزرگش به حالت طبیعی خود بازگشت .

۱۰ - فرزندان امپراتور

فرزندان « شاهزاده امپراتوری واکانوکیه فوتامانا » پسر امپراتور اوجین که از ازدواج با خاله اش « موموشیکی ایرویه » که نام دیگرش « والاحضرت شاهدخت اوتوهیمبه ماواکا » است ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « او ایراتسکو » که نام دیگرش « شاهزاده امپراتوری اوهو هودو » است ، « والاحضرت شاهدخت اونا کاتسو » از « او ساکا » ، « شاهزاده ناکامن تای » ، « شاهدخت ناکامن تامیا » ، « کوتوفوجی نو ایراتسومیه » از فوجی وارا ، « شاهزاده امپراتوری توریمیه » ، « شاهزاده امپراتوری سانیه » (هفت خدا) .

« شاهزاده امپراتوری اوهو هودو » جد دوک های « میکونی » ، « جد دوک های « هاتا » ، « جد دوک های « اوکیناگا » ، « جد دوک های « ساکایتو » از « ساگاتا » ، « جد دوک های « یاماجی » ، « جد دوک های « میتا » از « توکوشی وجد دوک های « نویسه » است .

فرزندانی که از ازدواج « شاهزاده امپراتوری نیدوری » (پسر امپراتور اوجین) با ناخواهریش « میهارا نو ایراتسومیه » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری ناگا » و « شاهزاده امپراتوری ایراجیما » (دو خدا) .

فرزند « شاهزاده امپراتوری کاتاشیوا » ، « شاهزاده امپراتوری کونو » بود .

امپراتور هومودا (اوجین) یکصد و سی سال زندگی کرد (و در نهم سبتمبر سال ۳۹۴ م درگذشت) . آرامگاه او در بالای تپه « موفوشی » در « ایگا » در « کوچی » قرار دارد .

فصل سوم

امپراتور نینتو کو

۱ خانواده امپراتور

• والاحضرت اوسازاکی • (امپراتور نینتو کو) در حالی که در • ناکاتسو • در
• نانیوا • اقامت داشت • برجها ن فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • والاحضرت شاهدخت ایوا • (ملکه)
دختر • سوتو بیکو • از • کازوراکی • به دنیا آمدند ، عبارت بودند از :
• والاحضرت ایزاهو واکیه • از • اوپه • . شاهزاده امپراتوری ناکاتسو • از • سومی
نویه • . • والاحضرت تاجی هینو میزوها واکیه • . • والاحضرت او اسازما واکوگو
نوسوکنیه • (چهار خدا) .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت کامی ناگا • دختر • اوشی
مورو • دوک • موروگاتا • در ولایت • هیموگا • . به دنیا آمدند ، عبارت بودند از :
• هاتایی نو واکیه ایراتسومیه • که نام دیگرش • والاحضرت شاهدخت ناگامی •
است (دو خدا) .

امپراتور باناخواهری هایش • یاتا نو واکیه ایراتسومیه • و • اوچی نو واکیه
ایراتسومیه • نیز ازدواج کرد اما از آنان صاحب فرزندی نشد .
تعداد فرزندان امپراتور • اوسازاکی • شش فرزند بودند (پنج شاهزاده و یک
شاهدخت) . از بین این فرزندان • والاحضرت ایزاهو واکیه • به امپراتوری
رسید . هم چنین • والاحضرت تاجی هینو میزوها واکیه • و • والاحضرت او
اسازوما واکو نوسوکنیه • نیز به امپراتوری رسیدند .

۲- روزگار خوش

در روزگار این امپراتور، برای بزرگداشت نام ملکه، والا حضرت شاهدخت ایوا، قبیله، گازوراک، ایجاد شد و برای بزرگداشت نام ولی عهد، والا حضرت ایزاهو واکه، قبیله، میسو،^۱ ایجاد شد و برای بزرگداشت نام شاهزاده امپراتوری اوکوساکا، قبیله، اوکوساکا، ایجاد شد. برای بزرگداشت نام شاهزاده امپراتوری واکاکوساکا کایه، قبیله، واکاکوساکا، ایجاد شد.

هم چنین قلعه های سواحل، مامودا، ساخته شد و با کمک پناهندگان از راه رسیده از سوی قاره آسیا، انبارهای مامودا، ساخته شد. دو دریاچه، وانی، و یوسامی، نیز به وجود آمدند و کانال های نانیوا، برای ارتباط با دریا حفر گردید و ساحل، اوپاشی، برای ساختن بندر، سومی نوبه،^۲ هموار گردید.

روزی امپراتور از کوه بلندی بالا رفت و از همه سو به ولایات نظری افکند و گفت: - به نظر می رسد که اهالی همه ولایات فقیرند. زیرا که دودی از دودکش خانه ها بلند نمی شود. پس از امروز تا مدت به سال همه مالیات ها لغو می شود.

در نتیجه از توجه و عنایت به قصر کاسته شد و قصر دچار خرابی شد تا آن جا که آب باران به داخل آن نفوذ می کرد و کسی برای تعمیر آن اقدامی نمی کرد، بلکه در زیر محل چکه ظرفی می گذاشتند و به جای دیگری از قصر که چکه نمی کرد نقل مکان می کردند.

عاقبت روزی دیگر امپراتور نظری دوباره به ولایات افکند و دید که دود از دودکش همه خانه ها برمی خیزد و دریافت که مردم در حالت رفاه زندگی می کنند. پس دریافت مالیات و بیگاری کشیدن را دوباره مرسوم کرد. به همین علت بود که حال مردم روبه بهبود رفت و توانستند که بدهی خود را داده و تکالیف بیگاری خود را انجام دهند. به همین علت این روزگار رامدح نموده و آن را دوران خوش امپراتور، نامیدند.

۳- شاهدخت کورو

ملکه، شاهدخت ایوا، بیار حدود بود. به همین جهت خدمتکارانی که به امپراتور خدمت می کردند و با او همبستر می شدند، جرات نداشتند که وارد محل اقامت ملکه شوند و هنگامی که ملکه می دید که آنان باغمزه و ناز رفتار می کنند از حسد، خود خوری می کرد. روزی امپراتور شنید که «شاهدخت کورو» دختر «خان، قبیله دریایی، کییی»، دختری زیبا و با وقار است. پس او را به قصر



۱ - وظیفه این قبیله، خدمت به خاندان امپراتوری در هنگام تولد شاهزادگان بود.

۲ - تمامی نام های وارده در این قسمت متعلق به شهر اوساکای کنونی و حومه آن است.

«خان، قبیله دریایی، کیبی»، دختری زیبا و با وفار است، پس او را به قصر فراخواند اما دختر مذکور از شدت حد ملکه فراری شد و تصمیم گرفت که به ولایت خود بازگردد. در این هنگام امپراتور به بالای برج رفت تا ازدور قایق بادبانی «شاهدخت کورو»، را که دل امواج را می شکافت ببیند و هنگامی که آن را دید، ایات زیر را سرود:

دروست دریا قایق های بادبانی صف کشیده اند

و محبوبه خوشبخت و گرانقدر من به سرزمین خود بازمی گردد.

ملکه چون این خبر را شنید، به شدت خشمگین شد و به سرعت کسانی را به بندر فرستاد تا «شاهدخت کورو»، را از قایق بادبانی پایین آورند و او را مجبور کنند که پیاده به سرزمین خود بازگردد.

امپراتور همیشه در اندیشه «شاهدخت کورو»، بود تا این که عاقبت روزی به دروغ به ملکه گفت:

«من می خواهم به دیدن جزیره «اواجی»، بروم.

پس رهپار شد و هنگامی که به جزیره «اواجی»، رسید، نگاهی به دوردست ها افکند و چنین سرود:

در منطقه نانیوا، در دریای درخشان

وقتی برای دیدن ولایات بیرون می آیم و نظری می کنم

جزیره اوا و جزیره ونوگورو را می بینم.

نه نه، من حتی جزیره «بینه»،

و سایر جزایر دور افتاده را نیز می بینم.

پس روبه ولایت «کیبی»، که در مقابل این جزایر بود آورد و چون بدان جا رسید «شاهدخت کورو»، او را به روستای کوهستانی خود دعوت کرد و به افتخار او میهمانی داد و هنگامی که مشغول تهیه سبزی به منظور پختن سوپ بود، امپراتور به نزدش آمد و به زبان شعر چنین سرود:

ای سبزی های پراکنده در روستای کوهستانی

من با همان لطافت مردم «کیبی»، تو را می چینم.

آه که من چقدر خوشبختم.

هنگامی که امپراتور آماده رفتن می شد، «شاهدخت کورو»، شعر زیر را به او هدیه کرد:

بادهای غربی به سوی باماتو می وزند

با این که من هم چون ابرهای پراکنده از تو دورم

اما هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.

وباز قطعه شعر دیگری سرود و گفت:

اوهم چون آب های زیر زمینی
در اعماق وجودم جریان دارد.
همری که می رود کیست ۱

۴ - یاتانو واکي ابراتومیه

بعد هنگامی که ملکه برای چیدن برگ بلوط به منظور تهیه غذا به ولایت «کی»
رفته بود. امپراتور با «یاتانو واکي ابراتومیه» همبستر شد. ملکه پس از پر کردن
قایق خود از برگ بلوط، رهپار راه بازگشت شد. در این هنگام نیز مردی، پس
از انجام مأموریت بیگاری درزمینه آبیاری از «کوجیما» در ولایت کیمی به
سرزمین خود باز می گشت. قایق این مرد در منطقه دریایی نانیوا به خدمتکار ملکه
که از دیگران عقب مانده بود برخورد کرد. مرد مذکور به خدمتکار گفت:

«به تازگی امپراتور با «یاتانو واکي ابراتومیه» همبستر شده است و شبانه روز
در کنار او به خوش گذرانی مشغول است. ملکه نیز از این موضوع بی خبر بوده و
او با خیال راحت مشغول لذت و سرگرمی است.

خدمتکار چون این سخنان را شنید، به سرعت خود را به قایق ملکه رسانید و
گفته های مرد مذکور را برای ملکه بازگو کرد. ملکه بسیار ناراحت و خشمگین شد
و تمامی محتویات برگ بلوط قایق (مینو ناگانیا) را به دریا ریخت. به همین
جهت مکان مزبور «مینو» نامیده شد.

ملکه تصمیم گرفت که به قصر نانیوا بازنگردد. به همین جهت بدون آن که قایق
در بندر نانیوا پهلو گیرد، راه خود را به سوی بالای رودخانه و به سوی یاماشیرو^۱
ادامه داد و قصیده زیر را سرود:

از کوه ها گذشته و به یاماشیرو می روم

و در امتداد رودخانه گیاهان گل داری^۲ رامی بینم که رویده اند.

در زیر این گیاهان

گل های کامبلیا بابرگ های پهن و زیاد خود می روید.

امپراتور من! هم چون این گل ها چهره نمایی می کند.

اوه مانند این برگ ها گرامی است.

ملکه یاماشیرو را دور زد و به مدخل کوهستان نارا رسید و در آن جا این قصیده
را سرود:

از یاماشیرو بالامی روم و از کوه ها می گذرم

۱ - نام «یاماشیرو» نام ولایت و نام رودخانه ای در زاین است.

۲ - منظور گیاه *Vaccinium Bracteatum* است.



ملکه یاماشیرو را دور زد و به مدخل کوهستان نارا رسید و در آن جا این قصیده را سرود :

از یاماشیرو بالامی روم واز کوه ها می گذرم
به سوی قصر راه می سپارم
و کوهستان سرسبز نارا را پشت سر می گذارم
از یاماشیروی محاصره شده با کوه ها می گذرم .
اکنون جایی را که بسیار دوست دارم ببینم ، زادگاه منست .
بر بالای تپه های کازوراکی .

پس از سرودن قصیده ، ملکه به یاماشیرو بازگشت و مدتی را در خانه « نوری
نومی کوری » در « تو توکی » گذراند .
امپراتور چون دریافت که ملکه از راه یاماشیرو به یاماتو رفته است ، حاجب خود
توری یاما را با این قصیده به نزد او فرستاد :
ای توری یاما خودت را دریاماشیرو
به همر محبوبم برسان
به دنبال او برو و خودت را به او برسان
پس کوچیکو از خانواده ندیمان « وانی » را باشر دیگری به نزد او فرستاد :
روستای اطراف قلعه کوهستان می مورو
همانند تکه های جگر^۱ در شکم گراز است
امیدوارم که قلب هایمان ، هرچند در خواب و خیال ، به هم برسند .
وباز سرود :

شلفمی را که زن روستایی یاماشیرو
بایلجه جویی خود بیرون می آورد
بازوان سپید او همانند آن شلفم است .
اگر من از آن بازوان متکا ناخنه بودم
اومی توانست ادعا کند که مرانمی شناسد .

هنگامی که ندیم کوچیکو ایسی ایسات رامی خواند ، باران هم چون سیل
می بارید و وقتی که مقابل در اصلی خانه باسر وبدنی خیس تعظیم می کرد ، ملکه
برای آن که به وی اعتنایی نکند به طرف درخلفی خانه می رفت و وقتی او
در برابر درخلفی خانه خم می شد ملکه به سوی در اصلی خانه می رفت . عاقبت او
در میان باغچه به احترام ملکه سجده کرد و باعث شد که آب باران جمع شده تا
پهلوهایش برسد .



۱ - در قدیم معتقد بودند که جگر محل تفکرات و احساسات است

کوچک ندیم «شاهدخت کوچی» که در خدمت ملکه بود، ازدیدن این صحنه اندوهگین شد و ایات زیر را سرود:

وضعیت برادر بزرگم

که این چنین در برابر قصر نونوکی دریاماشیرو

به سجده افتاده است

اشکم راسرازی کرده است.

هنگامی که ملکه علت اندوه او را پرسید، شاهدخت پاسخ داد:

«ندیم کوچیکو برادر بزرگ منست.

عاقبت ندیم کوچیکو با خواهر کوچکش و نوری نومی متفق شدند که به امپراتور

بگویند: «ملکه بدین علت فرار کرد که شنید نوری نومی کرمی دارد که می تواند

به سه حالت درآید: حالت اول آن حالت لاروی است و حالت دوم آن حالت

شفیره ای (پله) است و حالت سوم آن پروانه است^۱ و تنها علت رفتن ملکه به آن

جا دیدن کرم بوده است.»

امپراتور چون این سخنان را شنید گفت:

«این مسئله کنجکاوی مرانیز برانگیخته است و من نیز خواهان دیدن آنها هستم.

آن گاه امپراتور قصر خود را رها کرده و از رودخانه بالارفت تا به خانه نوری نومی

رسید، در این هنگام نوری نومی به کرم ابریشم به ملکه هدیه کرد. امپراتور نیز

جلوی در اقامتگاه ملکه ایستاد و قصیده زیر را سرود:

هم چون شلغمی که زن کوهستانی یاماشیرو

بایلجه جویی خود از خاک بیرون می آورد،

سرزنده و تازه هنی

وما باشادی به نزد تو آمده ایم.

امپراتور و ملکه شش قصیده سرودند که جزو اشعار بدیهه گویی بوده و با

وزن های مختلف عباراتی را تکرار می کردند.

امپراتور عاشق «یانا نونواکی ایرانومیه» بود و این قصیده را برایش فرستاد:

ریشه تنهای «گیاه نی بوریا» در یاتا همان طور که ایستاده است خواهد گندید.

او کودک کی ندارد

گیاهان نی بوریا ترجم آدمی را برمی انگیزند

۱ - مراحل مذکور دوره زندگی کرم ابریشم را بیان می کند که اولین بار پناه جویان مهاجر

آسیایی آن را به زاین بردند و از این جادر می یابیم که این کرم برای زاینی ها شگفت آور بود

و کنجکاوی آن ها را برمی انگیزت.

او کودک‌کی ندارد
 گیاهان نی بوریا ترحم آدمی را برمی انگیزند
 درسخن گیاه نی بوریا می گویم
 ولی درحقیقت منظورم آن دختر پاکیزه و تأسف برانگیز است
 امپراتور برای جاودانه کردن نام «باتا نوواکی ایراتومیه» قبیله یاتا را به وجود
 آورد.

۵ - «شاهدخت امپراتوری میدوری» و «شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا»
 امپراتور به وسیله برادر کوچکش «شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا» از
 ناخواهریش «شاهدخت میدوری» خواستگاری کرد. دراین هنگام «شاهدخت
 امپراتوری میدوری» به «شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا» گفت:
 «امپراتور به علت ترس ازملکه نتوانست «باتا نوواکی ایراتومیه» را نزد خود نگاه
 دارد. به همین جهت من نمی توانم به همری اودر آیم، اما حاضرم به همری
 شما در آیم.

بدین گونه بود که آن ها باهم ازدواج کردند و به همین علت «شاهزاده
 امپراتوری ارباب هایابوسا» دیگر به نزد امپراتور بازنگشت تا گزارش بدهد.
 امپراتور چون چنین دید خودش به خاله اورفت و درکنار در ایستاد. «شاهدخت
 امپراتوری میدوری» مشغول بافتن بود و جلوی دستگاه بافندگی خودنشته بود.
 پس امپراتور با زبان شعر به او گفت:

«شاهدخت امپراتوری میدوری»

چرا این پارچه را می بافد؟

شاهدخت امپراتوری میدوری به شعر چنین پاسخ اوراداد:

این پارچه پیراهن «ارباب هایابوسا» (شاهین) است.

که در دور دست های آسمان پروازمی کند.

چنین بود که امپراتور، عشق و علاقه شاهدخت را به هایابوسا دریافت و به قصرش
 بازگشت. پس وقتی که شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا به خانه برگشت،

همرش شاهدخت امپراتوری میدوری به شعر چنین سرود:

کبک با آزادی در آسمان پرواز می کند

ای ارباب هایابوسا (شاهین) که در دور دست های آسمان پروازمی کنی.

باجنگال خود سازاکی^۱ (گنجشک) را شکار کن.



۱ - نام امپراتور نینتوکو است.

«شاهدخت امپراتوری میدوری، باهم فرار کردند و از قلعه کوه کوراهاشی بالا رفتند. پس، شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا، ایات زیر را سرود:
کوه کوراهاشی همانند نردبان ایستاده است و بالا رفتن از آن دشوار است
و نوای کسی که نمی توانی از صخره بالا بروی
پس دستان مرا بگیر.

و نیز گفت:

کوه کوراهاشی همانند نردبان ایستاده است و بالا رفتن از آن دشوار است
ولی هنگامی که باهمرم از آن بالا می روم
آن رادشوار نمی یابم.

آن ها از آن جا فرار کردند، اما لشکریان آنان را تعقیب کردند و عاقبت توانستند که آن ها را در «سونی» در «اودا» دستگیر کنند و به قتل برسانند.
مشاور «یامایه نو اوتاتیه» که فرماندهی لشکر را به عهده داشت، دستبند های تاما را که در دومیچ، شاهدخت امپراتوری میدوری، بود برداشت و به همسر خود بخشید.

مدتی گذشت و امپراتور میهمانی ای ترتیب داد و بانوان تعدادی از قبایل به قصر رفتند و از جمله آنان یکی همسر مشاور «اوتاتیه» بود. اومچ های دست خود را با دستبند های تامای، شاهدخت امپراتوری، کشته شده آراسته بود. در هنگام میهمانی ملکه «والاحضرت شاهدخت ایوا» با دست خود برگ های درخت بلوط را که پاک کننده ساکی است، به بانوان قبایل تقدیم کرد. ملکه دستبند های تامای مذکور را می شناخت. به همین علت برگ های درخت بلوط را که پاک کننده است، به بانوی مذکور تقدیم نکرد و از میهمانی بیرون آمد و همسر او مشاور «اوتاتیه» را فراخواند و گفت:

«امپراتور، شاهزاده و شاهدخت را به علت سرپیچی از خود راند و در این مسئله هیچ شکی نیست! ولی توای بست فطرت، چگونه توانستی که دستبند های بانویت را در حالی که بدنش هنوز گرم بود از منج های دست او باز کنی و به همسرت پیشکش کنی! پس دستور قتل او را صادر کرد.

۷- تخم های مرغایی های وحشی

روزی امپراتور به جزیره هیمیه رفت تا در آن جا میهمانی بدهد و دانست که مرغایی ها در آن جا تخم گذاشته اند. پس «عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه» را فراخواند و بازبان شعر درباره تخم های مرغایی چنین سرود:

۷- تخم های مرغایی های وحشی

روزی امپراتور به جزیره هیمبه^۱ رفت تا در آن جا میهمانی بدهد و دانست که مرغایی ها در آن جا تخم گذاشته اند. پس «عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه» را فرا خواند و با زبان شعر درباره تخم های مرغایی چنین سرود:

ای نخست وزیر ما، ای کسی که از «اوچی» آمده ای

وای کسی که مدتی طولانی در این جهان زیسته ای

آیا شنیده ای که مرغایی در ژاپن تخم گذاشته باشد؟

در این هنگام «تاکی اوچی نوسوکنیه» با شعری دیگر پاسخ او را چنین داد:

ای پسر خورشید درختان آشکارا

تو حق داری که از من پرسی

سؤال خوبی کردی

من مردی هستم که دیر زمانی در این جهان زیسته ام.

اما تاکنون نشنیده ام که مرغایی در ژاپن تخم گذارد.

هنگامی که اوسرودن این ابیات را به پایان رساند، امپراتور آلت موسیقی کوتورا

به او داد و او از نوبه شعر گفتن خود ادامه داد:

برای آن که فرزندان پیوسته بر جهان فرمان برانند

و مرغایی به عنوان دلیل این فال خوش تخم خواهد گذاشت.

این شعر ناقص است و از نوع اشعار مراسم جشن هاست.

۸- فایقی به نام کارانو

در روزگار این امپراتور درخت بیار تنومندی در غرب رودخانه «اوکی»^۲

قرار داشت که در بامداد که نور صبحگاهی بر آن پرتو می افکند سایه آن تا به

جزیره اوچی می رسید و در شامگاه که نور مهتاب بر آن پرتو می افکند سایه آن از

کوهستان تا کابا^۳ تو نیز فراتر می رفت. عاقبت این درخت بریده شد تا از آن

فایقی سریع البر به نام کارانو ساخته شود. این فایق شبانه روز در راه رفت

و آمد به جزیره اوچی بود تا برای نوشیدن امپراتور آب شیرین گورا بیاورد.

اما هنگامی که فایق خراب شد، از سوزاندن آن برای خشک کردن نمک استفاده

۱ - در حومه اوساکای کنونی قرار دارد.

۲ - منطقه اوچی در ولایت یاماگوی کنونی قرار دارد.

۳ - جایگاه رودخانه اوکی و کوهستان «ناکاباسو» شناخته شده است. اما سار محتمل

است که در حومه اوساکا قرار دارد.



خزه های اعماق دریا

که امواج بر بالای صخره های تنگه «یورا» آن ها رانوازش می کند .
این قطعه شعری به اشعار بدیهه با مقاطع تکراری و وزنهای مختلف باز می گردد .
این امپراتور هشتاد و سه سال زیست و آرامگاه او در «میهارا» در «موزو» قرار دارد.

امپراتور ریچو

۱ - خانواده امپراتور

«والاحضرت ایزاهو واکبه» (امپراتور ریچو) فرزند امپراتور متوفای قبلی ،
درحالی که در قصرش «بابونه تازه» در «ایواریه» اقامت داشت بر جهان فرمان راند .

فرزندان این امپراتور از ازدواجش با «والاحضرت شاهدخت کورو» دختر
«اشیدا نوسوکنیه» پسر «شاهزاده سو تسو» از «کازوراکی» به دنیا آمدند .
عبارت بودند از : «شاهزاده امپراتوری اوشی ها» از «اچی نوییه» ، «شاهزاده
امپراتوری میما» و خواهرشان «آومی نوایراتسومیه» که نام دیگرش «آتویو
نوایراتسومیه» (به خدا) .

۲ - سرکشی شاهزاده امپراتوری سومی نوبه نوناکا :

هنگامی که امپراتور در قصر نانیوا اقامت داشت ،روزی به مناسبت «جشن
دوشیزگان» سفره ای گتراند و به علت نوشیدن ساکی دچار سستی و رخوت
گردید و خوابید .

دراین هنگام برادر کوچکش «شاهزاده امپراتوری سومی نوبه نوناکا» تصمیم
به کشتن او گرفت و قصر را به آتش کشید . اما خان «اچی» که جد خان های
«آیا» در «یاماتو» است ، مخفیانه امپراتور رانجات داد و امپراتور را سوار اسبی کرد
و دو نفری به سوی «یاماتو» گریختند . هنگامی که به نزدیکی روستای «ناجی
هی» رسیدند ،امپراتور از چرت خود بیدار شد و پرسید :

«من کجا هستم ؟»

خان اچی پاسخ داد :

«شاهزاده امپراتوری سومی نوبه نوناکا قصر را به آتش کشید و من اکنون شما را
می برم تا در یاماتو پناه گیرید .»

دراین حین امپراتور شعر زیر را سرود :

اگر می دانستم

- من کجا هستم ؟
 خان اچی پاسخ داد :
 - شاهزاده امپراتوری سومی نوبه نوناکا قصر راه آتش کشید و من اکنون شما را
 می برم تا در یاماتو پناه گیرید .
 در این حین امپراتور شعر زیر را سرود :
 اگر می دانستم
 که در روستای « تاجی هی » خواهم خفت .
 باخود رواندازی از جنس نی می آوردم .
 اگر می دانستم که در آن جا خواهم خفت .
 هنگامی که به دره « هانیفو »^۱ رسید ، از دوردست تگاهی به قصر نانیوا افکند که
 هم چنان در آتش شعله ور بود . امپراتور در این هنگام شعر دیگری سرود و گفت :
 بر بالای دره هانیفو ایستاده ام
 و سوختن خانه هارامی تگرم
 که هم چون من به نظر می رسد
 آن جا خانه همسرم است .
 هنگامی که به پایین دره « اوساکا » رسیدند ، به زنی برخوردند که به آن ها گفت :
 در راه کوهستانی مردان مسلح راهزنی می کنند . پس از راه تاجیما دور بزنید و از
 کوهستان بگذرید .
 در این هنگام امپراتور شعر دیگری سرود و گفت :
 از دختری که در کنار جاده « اوساکا » ایستاده بود ، راه را پرسیدم .
 او راه مستقیم را پیشنهاد نکرد
 بلکه پیشنهاد کرد که از راه « تاجیما » برویم .
 آنان به بالا رفتن ادامه دادند و عاقبت در معبد « اسونو کامی » اقامت گزیدند .

۳ - « والاحضرت ارباب میزوها » و « سوباکاری »
 پس از این ماجرا ، برادر کوچک تر امپراتور « والاحضرت ارباب میزوها » به
 نزدش آمد و درخواست ملاقات کرد . اما امپراتور پاسخش را چنین داد :
 - از آن می ترسم که تونیز همانند برادرمان « شاهزاده امپراتوری سومی نوبه
 نوناکا » اندیشه بدی نسبت به ما داشته باشی . به همین جهت میلی به سخن گفتن
 با توندارم .
 اما برادرش پاسخ داد :

۱ - این دره در ناحیه مینامی کوچی امروزی در استان اوساکا قرار دارد .

پس شاهزاده به نانیوا رفت و یکی از حاجبان «شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا» «هایایتو» که «سوباکاری» نیز خوانده می شد را فریفت و به او گفت :
- اگر فرمان مرا اطاعت کنی ، به زودی من امپراتور خواهم شد و نورا نخست وزیر خود خواهم کرد ، آن گاه باهم بر جهان فرمان خواهیم راند ، حال در این باره چه می گویی ؟

سوباکاری پاسخ داد :

- من تحت فرمان شما هستم .

شاهزاده هدایای بسیاری به او داد و گفت :

- حال که چنین است ، سرورن را بکش .

سوباکاری نیز مخفیانه به انتظار فرصتی نشست که سرورش را بکشد ، تا آن که عاقبت سرورش به دستویی رفت ، پس او تیری را برداشت و با آن تیر سرور خود را کشت .

پس از این واقعه «والاحضرت ارباب میزوها» به همراهی «سوباکاری» راهی «یاماتو» شدند . اما هنگامی که به پایین دره «اوساکا» رسیدند با خودش گفت :
«هر چند که سوباکاری برای من بیار ارزش دارد ، اما او ارباب خود را کشت و این کار از رفتارهای جوانمردی نیست و اگر من او را به خاطر این کار پاداش ندهم ، خواهند گفت که من ظالم هستم و اگر به وعده خود وفا کنم و به او پاداش بدهم ، به خاطر این رفتارش همیشه از او هراسناک خواهم بود . به همین جهت اول او را پاداش خواهم داد ، سپس او را خواهم کشت » .
آن گاه به سوباکاری گفت :

- امروز رادر همین جا می مانیم و من می خواهم که لقب نخست وزیر را به تو بدهم ، سپس فردا به راه خود ادامه خواهیم داد .

آنان در پایین دره اقامت کردند و معبدی موقت برپا کردند و به سرعت سفره ای گسترده و «والاحضرت ارباب میزوها» «سوباکاری» را به مقام نخست وزیری برگزید و از بزرگان حاضر خواست تا به او تعظیم کنند . سوباکاری که لبریز از شادی و خوشبختی شده بود ، گمان کرد که به آرزوی خود رسیده است . سپس «والاحضرت ارباب میزوها» به سوباکاری گفت :

- ای نخست وزیر ، امروز می خواهیم که شراب ساکی را در یک جام باتو بنوشیم . آن گاه ساکی را در کاسه بزرگی ریخت که در هنگام نوشیدن محتوبات آن ، صورت آدمی را کاملاً می پوشاند . سپس «والاحضرت ارباب میزوها» اول شراب ساکی را نوشید و پس از آن کاسه را به سوباکاری داد . هنگامی که سوباکاری مشغول نوشیدن شد ، کاسه تمامی صورت او را پوشاند و «والاحضرت ارباب میزوها»

- ای نخست وزیر ، امروز می خواهیم که شراب ساکی را در یک جام باتو بنوشیم .
آن گاه ساکی را در کاسه بزرگی ریخت که در هنگام نوشیدن محتویات آن ،
صورت آدمی را کاملاً می پوشاند . سپس ، والا حضرت ارباب میزوها ، اول شراب
ساکی را نوشید و پس از آن کاسه را به سوباکاری داد . هنگامی که سوباکاری
مشغول نوشیدن شد ، کاسه تمامی صورت او را پوشاند و ، والا حضرت ارباب میزوها ،
از زیر نشیمن گاه خود شمیر خود را بیرون کشید و با ضربه ای بر سوباکاری را
از تن جدا کرد .

روز بعد (سو) به راه خود ادامه داد و به همین علت آن مکان را «اسوکای
نزدیک» نامیدند و هنگامی که به سوی یاماتو بالایی رفت گفت : «امروز را در این
جا می مانم تا مراسم تطهیر رابه پا دارم و فردا به راه خود ادامه داده ، به معبد
خواهم رفت ،»

به همین علت آن مکان را «اسوکای دور» نامیدند .
هنگامی که به معبد «سونو کامی» رسید ، به امپراتور پیغام داد :
- اکنون مامورینی را که به من سپرده بودی به انجام رساندم و باز گشتم .
در این حال امپراتور او را به نزد خود راه داد و با او سخن گفت .
امپراتور در دوران فرمانروایی خود ارباب «اجی» رابه عنوان وزیر خزانه داری
خود برگزید و زمین های زیادی را به او بخشید ، هم چنین به ندیمان خود که از
قبایل «نهال درختان گیلان» بودند ، نام هایی بخشید . سپس لیست اسناد
دوک های «همیه دا» را منظم کرد و قبیله «ایواریه» را به وجود آورد .
این امپراتور شصت و چهار سال زندگی کرد (و در سوم ژانویه سال ۴۳۲ م
درگذشت) . آرامگاه او در «موزو» قرار دارد .

امپراتور هانشو

« والا حضرت ارباب میزوها » (امپراتور هانشو) ، برادر کوچک تر امپراتور قبلی ،
در حالی که در قصر «شیبا کاکی» در «تاجیهی» اقامت داشت ، بر جهان فرمان
راند .

طول این امپراتور دو «بو»^۱ بود و دندان های دوفک بالا و پایین او همانند
دور دیف از تگین های تاما به خوبی جیده شده بودند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «سونو نو ایراتسومیه» دختر ندیم
«کوگوتو» از «وانی» به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : «کانی نو ایراتسومیه» و
«توبورا نو ایراتسومیه» (دو خدا) .



۱ - واحد طول در ژاپن قدیم .

امپراتور اینگیو

۱ - خانواده امپراتور

«والاحضرت او اسازو ماواکوگو نوسوکنیه» (امپراتور اینگیو) برادر کوچک امپراتور متوفی، درحالی که در قصر دور دست «اسوکا» اقامت داشت بر جهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «والاحضرت شاهدخت اوناکاتسو» از «اوسکا»، خواهر کوچک «شاهزاده امپراتوری او هو هو دو»، به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری کیناشینو کارو»، «اوسادا نو او ایراتسومیه»، «شاهزاده امپراتوری ساکا اینو کورو هیکو»، «کارونو او ایراتسومیه»، که نام دیگرش «سوتوشی نو ایراتسومیه» است زیرا که اندامش از خلال پیراهنش (سو) خودنمایی (توشی) می کرد. «شاهزاده امپراتوری یاتو رینو شیرو هیکو»، «والاحضرت او هاتسو سیه»، «ناچی بانانو او ایراتسومیه» و «ساکامی نو ایراتسومیه»، «شاهزاده امپراتوری اناهو» (نه خدا).

به طور کلی اونه فرزند داشت (پنج شاهزاده و چهار شاهدخت) که از آن میان «والاحضرت اناهو» و پس از او «والاحضرت او هاتسو سیه» به امپراتوری رسیدند.

۲ - شغای امپراتور و تنظیم رتبه های دربار

امپراتور قبل از رسیدن به امپراتوری، از پذیرش آن خود داری کرد و گفت: «مدتی طولانی است که من بیمارم، از این رونمی توانم به امپراتوری برسم. اما همگان و از آن میان ملکه و صاحب منصبان باخواهش و تمنا از او خواستند که اداره کشور را بپذیرد و او نیز پذیرفت و بر جهان فرمان راند.

در این هنگام، پادشاه «سیلا»، هشتاد و یک قایق لبریز از هدایا ارسال کرد و رئیس فرستادگان مردی به نام «کوما هاجیمو کاموکی مو» بود که به خوبی به پزشکی آشنا بود و توانست امپراتور را شفا بخشد.

هنگامی که امپراتور مشاهده کرد که نام والقباب اشراف و خانواده ها و رؤسای حرفه ها و یشه ها دچار بی نظمی و به هم ریختگی شده است، در دامنه نپه «کوتویا سوما گاتسواوشی» در «اما کاشی»، دیک آب جوشی جهت برپا کردن مراسم مذهبی^۱ قرارداد. آن گاه شروع به منظم کردن القاب اشراف و رؤسای حرفه های متعدد موجود در جهان کرد. او هم چنین برای بزرگداشت نام ولی

۱ - نوعی آداب و رسوم مذهبی که در طی آن دست ها را در آب داغ می گذارند تا حقیقت بر آن ها آشکار شود.

مراسم مذهبی^۱ قرارداد. آن گاه شروع به منظم کردن القاب اشراف ورؤسای حریفه های متعدد موجود در جهان کرد. او هم چنین برای بزرگداشت نام ولی عهد «کیناشینوکارو» قبیله «کارو» و برای بزرگداشت نام ملکه قبیله «اوساکا» و برای بزرگداشت نام «شاهدخت تاینی نوناگا» خواهر کوچک ملکه قبیله کاورا را به وجود آورد.

این امپراتور هفتاد و هشت سال زندگی کرد (و در پانزدهم ژانویه سال ۴۵۴ م درگذشت) آرامگاه او در «ایگانوناگابه» در ولایت «کوچی» قرار دارد.

۳- شاهزاده امپراتوری کیناشینو کارو

بعد از درگذشت امپراتور مقرر بود که ولی عهد او «شاهزاده کیناشینو کارو» جانشین او شود. ولی اوقبل از رسیدن به امپراتوری باخواهر کوچک خود «کارو نوایراتومبه» گناه کرد و قصیده زیر را سرود:

در کوهستان، کشتزارها به پامی کنیم
کوهستان بلند است و ما در آن کانال عمیقی می کنیم
درحالی که همرم پنهانی گریه می کرد
باخواهرم به صورت پنهانی دیدار کردم
و به خوشی دیشب اندام او را لمس کردم
و در قصیده دیگری چنین سرود:

برفها بر روی برگ های کوچک خیزران می نشیند.
به درستی که من و او باهم همبستر شدیم.
باین وجود او مرا ترک خواهد کرد.
اما علی رغم آن، ما برای یک بار باهم خوابیدیم و هم آغوش شدیم.
این قصیده به روش آوازهای کشاورزان سروده شده است.

از این رو، تعدادی از صاحب منصبان و تمامی مردم از گرداگرد ولی عهد «کارو» پراکنده شده و به سوی «شاهزاده امپراتوری اناهو» رفتند. بدین علت شاهزاده «کارو» ترسید و به خانه وزیر «اومابه اومابه نوسوکنیه» پناه جست و لشکری فراهم کرد و شروع به جمع آوری و ساختن اسلحه کرد (و پیکان هایی بانوک می ساخت که به نام «پیکان های کارو» نامیده شدند). از سوی دیگر شاهزاده امپراتوری اناهو نیز آماده کارزار شد. پیکان هایی را که اوساخت شبیه پیکان های امروزی بود و «پیکان های اناهو» نامیده می شد. شاهزاده مذکور

۱- نوعی آداب و رسوم مذهبی که در طی آن دست ها را در آب داغ می گذارند تا حقیقت بر آن ها آشکار شود.

و در کنار هم بایستید. تا باران را بند آوریم .
 در این هنگام «اومایه اومایه نوسوکنیه» در حالی که ایاتی می سرود و می رقصید
 و دستان خود را در هوا تکان می داد و بر روی زانوهای خود می زد از راه رسید :
 اشراف دربار همه به راه انداخته اند .
 می گویند : زنگوله هایی را که به ساق هایشان بسته بودند ، افتاده است .
 و شما ای روستائیان ، هم چون آنان همه به راه نیندازید .
 این قصیده از نوع قصاید اشراف دربار است و پس از آن که وزیر شعر خود را به
 پایان رساند به شاهزاده امپراتوری نزدیک شد و به او گفت :
 ای فرزندم ، ای پسر امپراتور ، تو و سربازانت به برادرت حمله نکن . چه اگر شما به
 نبرد بایکدیگر پرداختید مخره مردم خواهید شد . من قول می دهم که خود
 برادرت و تبعه را دستگیر کرده و به نزد تو بیاورم .
 « شاهزاده امپراتوری اناهو » هنگامی که این سخن را شنید به محاصره پایان
 داد و عقب نشینی کرد . سپس وزیر «اومایه اومایه نوسوکنیه» ، ولی عهد « کارو » را
 دستگیر کرده و او را به نزد برادرش برد و او نیز برادر خود را زندانی کرد .
 و هنگامی که ولی عهد به زندان افتاد ، ایات زیر را سرود :
 در آسمان یک مرغابی وحشی پرواز می کند
 ای معشوقه جوان کارو^۱
 اگر اشک های تو فراوان سرازیر شود
 آنان خواهند فهمید .
 پس با صدای آهسته ای گریه وزاری کن !
 هم چون کبوتر کوهستان هلا
 و در قصیده دیگری چنین سرود :
 در آسمان یک مرغابی وحشی پرواز می کند
 ای دختر جوان کارو در کنارم بخواب
 ای دختران جوان کارو^۲

۱ - کاری یعنی مرغابی وحشی و کارو نام دختر جوان است و حالت ابهام مذکور از زیبایی شعر است .

۲ - همه این اشعار و آوازه ها را قهرمانان اصلی داستان سروده اند اما بعدها سرودهای فولکلوریک مردم گردید که هرکس آن را می خواند به همین خاطر در باستان آن خطاب به تعدادی از دختران تغییر یافته است .



ای دختران جوان کارو^۱

بس ولی عهد • کارو • به منطقه حمام های آب گرم • دوگو • در ولایت • ایو •
 تبعید شد و هنگامی که به تبعید گاه خود می رفت ایات زیر را سرود:
 پرنده ای که در آسمان پرواز می کند پیام رسان است .
 و هنگامی که صدای پرنده رami شنوید
 درباره اخبار من (از او) پرس وجو کنید .
 سه قصیده فوق از نوع قصاید • پرواز در آسمان • است . اوهم چنین قصیده زیر را
 نیز سرود:

من شاهزاده ای هستم که اگر در جزیره ای رهایم کنند
 به زودی مخفیانه ، سوار بر قایقی ، باز خواهم گشت .
 تخت مرا آلوده نکنید .^۲

می گویم • تختم •
 اما در حقیقت می خواهم بگویم • همرم • را آلوده نکنید .
 این قصیده از نوع آوازهای محلی کشاورزان است .
 هم چنین • شاهدخت امپراتوری سوتوشی • شعری بدین مناسبت سرود:
 بر روی صدف های کناره ساحل پانگدار
 هنگامی که گیاهان فراوان تابستانی سرخ می کنند
 من در سبیده دم منتظرت خواهم ماند تا از آن جا بگذری .
 سپس چون نتوانست خود را نگاه دارد به دنبال او به راه افتاد و در آن هنگام چنین
 سرود:

از هنگام رفتن مدتی طولانی گذشته است .
 هم چون گیاه آفتی ،^۳ برای دیدار تو راه می سپارم .
 زیرا که نمی توانم منتظر بمانم .
 این چنین بود که به دنبال او رفت و او نیز در انتظارش چنین سروده بود:

۱ - همه این اشعار و آوازه را فهرمانان اصلی داستان سروده اند اما بعدها سرودهای فولکلوریک مردم گردید که هر کسی آن رami خواند . به همین خاطر در پایان آن خطاب به تعدادی از دختران تغییر یافته است

۲ - منطقه ای در جزیره • شیکوگو • .

۳ - زاینی های قدیم معتقد بودند که برای به سلامت بازگشتن مسافر باید بر روی جایگاهی که او بیشتر وقتها بر آن می نشست آرد ریخت .

۴ - برگ های این گیاه مقابل یکدیگر قرار دارند . به همین جهت رمز دیدار به شمار می رود .

و بر بالای تپه ای از تپه های کوچک آن ، پر جمی برافراشته شده است.
 یا تا از تپه های بزرگ و کوچک آن یک جفت بازیم .
 ای زن رویایی من ، آه !
 چه ایستاده باشی و یا خفته !
 ای زن رویایی من
 ای زنی که پس از مرگ به من توجه خواهد کرد ، آه .
 و در قصیده دیگری گفت :
 در رودخانه هاتوسیه در وسط کوهستان
 در سر چشمه کم عمق رودخانه ، جویی مقدس فرو می کنیم ،
 در مصب کم عمق رودخانه ، جویی مقدس فرو می کنیم
 و بر بالای چوب مقدس آینه ای آویزان می کنیم .
 و بر بالای این چوب مذهبی تگین « تاما » می آویزیم .
 معشوقه ام که او را مثل تاما دوست دارم .
 زنی که او را دوست دارم .
 همانند آینه است .
 و اگر به من بگویند که او آن جاست ، به نزدش خواهم رفت .
 اما همیشه به ولایت زادگاهم علاقه مند خواهم ماند .
 آن دو پس از آن که شعرهای خود را سرودند ، هردو باهم خودکشی کردند .
 این دو قصیده از نوع « آوازه های زیر لبی » است

امپراتور انکو

۱- تاج تامای سوار شده بر روی چوب گرانبها
 « شاهزاده امپراتوری اناهو » (امپراتور انکو) بر امپراتور متولی ، در حالی که
 در قصرش اناهو در « اسونوکامی » اقامت داشت بر جهان فرمان راند .
 امپراتور ، ندیم « نیه » را ، که جد ندیمان « ساکوموتو » و « غیره بود ، به
 نزد « شاهزاده امپراتوری اوکوساکا » فرستاد تا خواهر کوچک او را برای برادر
 کوچکش « شاهزاده امپراتوری اوهاتوسیه » خواستگاری کند و به او بگوید :
 « می خواهیم که خواهر کوچک شما « شاهدخت امپراتوری واکا کوساکا » را به
 همری « شاهزاده امپراتوری اوهاتوسیه » در آوریم ، در این باره چه می گویی ؟
 چون این پیام به شاهزاده امپراتوری اوکوساکا رسید ، چهار بار تعظیم کرد و گفت :
 « من منتظر چنین افتخاری بودم ، از این رو با دقت زیاد از او محافظت می کردم
 و اجازه نمی دادم بیرون برود به درستی که این درخواست امپراتور مایه شرف
 منست . من او را بنا به خواسته امپراتور به او تقدیم می کنم .

- می خواهیم که خواهر کوچک شما ، شاهدخت امپراتوری واکا کوساکا ، را به همسری شاهزاده امپراتوری او هاتسوسیه ، در آوریم ، در این باره چه می گویی ؟ چون این پیام به شاهزاده امپراتوری او کوساکا رسید ، چهار بار تعظیم کرد و گفت : - من منتظر چنین افتخاری بودم ، از این رو با دقت زیاد از اومحافظت می کردم و اجازه نمی دادم بیرون برود به درستی که این درخواست امپراتور مایه شرف منست . من او را بنا به خواسته امپراتور به او تقدیم می کنم .

پس شاهزاده مذکور با خود اندیشید که نایسته نیست خواهرم را دست خالی به امپراتور تقدیم کنم ، به همین علت هدیه ای به همراه خواهر کوچک خود ارسال کرد که این هدیه یک تاج تامای سوار شده بر روی جویی گران بها بود . اما ندیدیم ، نه ، تاج تامای اهدایی را دزدید و بره شاهزاده امپراتوری او کوساکا ، افترا بست و به امپراتور گفت :

- « شاهزاده امپراتوری او کوساکا ، فرمان شما را زیر پانهاد و به من گفت : « خواهر کوچکم همسری یکی از افراد خاندانم خواهد شد » . پس با غضب فراوان قبضه شمیر خود را افترد .

امپراتور چون این سخنان را شنید ، به شدت خشمگین شد و دستور قتل شاهزاده امپراتوری او کوساکا را صادر کرد و بر همراه او ، ناگاتا نو او ابراتسومیه ، مسئولی شد و او را همراه سوکلی خود کرد .

۲ - سرکشی شاهزاده امپراتوری مایووا

روزی هنگامی که امپراتور برای خواب نیمروزی بر روی تخت خود استراحت می کرد به ملکه گفت :

- آیا غم و اندوهی تو را آزار می دهد ؟
ملکه گفت :

- نعمت های فراوان شما مرا در بر گرفته است ، پس چه اندوهی می تواند مرا آزار دهد ؟

در اثنای این گفتگو پسر هفت ساله ملکه از شوهر اولش در بیرون خانه مشغول بازی بود . امپراتور که متوجه حضور او در آن نزدیکی ها نبود به همسرش گفت : - اما یک اندوه مرا همیشه آزار می دهد و آن این است که : « هنگامی که پسر شاهزاده امپراتوری مایووا به سن بلوغ برسد و بفهمد که من پدرش را کشته ام ، بدون شک به فکرش خواهد رسید که انتقام او را از من بگیرد .

شاهزاده امپراتوری مایووا که در بیرون خانه بازی می کرد ، این سخن را شنید و در کمین امپراتور نشست تا این که عاقبت امپراتور به خواب رفت . پس او شمشیری

- هم اکنون امپراتور ترور شد. حال ماباید چه کار کنیم ؟
اما «شاهزاده امپراتوری کورو هیکو» تعجبی نکرد و اهمیتی به این خبر نداد.
«شاهزاده امپراتوری اوهاوسیه» چون چنین دید، به شدت برادر بزرگ تر
خود را سرزنش کرد و گفت :

- از سویی او امپراتور ما بود و از سوی دیگر او برادرمان بود. پس چرا باید
در چنین کارهایی نتوان به تواعتماد کرد ؟ چرا هنگامی که خبر ترور برادرت را
شنیدی شگفت زده نشدی و بی تفاوت باقی ماندی ؟

پس او را از یقه پیراهنش گرفت و به بیرون خانه آورد و شمیر خود را کشید
و او را کشت. آن گاه به نزد برادر بزرگ دیگرش «شاهزاده امپراتوری شیرو
هیکو» رفت و تمامی رخدادها را از اول برایش بازگو کرد. اما او نیز هم چون
«شاهزاده امپراتوری کورو هیکو» اهمیتی به آن چه رخ داده بود نداد. پس او را
نیز از یقه پیراهنش گرفت و به منطقه «اوهاریدا» برد و گودالی کند و او را ایستاده
و زنده زنده در آن گودال دفن کرد. هنگامی که خاک به دوپهلوی او رسید،
چشمانش از حدقه بیرون زد و مرد.

آن گاه لشکری گرد آورد و خانه «توبورا اومی» را محاصره کرد. فرد مذکور
نیز سربازان ملح آماده به جنگی داشت، به همین جهت جنگ میان آن دو
در گرفت و نیروهای فراوانی رد و بدل شد. سپس «شاهزاده امپراتوری اوهاوسیه»
تبری دراز برداشت و هم چون عصا بر آن تکیه کرد و سعی کرد تا داخل خانه
را ببیند. پس با صدای بلندی فریاد کشید و گفت :

- آیا دختری که با او معاشره کردم، در این خانه سکونت دارد ؟
در این هنگام، چون «توبورا اومی» این سخن را شنید، خود به تنهایی بیرون
آمد و سلاح خود را به یک سونهاد و هشت بار بر روی زمین خم شد و گفت :
- «شاهدخت کارا» که روزی به خواستگاری او آمدی، در خدمت شما خواهد
بود و من همراه با او «انبارهای پنج گانه» را تقدیم می کنم | منظور از «انبارهای
پنج گانه» نگهبانان فعلی پنج روستا در کازوراکی است | و بدانید که من تسلیم
نمی شوم. زیرا که بنا به معلومات من «ندیمان» و «مشاوران» از دوره های
کهن تاکنون همیشه در قصرهای شاهزادگان مخفی می شدند. اما تاکنون هرگز
نشنیده بودم که شاهزادگان در خانه ندیمان مخفی شوند. به همین علت اکنون
معتقدم که من «اومی» یعنی آن مرد بیچاره، حتی اگر باتمام نیروهای خود
بجنگم، نمی توانم پیروز شوم. اما با این وجود هیچ گاه شاهزاده ای را که به
خانه ام پناه آورده است رها نخواهم کرد.

کهن تاکنون همیشه در قصرهای شاهزادگان مخفی می شدند. اما تاکنون هرگز نشنیده بودم که شاهزادگان درخانه ندیمان مخفی شوند. به همین علت اکنون معتقدم که من «اومی» یعنی آن مرد بیچاره، حتی اگر باتمام نیروهای خود بجنگم، نمی توانم پیروز شوم. اما با این وجود هیچ گاه شاهزاده ای را که به خانه ام پناه آورده است رها نخواهم کرد.

هنگامی که اوسخش را به پایان رساند، برخاست و سلاح خود را برداشت و به خانه اش بازگشت تا جنگ را ادامه دهد. اما اندکی بعد تیرهایش تمام شد و نیرویش به تحلیل رفت. پس روبه سوی شاهزاده نوجوان کرد و گفت:

«دستانم کاملاً طور کامل زخمی شده است و همه تیرهایم تمام شده است و دیگر قادر به ادامه جنگ نیستم، حال چه باید کرد؟»

شاهزاده پاسخ داد:

«راه حلی وجود ندارد، اکنون بیا و مرا بکش!»

پس او به سوی شاهزاده رفت و او را باشمیرش کشت، سپس با دست خود، گردن خود را نیز برید.

۳- «شاهزاده امپراتوری اوشی ها» از «ایچی نوییه» و فرزندانش بعدها «کارا بوکورو» جد دوک نکهیان سااکی در اومی به «شاهزاده امپراتوری اوهاآتوسیه» گفت که: روستای «کایا» از «کوتاوانا» در «اومی»، گرازهای وحشی و گوزنهای بسیاری دارد. گوزنهایی که دست و پاهایی کشیده هم چون گیاهان تازه روئیده و شاخهای بلند و دراز هم چون درختان خشکیده دارند.

پس شاهزاده مذکور همراه با «شاهزاده امپراتوری اوشی ها» از «ایچی نوییه» به «اومی» رفتند و هنگامی که به این روستا رسیدند، هر کدام از آنها خانه ای موقتی برای خود ساخت و در آن سکونت گزید. سپس در سپیده دم روز بعدی و قبل از این که خورشید بدمد، «شاهزاده امپراتوری اوشی ها» از خواب برخاست و به نزدیک خانه موقت «شاهزاده امپراتوری اوهاآتوسیه» رفت تا او را بیدار کند و بدون آن که سوء بینی داشته باشد درحالی که بر پشت اسب خود سوار بود چنین گفت:

«آیا هنوز بیدار نشده است؟» به او بگوئید: شب پنهان شده است و اکنون هنگام رفتن به میدان شکار است.

سپس اسب خود را می کرد و رفت.

در این هنگام همراهان «شاهزاده امپراتوری اوهاآتوسیه» به شاهزاده خود گفتند:

قتل رساند. سپس جسد او را پاره پاره کرد و در طشت علوفه اسب ها قرارداد و بعد آن را کاملاً هم سطح زمین دفن کرد.^۱

چون دو فرزند «شاهزاده امپراتوری اونی ها» یعنی «شاهزاده امپراتوری اوکیه» و «شاهزاده امپراتوری اوکیه» از این رخداد آگاه شدند، فرار کردند و به «کاریبانی» در «یاماشیرو» رفتند و درحالی که غذا می خوردند، پیرمردی با دوجشم و سه کتیده که از آن جایی گذشت، به آن ها نزدیک شد و از غذای آن ها دزدید. دو شاهزاده به او گفتند:

«ما به خاطر غذای خود متأسف نیستیم، ولی به ما بگو که تو کیستی؟»
پیرمرد پاسخ داد:

«من نگهبان گراز های وحشی یاماشیرو هستم.»

آنان پس از رودخانه کوسا عبور کردند و به فرار خود ادامه دادند تا به ولایت «هاربما» رسیدند و به خانه «شی جیمو» یکی از ساکنان آن ولایت رفتند و در آن جا مخفی شدند. به عنوان خدمتکاران نگهبان اسب ها و گاوها به کار مشغول شدند.

امپراتور یور یاکو

۱ - خانواده امپراتور

«والاحضرت او هاتوسیه واکاتاکیه» (امپراتور یور یاکو) درحالی که در قصرش «اساکورا» در «هاتوسیه» اقامت داشت بر جهان فرمان راند.
امپراتور با «شاهدخت امپراتوری واکاکوسایه» خواهر «شاهزاده امپراتوری اوکوساکا» ازدواج کرد، اما از او صاحب فرزند نشد.
فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت کارا» دختر «تسوبرا اومی» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت سید موی» و «خواهرش» «والاحضرت شاهدخت واکاتاراشی» (دو خدا).

امپراتور برای بزرگداشت نام «شاهزاده سید موی» قبیله «سید موی» و خاندان حاجبان «هاتوسییه» و خاندان حاجبان «گاواسیه» را به وجود آورد.
در دوران امپراتوری این امپراتور گروهی از «واو»^۲ ها به ژاپن مهاجرت کردند

۱ - ناخبر او ناشناخته بماند و بعدها کسی نتواند برایش آرامگاهی بسازد

۲ - خاندان واو (۲۲۹ - ۲۸۰ م) یکی از خاندان های امپراتوری حاکم بر چین بود، که حتی پس از سقوط این خاندان، ژاپنی ها هم چنان ساکنین جنوب چین را به این نام می نامیدند.

روستای کوریه هارا در استان نازای کنونی فرار دارد

و امپراتور آنان را در روستای « کوربه هارا » سکونت داد . به همین علت این روستا ، روستای « کوربه واو هارا » نامیده شد .

۲ - جستجو برای انتخاب ملکه

ملکه قبل از ازدواج در کوساکا در ولایت « کوچی » اقامت داشت و امپراتور نزدیکترین راه را برای رسیدن به « کوساکا » در « کوچی » انتخاب کرد و هنگامی که به قله کوه رسید ، از بالا به منطقه نظری افکند و خانه ای بزرگ با سقف های سفالین دید . پس روبه همراهان کرد و پرسید :

- این خانه ای که سقف های سفالین دارد از آن کیست ؟

پاسخ داده شد که :

- آن جا خانه حکمران بزرگ و محلی « نیکی » است .

پس امپراتور گفت :

- عجب آدم نفهمی است . که خانه خود را همانند قصر امپراتوری ساخته است !

پس سربازان خود را به آن جا فرستاد تا آن را آتش بزنند . حکمران محلی چون چنین دید ترسید و در برابر امپراتور تعظیم کرد و گفت :

- من آدم نفهمی هستم و از این که این خانه را چنین ساخته آمده ام بیار متأسفم و به همین علت ، برای جبران انتباهانم ، بیثانی خود را بر خاک می نهم و هدایایی را تقدیم می کنم .

پس بارجه سفیدی را بر بالای سگی آویخت و توسط یکی از افراد خانواده اش که « کوشی هاکی » نام داشت آن ها را به امپراتور تقدیم کرد . به همین علت امپراتور از دستور آتش زدن خانه او صرف نظر کرد . سپس به نزد « شاهدخت واکاکوسا کایه » رفت و سگ را به او هدیه داد و گفت : این هدیه کمیایی است که امروز در راه به من پیشکش شد و اکنون آن را به عنوان هدیه نامزدی به شما تقدیم می کنم .

« شاهدخت امپراتوری واکاکوسا کایه » در پاسخ ، گفت :

- من بیار متأسفم که شما هنگامی آمدید که خورشید در پشت سر شما قرار داشت .^۱

با این وجود ، من هم اکنون به قصر شما خواهم رفت تا در خدمت شما باشم .

پس امپراتور راه بازگشت به قصر را در پیش گرفت و چون به قله کوه رسید ، دمی بدون حرکت ایستاد . بعد قشیده زیر را سرود :

بین کوهستان کوساکایه که در این جا است



۱ - امپراتور از نامامو (در شرق) به کوچی (در غرب) می رفت و بر اساس عقاید خرافی ژاپنی ، خواستگاری در هنگامی که خورشید پشت سر آدمی باشد ، شوم و بد می است

و کوهستان هبگوری که شبیه فرشی از گاه است .
 درختان برکت پهن بلوط های شکوفا قرار دارد
 و بر دامنه های آن جوانه های خیزران می روید
 و بر ارتفاعات آن نی های خیزران هم چون گیو درهم فرو می روند
 من هم چون جوانه ها
 باتو نخفته ام
 من هم چون گیوان به هم بافته
 باتو نخفته ام
 پس از این ، به تنهایی باهم خواهیم خفت !
 ای زن رویاهای من ، آه !
 پس این قصیده را به وسیله یکی به نزد « شاهدخت » فرستاد .

۲- اکانیکو

روزی امپراتور برای گردش بیرون رفت و چون به رودخانه «میوا» رسید ،
 دختر جوانی را دید که لباس می شوید و صورتی بیار زیبا دارد . پس امپراتور از
 او پرسید :
 - تو دختر کبنی ؟
 دختر پاسخ داد :
 - نامم اکانیکو است و از قبیله «هیکه تا» هستم .
 پس امپراتور به او گفت :
 - ازدواج نکن و منتظر باش تا تورا به قصر دعوت کنم ، پس به قصر خود باز گشت .
 اکانیکو نیز هم چنان منتظر دستورات امپراتور باقی ماند تا این که سن او به هشتاد
 سال رسید . پس اکانیکو به خود گفت : من شاهد گذشت سال ها و سال ها بودم ،
 درحالی که منتظر یک اشاره از امپراتور بودم . اکنون چهره ام پیر و فرتوت شده
 است و دیگر هیچ امیدی ندارم ولی با این همه دیگر تحمل این همه رنج و دل
 تنگی را ندارم و باید که از احساسات خود در این مدت انتظار دم بزنم .
 پس هدایای نامزدی تهیه کرد و به قصر رفت تا آن هدایا را به امپراتور پیشکش کند .
 امپراتور که همه چیز را فراموش کرده بود از اکانیکو پرسید :
 - ای پیرزن ، کبنی ! و چرا به نزد ما آمدی ؟
 اکانیکو پاسخ داد :

در ماه فلان ، سال فلان امپراتور به من دستور داد که منتظر او بمانم و من تا به
 امروز منتظر اشاره ای از او بودم و حال به سن هشتادسالگی رسیده ام ، چهره ام پیر

و فرتوت شده است و دیگر منتظر چیزی نیستم، حال فقط آمده ام که از احساسات خود سخن بگویم.

امپراتور که بسیار متعجب شده بود، گفت:

«من در واقع این داستان را فراموش کرده ام اما تو با وفای خود از من اطاعت کردی و سال ها منتظر اشاره ای از طرف من بودی و چنین شد که گذاشتی بهترین سال های عمرت بیهوده بپا شود، این داستان داستانی بیار غم انگیز است.

چه با که امپراتور، هر چند به صورت صوری، قصد داشت که با اواز دواج کند، اما مشکل سن بیار بالای او، وی را از این کار بازداشت، به همین علت شعر زیر را برایش سرود:

در زیر درختان مقدس بلوط در میمورو

زیر درختان بلوط

چه غم انگیز است قصه دختر کاشیوارا

و هم چنین در شعر دیگری چنین سرود:

هم چون روستایی در دهیکه تا، که گرداگرد آن با نهال های بلوط وحشی کاشته شده.

نزدیک بود که در جوانی باهم همبستر شوند

آه که جقدر پیر شده ایم!

در این هنگام، چشمان اکانیکو لبریز از اشک شد و آستین های پیراهن سرخ

رنگ او را به طور کامل خیس کرد. پس در جواب اشعار امپراتور، به شعر چنین سرود:

هم چون دیوارهای کامل نشده میمورو

عجور و دورافکنده شده ام.

بس من همدم و ندیم چه کسی خواهیم شد؟

یا راهبه معبد!

و در شعر دیگری چنین سرود:

نیلوفر آبی در خلیج کوساکایه

گل های شکوفای نیلوفر آبی

جقدر بر جوانان رشک می برم.

امپراتور به این پیرزن هدایای بسیاری داد و او را بازگرداند. این چهار قطعه شعر از

نوع اشعار بدیهه گویی است.

۴ - یوشینو

روزی امپراتور به قصر یوشینو می رفت که در نزدیکی رودخانه یوشینو دختر جوان و زیبایی را دید که با او همبستر شد، و پس به قصر یاماتو بازگشت. بعدها، هنگامی که دوباره به یوشینو می رفت، در همان مکانی که قبل با دخترک ملاقات کرده بود توقف کرد و در آن جا بارگاهی زد و در زیر آن نشت و شروع به نواختن کوتو کرد، درحالی که دخترک می رقصید و چون دخترک به خوابی می رقصید، امپراتور شعر زیر را درباره او سرود:

بر نوای آهنگی که از کوتو برمی خیزد
کوتویی که دستان خدای نشسته بر تخت می نوازد،
برقص، آی رفاحه
تا جاودان بمانی.

هنگامی که امپراتور به منظور شکار به روستای «اکیزو» رفت، هنوز بر تخت خود ننشسته بود که مگس آبی رنگی بر بازویش نشت و هنوز مگس از جای خود نپریده بود که زنبور نر بزرگی از راه رسید و آن را شکار کرد و پرید، در این هنگام امپراتور این قصیده را سرود:

چه کسی می گوید که گرازها و گوزن ها
در کوهستان اومورو در یوشینو پنهان شده اند!
امپراتور حاکم بر روی تخت خودنشته
و در کمین گرازها و گوزن هاست
اولبایی از پارچه سفید بر تن دارد.
مگس آبی رنگی می آید و کف دست اورا می لیسد.
اما ناگهان زنبور نری از راه می رسد و مگس را شکار می کند.
چنین است که زابن نام زنبور ها را بدک می کشد
زابنی که به جزایر زنبورها معروف است.

۵ - کوهستان کازوراکی

روزی امپراتور از کوهستان کازوراکی بالا رفت، ناگهان گراز وحشی بزرگی نمایان شد. امپراتور تیری به سوی او انداخت، اما گراز باخشم به سوی او حمله کرد، امپراتور که از غرش گراز ترسیده بود از درختی بالا رفت و اشعار زیر را سرود:

امپراتور ما روزی برای سید بیرون آمد
از ترس غرش گراز وحشی زخمی
ناچار شدیم که از شاخه های درخت بالارویم.



درختی که در بالای تپه قرار دارد
تا نجات یابیم .

بار دیگر هنگامی که امپراتور مشغول بالارفتن از کوه کازوراکی بود، همراهان او همگی جامه هایی سرمه ای با کمر بندهای سرخ رنگ برتن داشتند که آن ها را امپراتور به آنان بخشیده بود. ناگهان امپراتور و همراهانش متوجه شدند که در جهت مقابل آنان، در آن سوی کوهستان نیز گروهی دیگر به طور دقیق همانند گروه همراهان امپراتور بودند. مشغول بالارفتن از کوه هستند، گروهی که از جهت رنگ لباس و تعداد نفرات نیز با آنها مشابه بودند. امپراتور هنگامی که آنان را دید، از آنان پرسید :

- آیا در ژاپن امپراتور دیگری غیر از من هست ؟ شما کی هستید که چنین در حال رفت و آمد هستید ؟

اما پاسخ آنان، همانند سؤال امپراتور بود. ' در این هنگام امپراتور خشمگین شد و تیری را در کمان گذاشت. همراهان نیز تیرهای خود را در کمان گذاشتند. اما گروهی که مقابل آنان بودند نیز تیرهای خود را در کمان گذاشتند. پس امپراتور دوباره روسوی آنان کرد و از آنان پرسید :

- خود را معرفی کنید، بدین گونه که هر کدام از ما نام خود را بگوید، سپس تیرها را پرتاب کنیم.

در این هنگام، آنان پاسخ دادند :

- این ما بودیم که اول بار مورد پرش واقع شدیم. پس ما باید اول خود را معرفی کنیم. من خدایی هستم که بایک کلمه چیزهای شوم و با کلمه ای دیگر چیزهای خوب و نیکو را تعیین می کنم. من، خدای بزرگ، سرور کلمه کازوراکی، هستم. امپراتور چون این را شنید، ترسید و گفت :

- من متأسفم، زیرا نمی دانستم که خدای بزرگم مظهري جسمی نیز دارد.

پس به همه همراهان خود دستور داد که شمشیرها و تیرها و کمان ها و حتی پیراهن هایشان را فرو نهند، سپس آن ها را با تعظیم تقدیم او کرد. پس، خدای بزرگ، سرور کلمه کازوراکی، دستان خود را بهم گرفت و ' و هدایا را تحویل گرفت.

خدای بزرگ، در بازگشت امپراتور از قله کوه هاتوسیه تا دامنه کوه او را همراهی کرد و بدین گونه بود که خدای بزرگ، سرور کلمه کازوراکی در آن دوره بر همگان تجلی کرد.



۱ - این اسطوره سادگی مردم را در برخورد با ظواهر اشباح و پزواک ها نشان می دهد.

۲ - علامت رضایت و خوشنودی است.

۶- تپه «شخم زن های فلزی» و درخت بزرگ نارون

هنگامی که امپراتور در راه «کاسوگا» بود تا با «شاهدخت اودو» دختر ندیم «سانوسکی» از «وانی» ازدواج کند، در راه به طور تصادفی به «شاهدخت» برخورد و هنگامی که او امپراتور را دید به سوی تپه ای فرار کرد. پس امپراتور به شعر چنین سرود: ای کاش که شخم زن های فلزی زبادی داشتم و می توانستم خاک تپه را زیر و رو کنم تپه ای که دخترک در آن پنهان شده است.

به همین جهت این تپه «تپه شخم زن های فلزی» نامیده شد.

روزی امپراتور در زیر درخت نارون بزرگی در «هاتوسیه» میهمانی داد و در این میهمانی زنی خدمتکار که اصل او از «سبیه» در ولایت «ایسبه» بود، جام بزرگی را از بالای سر تقدیم امپراتور کرد، اما در این حین برگی از درخت بزرگ نارون در جام افتاد و شناور گردید. زن خدمتکار بدون آن که از افتادن برگ در جام آگاه شود، آن را پر از ساکی کرده بود. هنگامی که امپراتور برگ شناور را در جام دید، خشمگین شد و زن خدمتکار را بر زمین افکند و شمیر خود را بر گردن او نهاد و تصمیم گرفت که گردن او را بزند. پس زن خدمتکار گفت:

«مرا نکش، می خواهم چیزی را به تو بگویم».

پس ابیات زیر را سرود:

قصر «هیشیرو» در «ماکیموکو»

قصری است که در هنگام خورشید صبحگاهی می درخشد

قصری است که در هنگام خورشید شامگاهی نورانی است.

آن قصر، قصری است که هم چون خیزران ریشه در اعماق دارد.

آن قصر، قصری است با پایه های استوار

آن قصر، قصری است با ستون بندی نیرومند

که خاک بباری آن را محکم کرده است

این قصر از جوب سرو زیبایی ساخته شده

که در نزدیکی «معبد دوشیزه ها» قرار دارد.

در کنار آن درخت نارون بسیار شکوفایی قرار دارد

که شاخه های بالایی آن آسمان را از چشمها پنهان می کند.

و شاخه های میانی آن، شرق را از چشم ها پنهان می کند.

و شاخه های پایینی آن، ولایات را از چشم ها پنهان می کند.

برگ شاخه های بالایی

به سوی شاخه های میانی خم شده و آن را لمس می کند.



برگ شاخه های میانی
 به سوی شاخه های پایینی خم شده و آن را لمس می کند.
 برگه از شاخه های پایینی
 به آرامی در جام بزرگوار افتاد
 و برگ هم چون لکه روغنی شاور گردید
 (آن برگ) در جامی که دختر «میبه» (زیبا جامه) بر بالای سر خود حمل می کرد
 افتاد.

و در شراب درون جام حباب ایجاد کرد.^۱
 ای پر خورشید تابان، به راستی که من متأسفم.
 (این وقایع بدین گونه نقل شده است)
 چون این زن خدمتکار ایات بالار سرود، امپراتور خطای او را بخشید.
 در این هنگام ملکه نیز چنین سرود:
 گل کامبلیای پاک که برگ های پهنی دارد
 در نزدیکی «معبد دوشیزه ها»
 در بالای تپه بلند شهر در «یامانو»
 قد برافراشته است
 هم چون برگ های آن، فراگیر باش
 و هم چون گل های آن، درخشنده باش.
 به پر خورشید تابان
 ساکی را تقدیم کنید.
 (این وقایع بدین گونه نقل شده است).
 پس امپراتور چنین سرود:
 بانوان بزرگوار دربار
 که بایتم های سپید، هم چون بلدرچین به نظر می رسند.
 دامن های بلند شان در هنگام حرکت، درهم می آمیزد
 همان طور که دم، «دم جنباتک» به هم می خورد.
 آنان بیارند، بیار
 هم چون پرستوها در گلزار
 و امروز نیز ناچاریم که میهمانی بدهیم
 ای اشراف زادگان درخشان دربار



۱ این جا به داستان خلفت اشاره می کند (نگاه کنید به ص ۴۲) و بدین وسیله دوران
 امپراتوری و روزگار خود را می ستاید.

(این وقایع بدین گونه نقل شده است)
 این آوازهای سه گانه از نوع « حکایات آسمانی » است .
 در این مهمانی امپراتور ، به خدمتکار « میه » تبریک گفت و هدایای بسیاری به او داد و هنگامی که « شاهدخت اودو » از « کاسوگا » ، جام ساکی را به امپراتور تقدیم می کرد ، امپراتور ایات زیر را سرود :
 دختر یکی از ندیمان
 آیی از تمام رودها فراهم می کند
 وقوری زیبای جانی را در دست می گیرد
 آن رابه خوبی بگیر ، آن رامحکم بگیر ،
 آن رابیشتر ویشتر ، محکم نگاه دار .
 ای دختری که قوری زیبای جانی در دست داری .
 این آواز مخصوص نوشتن جای است .
 در این هنگام « شاهدخت اودو » نیز چنین سرود :
 دوست دارم که چوب تکیه گاه باشم
 جویی که در سپیده دم و شامگاه
 امپراتور ، که حاکم بر جهان است بر آن تکیه می کند .
 آه ، ای برادرم .
 این شعر از نوع « بدیهه گوئی » است .
 امپراتور یکصد و بیست و چهار سال زندگی (و در نهم آگوست سال ۴۸۹ م درگذشت) ، آرامگاه او در « تاکاواشی » ، در « ناجیهی » ، در ولایت « کوچی » قرار دارد .

امپراتور سینی نی

۱ - کشف دو شاهزاده

« والا حضرت اویاما تونیکوی سپید موی » (امپراتور سینی نی) پسر امپراتور قبلی ، در حالی که در قصر « میکاکوری » در « ایواریه » اقامت داشت بر جهان فرمان راند . این امپراتور ازدواج نکرد و صاحب فرزندی نیز نشد . اما برای بزرگداشت نام خود قبیله « سپیدمویان » رابه وجود آورد . پس از درگذشت این امپراتور ، چون او فرزندی نداشت ، درباریان برای انتخاب امپراتور جدید دچار سردرگمی شدند . البته در آن هنگام خواهر « شاهزاده امپراتوری اوشی ها واکبه » از « ایچی نویه » ، که نامش « اوشی نومی نو ایراتومیه » بود و نام دیگرش

«شاهدخت امپراتوری آتویه» بود در قصر «سونو ساشی» در «تاکاکی» در
«اوشی نومی» در «کازوراکی» اقامت داشت.

هنگامی که «اوتانی» «مشاور» «یامایه» به عنوان حکمران ولایت «هاریم» تعیین
گردید، «شی جیمو» یکی از اهالی ولایت میهمانی ای به مناسبت ساختن خانه
جدید خود ترتیب داد که حکمران نیز در آن حضور یافت. در این میهمانی
همگی به نادی و تفریح مشغول شدند و ساکی فراوانی نوشیدند و به رقص و
بایکویی پرداختند. در این بین دوجوان نیز بودند که در کنار آتشدان ایستاده
بودند و موظف به نگهبانی از آن بودند. که از آن ها نیز خواسته شد که به جرگه
رقص در آیند.

برادر کوچک تر گفت:

«ای برادر بزرگم تو اول برقص.»

برادر بزرگ تر پاسخ داد:

«ای برادر کوچکم تو اول برقص.»

سپس آنان جملات تعارف آمیز مؤدبانه ای باهم مبادله کردند که باعث خنده
حاضران شد. عاقبت برادر بزرگ تر اول رقصید. بعد از او برادر کوچک تر
رقصید و با صدایی آرام ابیات زیر را خواند:

قبضه شمیری که پهلوان دلاورم باخود حمل می کند

سرخ رنگ است و رنگ پارچه آن نیز سرخ است

و پرچم های سرخی نیز بر افراشته است.

که دشمن چون آن را ببیند پنهان می شود.

او بر جهان فرمان راند.

همان طور که ریشه های کنده خیزران در ارتفاعات کوهستان سرخم می کنند.

و همان طور که آلت موسیقی کوتو هشت تار دارد.

اما من کیستم.

ننها نواده ای فروتن از فرزندان «شاهزاده امپراتوری اوشی هاواکی» از «ایچی

نوبه» «فرزند امپراتور» «ایزاهو واکی».

اوتانی چون این ابیات را شنید شگفت زده شد و از نشیمن گاه خود فرو افتاد.

سپس برخاست و همه مردم را از اتفاق خود بیرون کرد و این دوشاهزاده را بر روی
زانو های خود نشاند و با اندوه شروع به آه و ناله کرد. سپس دستور داد زود قصر

مؤقتی برای آنان بازند و آنان را در آن جای داد. سپس یکی نیز رو به سوی

پایتخت گیل کرد. هنگامی که عمه آن ها «شاهدخت امپراتوری آتویه» این

خبر را شنید بسیار خوشحال شد و آن ها را به قصر برد.

۲ - «والاحضرت اوکیه» وندیم «شیبی»

بدین گونه بود که آن دوه امپراتوری رسیدند. پس جشنی مردمی برگزار شد و در انای جشن ندیم «شیبی» جد ندیمان «هیگوری» دست دختری را گرفت که «والاحضرت اوکیه» قصد داشت با او ازدواج کند. این دختر، دختر مدیر «اودا» و نانش «اویو» بود. پس هنگامی که «والاحضرت اوکیه» به جمع بازیگران جشن پیوست. ندیم «شیبی» چنین سرود:

این زاویه از قصر، نا استوار است.^۱

او چنین سرود، پس از «والاحضرت اوکیه» خواست که شعرش را کامل کند، پس «والاحضرت اوکیه» گفت:

اگر زاویه قصر نا استوار است

این به علت عدم مهارت نجار است.^۲

پس از آن ندیم «شیبی» چنین سرود:

چون قلب «شاهزاده امپراتوری»

مهمل و بی توجه است.

نمی تواند از نرده های بلند «ندیم» بگذرد.

در این هنگام شاهزاده امپراتوری چنین سرود:

هنگامی که به قصر امواج خروشان

در بالای سطح دریا می تگرم.

زنی رامی بینم

که در نزدیکی ماهی «تون»^۳ ایستاده است.

ماهیی که به منظور تفریح آمده است.

در این هنگام ندیم «شیبی» به شدت خشمگین شد و چنین سرود:

حنی اگر که نرده های «شاهزاده امپراتوری» از هشت ردیف باشد

و قصر او را کاملاً محافظت کند.

اما باید دانست

که این نرده ها رامی توان برسد و یا آتش زد.

پس شاهزاده امپراتوری دوباره چنین سرود:



۱ - منظور او مسخره کردن سلطه لرزان خاندان امپراتوری بود.

۲ - منظور او مسخره کردن عدم مسؤولیت پذیری ندیمان است.

۳ - یکی دیگر از معانی «شیبی» ماهی تون است.

ای صیادی^۱ که قلاب خود را به منظور صید ماهی «تون» بزرگ به آب انداخته ای بدان که اگر این ماهی بزرگ «تون» از ساحل دور شود، به شدت دردمند خواهی شد.

و به صورت ماهی «تونی» خواهی شد که بر روی ماهی «تون» دیگری افتاده است.

پس آنان تا سپیده دم به مشاعره ادامه دادند و بعد پراکنده شدند.

در سپیده دم روز بعد، «والاحضرت او اوکیه» با «والاحضرت اوکیه» مشورت کرده و گفت:

«معمولا صاحب منصبان دربار صبح ها به قصر می روند و شب ها در خانه «شیبی» گرد هم می آیند و پس اکنون «شیبی» در خانه اش خفته است و کسی دیگر در خانه او نیست و بهترین وقت برای غافلگیر کردن او اکنون است زیرا که در غیر از این وقت، نمی توان او را غافلگیر کرد.

پس لشکری گرد آوردند و خانه ندیم «شیبی» را محاصره کردند و او را کشتند.

پس هر کدام از شاهزادگان تصمیم داشت که حکومت را به دیگری واگذارد.

پس «والاحضرت او اوکیه» به برادر کوچک تر خود «والاحضرت اوکیه» چنین گفت:

«این توبودی که نام و نسب ما را در میهمانی «شی جیمو» در «هاریما» به همگان اعلام کردی و اگر این کار را نمی کردی ما اکنون به حکومت نمی رسیدیم. این حق توست، هر چند که من برادر بزرگ تر هستم اما مایلیم که تو اول به حکومت برسی.

پس به استواری حکومت را به او سپرد و «والاحضرت اوکیه» نیز بدون هیچ مخالفتی، پذیرفت که خودش اول حکومت کند.

امپراتور کین سو

۱ - پیر زنی با حافظه ای شگرف

«والاحضرت اوکیه» نو ایراسو واکیه «فرزند» شاهزاده امپراتوری اوشی هاواکیه «از» ایچی نوییه «فرزند» شاهزاده امپراتوری ایزاهو واکیه «در حالی



۱ منظور از کلمه صیاد در این جا ندیم شیبی است و منظور از ماهی تون بزرگ «دختری» است که موضوع اختلاف آن دو بوده است.

که در قصر ، اسوکای نزدیک ، اقامت داشت به مدت هشت سال بر جهان فرمان راند .

امپراتور با ، شاهدخت امپراتوری نانیوا ، دختر ، شاهزاده امپراتوری ایواکی ، ازدواج کرد، اما صاحب فرزندی نشد .

هنگامی که امپراتور در جنگجوی یافتن قبر پدرش ، شاهزاده امپراتوری ایچی نویه ، بود . پیرزنی از ولایت ، اومی ، به نزدش آمد و گفت :

« من به طور دقیق محل دفن پدرت را می دانم و همان طور که می دانی ، می توان جد او را از دندان هایش شناخت | دندان های شاهزاده مذکور به ردیف بود . »

امپراتور مردانی را برای کندن قبر و یافتن جد فرستاد و هنگامی که جد را یافت ، آن را در آرامگاهی که بر روی کوهستان شرقی روستای ، کایا ، ساخته بود دفن کرد و مراسم خاک سپاری مفصلی برایش گرفت و فرزندان ، کارا بکورو ، را مامور حراست از آرامگاه کرد . بعدها ، امپراتور جد را به پایتخت منتقل کرد و از پیرزن نیز دعوت کرد به پایتخت برود و به او به خاطر حافظه قوی اش که باعث شد مکان گور را بیابد تبریک گفت و نام ، پیرزنی باحافظه شگرف ، را بر او نهاد و به او اجازه داد که آزادانه در قصر رفت و آمد کند و در کنار قصر برایش خانه ای ساخت و هر روز با او ملاقات می کرد و بر بالای اتاق مخصوص خود زنگی آویخت و هر وقت که می خواست پیرزن را ببیند ، زنگ را به صدا در می آورد و دربارہ او این شعر را سرود :

در لابه لای نزارها

و در قعر دره کوچک

طنین زنگ به گوش می رسد !

به زودی ، حافظه شگرف ، از راه خواهد رسید !

روزی ، پیرزن دارنده حافظه شگرف ، به امپراتور گفت :

« من بسیار پیر شده ام و علاقه مندم که به ولایت خود بازگردم .

پس هنگامی که او بنا به میل خود عازم ولایتش بود در لحظه حرکت او امپراتور حاضر شد و چنین سرود :

ای ، حافظه شگرف ، ای ، حافظه شگرف ، در اومی

از فردا تو در کوه ها گوشه نشین خواهی شد

و من دیگر نمی توانم نورابینم .

پس امپراتور کسانی را به دنبال پیرمرد تنگهان گرازهای وحشی که غذای آن ها را در کودکی و در انای فرارشان دزدیده بود ، فرستاد تا او را یافته و به پایتخت آورند . هنگامی که او به پایتخت رسید ، امپراتور دستور داد که او را

در کنار سواحل رودخانه «اشکا» گردن بزنند و همچنین دستور داد که رباط ساق پای تمامی افراد خانواده او را قطع کنند، به همین علت است که نوادگان او تا به امروز، در هنگام بالارفتن از کوهستان «یاماتو» می لنگند. امپراتور هم چنین دستور داد که خانه او را از جا برکنند و به همین علت آن مکان «شیمه سو» (کندن) نامیده شد.

۲- ویرانی آرامگاه

امپراتور هم چنان کینه «اوما تسوبه» (امپراتور یوریاکو) قاتل پدرش را در دل داشت و می خواست که از او انتقام بگیرد. به همین جهت تصمیم به تخریب آرامگاه او گرفت و می خواست شخصی را برای این کار بفرستد، اما برادر بزرگش «والاحضرت او اوکیه» به او گفت:

«اگر می خواهی کسی را برای این کار بفرستی، بهتر است که مرا بفرستی تا آن را همان طور که دلخواه نت ویران کنم»
امپراتور گفت:

«حال که چنین است، تو برو و همان طور که گفתי این کار را انجام بده»
پس «والاحضرت او اوکیه» عازم انجام این مأموریت شد و چون به آن جا رسید در نزدیکی آرامگاه استاد واندکی از زمین را کند، سپس به نزد امپراتور بازگشت تا گزارش دهد و چنین گفت:

«من آن را باکندن ویران کردم»

امپراتور که از بازگشت سریع او متعجب شده بود، پرسید:

«چگونه آن را ویران کردی؟»

شاهزاده پاسخ داد:

«زمین نزدیک آرامگاه را کمی کندم»

امپراتور گفت:

«هدف ما این بود که انتقام پدرمان را بگیریم و نو می بایست همه آرامگاه را

ویران می کردی. پس چرا فقط کمی از زمین کنار آن را کندی؟»

شاهزاده گفت:

«هرچند که شما در گرفتن انتقام پدرمان حق دارید، اما به گفته های من نیز

کوش فرا دهید. چه این که امپراتور اوها تسوبه هرچند که قاتل پدرمان بود، اما

او عموی ما و امپراتور مانیز بود و حال اگر شما بخواهید به منظور انتقام، همه

آرامگاه او را ویران کنی، باید بدانی که نسل های آینده نیز بر ما کینه خواهند

ورزید و چون مانیز نباید از انتقام پدر خود چشم پوشی کنیم، به همین جهت من

کمی از خاک آرامگاه رابه هدف انتقام کندم و با این کارم او را رسوا و شرمسار کردم و این کار برای عبرت نسل های آینده کافی است .
امپراتور چون سخنان او را شنید گفت :
- حق با توست و کار خوبی کردی .
پس از مرگ امپراتور ، « والا حضرت او او کیه » جانشین او شد .
امپراتور سی و هشت سال زندگی کرد و به مدت هشت سال فرمانروایی کرد .
آرامگاه او بر بالای تپه « ایوانوکی » در « کاتا اوکا » قرار دارد .

امپراتور نینکن

« والا حضرت او او کیه » (امپراتور نینکن) برادر بزرگتر شاهزاده امپراتوری او کیه ، در حالی که در قصر « هیرو تاکا » در « اشونو کامی » اقامت داشت بر جهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « کاسوگامو ایراتسومیه » دختر امپراتور او هاتسومیه نو واکاتا کیه ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « تاکاگی سو ایراتسومیه » ، « تاکارا نو ایراتسومیه » ، « کوسویی نو ایراتسومیه » ، « تاشیراگا نو ایراتسومیه » ، « والا حضرت او هاتسومیه نو واکا سزاکی » و « شاهزاده امپراتوری هاواکا » .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « نوکانوا کوگو نو ایراتسومیه » دختر ندیم « هینوما » از « وانی » به دنیا آمد ، عبارت بود از « کاسوگامو یامادانو ایراتسومیه » .
تعداد کل فرزندان این امپراتور هفت خدا بودند و از میان آن ها « والا حضرت او هاتسومیه نو واکا سزاکی » به امپراتوری رسید .

امپراتور بوریت سو

« والا حضرت او هاتسومیه نو واکا سزاکی » (امپراتور بوریت سو) در حالی که در قصر « نامیکی » در « هاتسومیه » اقامت داشت ، سال ها بر جهان فرمان راند .

این امپراتور ولی عهد نداشت . به همین جهت برای بزرگداشت نام خود قبیله « او هاتسومیه » را به وجود آورد . آرامگاه او بر بالای تپه « ایوانوکی » در « کاتا اوکا » قرار دارد . بعد از درگذشت امپراتور شاهزاده ای وجود نداشت که جانشین او شود . به همین علت « والا حضرت او هودو » نوازه پنجم امپراتور « هومودا » از ولایت « چیکانسو اومی » فراخوانده شد و پس از ازدواج با « والا حضرت شاهدخت تاشیراگا » به امپراتوری رسید .

امپراتور کیتای

• والاحضرت او هودو • (امپراتور کیتای) نواده پنجم • شاهزاده امپراتوری هومودا • درحالی که در قصر • تاماهو • در • ایواریه • اقامت داشت برجهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت واکا • مادر بزرگ دوک های • میو • و • و غیره • به دنیا آمدند عبارت بودند از: • والاحضرت هیروکونی اوشی تاکیه کاناهی • • والاحضرت تاکیه او هیروکونی اوشی تاتیه • (دو خدا) • فرزندی که از ازدواج امپراتور با • والاحضرت تاشیراگا • (ملکه) • دختر امپراتور • او اوکیه • به دنیا آمد • عبارت بود از: • والاحضرت امیکونی اوشی هاروکی هیرونیوا • (یک خدا) •

فرزندی که از ازدواج امپراتور با • اوکومی نوایراتسومیه • دختر • شاهزاده امپراتوری اوکینا گاماتیه • به دنیا آمد • عبارت بود از: • ساساگیه نوایراتسومیه • (یک خدا) •

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت کورو • دختر • شاهزاده امپراتوری اوکینا گاماتیه • به دنیا آمدند • عبارت بودند از: • کاموزاکی نو ایراتسومیه • • تانا نو ایراتسومیه • • شیراساکانو اکهی کونو ایراتسومیه • که نام دیگرش • شاهدخت ناکامیه • است (سه خدا) •

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت یامانو • خواهر کوچک • کاتابو • دوک • میو • به دنیا آمدند • عبارت بودند از: • شاهزاده امپراتوری ماروکو • • شاهزاده امپراتوری میمی • • شاهزاده امپراتوری اکا ایراتسومیه • (چهار خدا) •

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت هایه • در • آیه • به دنیا آمدند • عبارت بودند از: • واکایانو ایراتسومیه • • تسوبورا نوایراتسومیه • و • شاهزاده امپراتوری اوزو • (سه خدا) •

بدین گونه تعداد کل فرزندان این امپراتور نوزده شاهزاده می باشند (هفت شاهزاده و دوازده شاهدخت) • که از میان آن ها • والاحضرت امیکونی اوشی هاروکی هیرونیوا • به امپراتوری رسید و پس از او • والاحضرت هیروکونی اوشی تاکیه کاناهی • امپراتور شد و پس از این دو • والاحضرت تاکیه او هیروکونی اوشی تاتیه • به امپراتوری رسید • شاهزاده امپراتوری ساساگیه • معبد • آیه • را تقدیس کرد •

در دوران حکومت امپراتور • ایوای • دوک • تسوکوشی • به دستورات امپراتوری ارج نمی نهاد و نسبت به امپراتور بی ادب بود • به همین جهت امپراتور

مشاور بزرگ خود ، مونو نویه نو اراکای ، مشاور دیگرش ، اونومو نو کانا مورا ، را فرستاد تا او را بکشند .

امپراتور چهل و سه سال زندگی کرد (و در نهم آوریل سال ۵۲۷ م درگذشت) . آرامگاه او در ، میثیما نو ای ، قرار دارد .

امپراتور اتکان

• والاحضرت هیروکونی اوشی تاکیه کاناهی • (امپراتور اتکان) پسر امپراتور متوفی ، درحالی که در قصر • ماگاری نو کانا هانی • اقامت داشت ، بر جهان فرمان راند . این امپراتور صاحب فرزندی نشد (و در سیزدهم مارس سال ۵۳۵ م درگذشت) . آرامگاه او در • تاکایا • در روستای • فوروجی • در • کوچی • قرار دارد .

امپراتور سینکا

• والاحضرت تاکیه او هیروکونی اوشی تانیه • (امپراتور سینکا) برادر کوچک امپراتور متوفی درحالی که در قصر • آورینو • در • هینوکوما • اقامت داشت بر جهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • والاحضرت شاهدخت تاجی بانا نوناگا • دختر • امپراتور او اوکیه • به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : • والاحضرت شاهزاده ایشی • ، • والاحضرت او ایشی • و • شاهزاده امپراتوری کورا نو واکابه • . فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • شاهدخت واکوگو • از • کوچی • به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : • شاهزاده امپراتوری هونوهو • و • شاهزاده امپراتوری ایها • .

تعداد کلی فرزندان این امپراتور پنج فرزند (سه شاهزاده و دو شاهدخت) است .

• شاهزاده امپراتوری هونوهو • جد دوک • نیدا • ، • شاهزاده امپراتوری ایها • جد دوک های • ایها • و دوک های • تاجیهی • است .

امپراتور کیمی نی

• والاحضرت امی کونی اونی هاروکی هیرونوا • (امپراتور کیمی نی) برادر ناتنی و کوچک امپراتور متوفی ، درحالی که در قصر بزرگ • شیکی شیما • اقامت داشت ، بر جهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با • والاحضرت شاهدخت ایشی • دختر امپراتور • هینو کوما • به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : • شاهزاده امپراتوری پاتا •

«والاحضرت نونا کرافو تونا ماشیکی» ، «شاهزاده امپراتوری کاسانونی» (سه خدا)

فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «والاحضرت شاهدخت اوایشی» دختر کوچک «والاحضرت شاهدخت ایشی» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری کامی» (یک خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «نو کاکانو ایرالسومیه» دختر ندیم «هیتوما» در «کاسکا» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «کاسکانو یامادا نو ایراتومیه» ، «شاهزاده امپراتوری ماروکو» و «شاهزاده امپراتوری سوگا نو کورا» (سه خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت کیناشی» دختر وزیر «اینامیه نو سوکینه» از «سوگا» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت تاجی بانا نو توپوهی» ، «شاهزاده امپراتوری ایواکما» ، «شاهزاده امپراتوری انوری» ، «والاحضرت شاهدخت توپومیکیه کاشیکی یا» ، «شاهزاده امپراتوری ماروکو» ، «شاهزاده امپراتوری اویاکیه» ، «شاهزاده امپراتوری ایمی گاکو» ، «شاهزاده امپراتوری یاما شیرو» ، «شاهزاده امپراتوری ملو» ، «شاهزاده امپراتوری تاجی بانا نومونو نو واکوگو» و «شاهزاده امپراتوری نیدو» (بیزده خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با خاله اش «والاحضرت شاهدخت کیناشی» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری اوماکی» ، «شاهزاده امپراتوری کازوراکی» ، «شاهزاده امپراتوری هاشی هیتو نو اناهوییه» و «شاهزاده امپراتوری سکی گویایه نو اناهوییه» که نام دیگرش «سومی لی رودرو» است و «والاحضرت هاتو سبیه نو واکاسازاکی» (پنج خدا).

تعداد کلی فرزندان این امپراتور بیست و پنج شاهزاده است، که از میان آن ها «والاحضرت نونا کرافو تونا ماشیکی» به امپراتوری رسید، سپس «والاحضرت تاجی بانا نو توپوهی» و بعد از او «شاهدخت توپومیکیه کاشیکی یا» به امپراتوری رسیدند و عاقبت «والاحضرت هاتو سبیه نو واکاسازاکی» به امپراتوری رسید. بدین گونه چهار تن از فرزندان این امپراتور به امپراتوری رسیدند.

امپراتور ییداتو

«والاحضرت نونا کرافو تونا ماشیکی» (امپراتور ییداتو) بر امپراتور متوفی، درحالی که در قصر «اوسادا» اقامت داشت به مدت چهارده سال بر جهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با ناخواهریش ، والا حضرت شاهدخت توپو میکبه کاشی گی یا ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری شیزوکای ، که نام دیگرش ، شاهزاده امپراتوری کایتاکو ، است و « شاهزاده امپراتوری تاکی دا ، که نام دیگرش ، شاهزاده امپراتوری اوکای ، است و « شاهزاده امپراتوری اوهاریدا ، ، « شاهزاده امپراتوری کازوراکی ، ، « شاهزاده امپراتوری اوموری ، ، « شاهزاده امپراتوری اوهاری ، ، « شاهزاده امپراتوری تامیه ، ، « شاهزاده امپراتوری ساکورانی نویومی هاری ، (هشت خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با ، اوکوما کونو ایراتسومیه ، دختر مدیر «اوکاء در «ایسه ، ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « والا حضرت شاهدخت فوتو ، ، « شاهدخت امپراتوری تاکا هارا ، که نام دیگرش ، « شاهدخت امپراتوری نوکادیه ، است (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « والا حضرت شاهدخت هیرو ، دختر « شاهزاده امپراتوری اوکینا گلماتیه ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده ولی عهد «هیکو هیتو» از «اوساکا ، که نام دیگرش ، « شاهزاده امپراتوری ماروکو ، است ، « شاهزاده امپراتوری ساکانوبوری ، ، « شاهزاده امپراتوری اوجی ، (سه خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با ، اومیناکو نو ایراتسومیه ، دختر ، ناکاتسو واکوگو ، از « کاساگا ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از ، « شاهزاده امپراتوری نانبوا ، ، « شاهزاده امپراتوری کوواتا ، ، « شاهزاده امپراتوری کاساگا ، و « شاهزاده امپراتوری اوماتا ، (چهار خدا) .

شاهزاده ولی عهد ، هیکو هیتو ، با ناخواهریش ، « شاهدخت امپراتوری تامورا ، که نام دیگرش ، والا حضرت شاهدخت نوکادیه ، است ، ازدواج کرد و فرزندان شان عبارت بودند از : « امپراتور جومی نی ، که در قصر «او کاموتو ، اقامت داشت و بر جهان فرمان راند ، « شاهزاده امپراتوری ناکاتسو ، و « شاهزاده امپراتوری تارا ، (سه خدا) .

فرزندانی که از ازدواج ولی عهد با ، « شاهدخت امپراتوری اوماتا ، خواهر کوچک « شاهزاده امپراتوری ایا ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری جینو ، و خواهرش ، « شاهدخت امپراتوری کوواتا ، (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج ولی عهد با ناخواهریش ، « شاهدخت امپراتوری یومی هاری ، به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری یاماشیرو ، و « شاهزاده امپراتوری کاسانه نی ، (دو خدا) .

تعداد کل فرزندان ولی عهد هفت شاهزاده بودند .

امپراتور در ماه آوریل سال ۵۸۴ م درگذشت و آرامگاه او در «شینا گاه» در «کوجی» قرار دارد.

امپراتور یومی نی

«والاحضرت ناچی بانا نو تو بوهی» (امپراتور یومی نی) برادر ناتنی کوچک امپراتور متوفی، درحالی که درقصر «ایکبه نویه» اقامت داشت به مدت سه سال برجهان فرمان راند.

فرزندی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت اوگی تاشی» دختر وزیر «اینما» به نوسو کوبه «به دنیا آمد، عبارت بود از: «شاهزاده امپراتوری تامبه» (یک خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با ناخواهریش «شاهدخت امپراتوری هاشی هیتو نو اناهویه» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت اما یا دو نو تو یوتومی»، «او یه سومی یا»، «شاهزاده امپراتوری کومبه»، «شاهزاده امپراتوری ایکوری» و «شاهزاده امپراتوری ملمودا» (چهار خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «امیه نو کو» دختر «هیرو» مدیر «کورا» در «تاجیما» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری تاجیما» و خواهرش «سوگا شیرو کو نو ابراسومی».

این امپراتور در پانزدهم آوریل سال ۵۸۷ م درگذشت و جد او در «اوکیه نویه» در «ایواریه» به خاک سپرده شد اما بعدها به آرامگاه میانی در «شینا گاتا» منتقل گردید.

امپراتور سون شون

«والاحضرت هان سو سبیه نو واکا سا زاکی»، برادر ناتنی کوچک امپراتور متوفی درحالی که درقصر «نیبا کاکی» در «کوراهاشی» اقامت داشت به مدت چهار سال برجهان فرمان راند (او در سیزده اکتبر سال ۵۹۲ م درگذشت) آرامگاه او بر بالای تپه «کوراهاشی» قرار دارد.

ملکه سونی کو

«والاحضرت شاهدخت نوبو میکبه کاشی گی یا» (ملکه سونی کو) ناخواهری امپراتور متوفی، درحالی که درقصر «اوهاریدا» اقامت داشت، به مدت سی و هفت سال برجهان فرمان راند. او در پانزدهم مارس سال ۶۲۸ م

درگذشت و آرامگاه او بر بالای تپه «اونو» قرار داشت اما بعدها جسد او به آرامگاه
بزرگ در «شیناگا» منتقل شد.



964-03421-1-7



649 342115